



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تفسير
فاتحة الكتاب

تأليف
علامه حسين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسير فاتحة الكتاب

نويسنده:

عبدالحسين امينى (علامه امينى)

ناشر چاپي:

دار الكرامة

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
تفسیر فاتحه‌ الکتاب	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
سخنی از مترجم :	۱۷
بخش اول؛ تفسیر سوره	۳۶
بخش دوم: تحلیل سوره	۱۰۲
إرادة حتم وإرادة إختيار	۱۶۴
أحاديث [سبع المثاني]	۱۷۹
حديث پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله در شأن فاتحه‌ الکتاب	۱۸۱
أحاديث [أمّ الکتاب]	۱۸۲
أحاديث «أمّ القرآن»	۱۸۴
تفسیر فاتحه‌ الکتاب در حديث إمام حسن عسکری عليه السلام	۱۸۶
تفسیر فاتحه‌ الکتاب در نامه أمير المؤمنين عليه السلام به پادشاه روم	۲۱۱
أمير المؤمنين عليه السلام؛ همان صراط مستقیم است!	۲۱۳
ناخوشی دل ها در روایات معصومین	۲۲۹
أحاديث إيمان و أترش در اعضاء و جوارح	۲۳۱
مذهب درست در یکتاپرستی!	۲۴۴
خطبة أمير المؤمنين عليه السلام در آفرینش!	۲۴۵
إحتجاج إمام رضا عليه السلام در توحید!	۲۴۹
صفات خدا در حديث، إمام موسى بن جعفر عليهما السلام	۲۵۱
حديث إمام صادق عليه السلام در نهی از وصف خدا، به صفت آفریدگان!	۲۵۲
علم خدا، در أحاديث معصومین!	۲۵۳
نفی تشبیه در حديث إمام رضا عليه السلام	۲۵۵

بیانی در مشیت و اراده!	۲۵۸
بحثی پیرامون تفسیر امام عسکری علیه السلام	۲۶۸
(۲) - پیرامون کتاب فقه الرضا علیه السلام	۲۸۱
(۳) پیرامون مشیت و إرادة اُزلی و حادث	۲۸۶
درباره مرکز	۳۶۴

سرشناسه : امینی ، عبدالحسین ، 1281 - 1349.

عنوان قراردادی : تفسیر فاتحه الكتاب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر سوره فاتحه الكتاب/ عبدالحسین امینی نجفی؛ با پیش گفتار رضا عبدالحسین امینی نجفی؛ مترجم و شارح
عبدالعلی قنبری قادیکلاهی؛ ویراستار محمدجواد مصطفوی.

مشخصات نشر : قم : دارالکرامه، 1393.

مشخصات ظاهری : 200 ص.؛ 15×21/5 س م.

شابک : 65000 ریال : 978-600-7147-02-3

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : تفاسیر (سوره فاتحه)

شناسه افزوده : امینی، رضا، [شیخ]، مقدمه نویسنده

شناسه افزوده : قنبری قادیکلاهی، عبدالعلی، 1329 - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP102/12/الف8ت 7041 1393

رده بندی دیویی : 297/18

شماره کتابشناسی ملی : 3448758

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم سوگند حسن پور

ص: 1

مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام العاقبة

(شعبه تهران)

ص: 3

تأليف : آيت الله اعظمی

علامه امینی

بزرگ ترین حماسه گر و مرزدار شیعه!!

ص: 4

ای ولیّ الله أعظم!

ای مدار دهر!

این اثر را که تراوشی از سخنان آباء پاک تو، پیرامون سوره ای از کلام الله مجید است، بآستان مقدّست تقدیم می دارم. از کرم و بزرگی
ات! امید پذیرش است.

(يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِنِصَاعِهِ مُرْجَا هِفَاؤُفٍ لَّنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.)

ص: 5

ترجمه از: قدرت الله حسینی شاهمرادی

ص: 7

بسم الله الرحمن الرحيم

از آن جا که مرحوم ثقة الاسلام آقای حاج إسماعیل سیگاری، علاقه خاصی به مرحوم آية الله العظمی علامه امینی داشت، و مشتاقانه چشم براه انتشار این ترجمه بود لذا بازماندگان آن مرحوم بخاطر یادبود آن فقیه سعید، بچاپ این کتاب اقدام نمودند.

ص: 9

درباره «تفسیر فاتحة الكتاب» که بقلم توانای علامه امینی قدس سره! منتشر می شود. یادآوری نکاتی لازم و ضروری است:

1- درباره مؤلف بزرگوار هیچ نیازی بتوصیف و معرفی نیست چه او بواسطه کتاب جاوید [الغدير] و آثار دیگرش بر جبین روزگار درخشان! و نامش شهره آفاق و زبانزد خاص و عام است! - آثاری که: هر کدام، بتنهائی چراغ فروزان در محیط جهل و بیخبری است! - طبقات گوناگون مردم، شاعر و نویسنده و حکیم و دانشمند و مردم عادی، بتجلیل و بزرگداشت او پرداخته اند، ولی آن چه مسلم است بایستی او را در آثار وجودش پیدا کرد؛ و از خلال صفحات آثارش یافت.

أصلاً: فردی که در مقام ستایش و تعریف دیگری است - هر که باشد دشمن با دوست! بد یا خوب! - در آئینه وجود خویش بنحوی او را منعکس می یابد و در واقع نوعی بتوصیف و تعریف خویش می پردازد آن چنان که خود ببیند و هر چه گوید از خود گوید مگر آن گاه که از ورطه خطرناک و دشوار خود بینی و خود پرستی آزاد و رها گشته و در دوست بکلی فانی شود در این صورت او بمنزلت و مقامی بس عظیم! نائل آمده، و دیگر؛ اثبت و هوا در میان نیست!

2- در توضیح و تفسیر سوره «فاتحة الكتاب» نوشتجات فراوانی از نویسندگان و دانشمندان و حکما منتشر شده است. مؤلف بزرگوار «الذريعة» در پژوهش خود، به هیچده تفسیر از تفاسیر شیعه، درباره سوره فاتحة الكتاب، واقف و آگاه شده اند (1) که هرگاه تفاسیر و تحقیقاتی را که ایشان پی نبرده و تفاسیر غیر شیعه را نیز ضمیمه کنیم مسلماً پیش از این ها خواهد بود.

این تفسیر، اگرچه از جانب مؤلف دانشمند آن بلحاظی ناقص و ناتمام بجای مانده! ولی: نسبت بنوع خود از امتیازات ویژه ای برخوردار است! که مهمتر از همه تکیه بر حدیث و روایات معصومین علیهم السلام و غور و بررسی آن ها است. البته! واضح است که گفتار و نوشته ای که تنها بر اساس محور ولایت و آثار آن دور بزند قابل اعتنا است و گرنه؛ هیچ در صحنه حقایق علمی حریمی نخواهد داشت. این تفسیر، از این ویژگی بهره مند است.

3- ادیبان و نویسندگان می دانند که ترجمه از زبانی بزبان دیگر چه اندازه مشکل است، بخصوص اگر فنی باشد و در اصطلاح خاص حکمت و عرفان!

اینجانب، فعلاً در پی شمردن مشکلات و چاره اندیشی از جمیع جهات نیستم، صرفاً برای یادآوری و تذکر اجمالی است که مسئولان، توجه داشته باشند که با موضوع مهم و فراموش شده ای مواجه اند؛ امری که تا

بحال لا اقل در این زمان! برای آن فکری نشده است، نه تنها در این زمینه، افراد متخصص و پژوهشگر متناسب، تعلیم و تربیت نشده بلکه چنان بی اهمیت تلقی شده، که هر کس بهر عنوان، دست بترجمه زده است؛ تباهی ثمرات، تا بانجا است، که نیازی بگفتن و بیان کردن نیست!

4- در این ترجمه، سعی شده که از عبارات و کلمات غیر مستعمل پرهیز شود. بویژه: اصطلاحات نامانوس و لغات بیگانه که: استعمال لغات بیگانه، دأب گروهی است و کاربرد عبارات نامانوس، دأب گروهی دیگر!

بعقیده مردم آگاه و بیدار و دانا؛ بهترین نوشته، آنست که: با زبان معمول و مصطلح روز مردم، حرف بزند، تا هماهنگی و تبادل افکار باسانی انجام گیرد چون: بکار بردن واژه های قرون گذشته و اصطلاحات بیگانه، خود نوعی فشار و تحمیل بر افکار. و حاکی از بی اعتنائی به اعتبارات اصیل اجتماعی و نداشتن شعور اجتماعی است! البته بدیهی است که: اصطلاحات خاص علمی، که در محدوده فهم متخصصین همان علم، عرضه شود، مستثنی است.

5- در خلال این تفسیر، مطالب و نکات قابل بحث، تا حدودی فراوان است. اما مترجم، فقط به شرح و بیان چند مورد مهم پرداخته مخصوصاً تصمیم گرفت که؛ إجمالاً مباحثی پیرامون سه موضوع مهم این تفسیر، بآخر کتاب، بیفزاید مباحثی که بین دانشمندان و متکلمین و حکما - از صدر اسلام تاکنون - مورد اختلاف بوده است سه موضوع عبارتند از:

1- تفسیر امام عسکری علیه السلام.

2- کتاب فقه الرضا علیه السلام.

3- مشیت ازل و حادث.

قدرت الله حسینی شاهمرادی

کتابی که؛ روی روی ما است!

ص: 15

در امکان هیچ دانشمند و بحائی نبوده (و نیست) که: در شناساندن کتاب عزیز خدا؛ در بحث گوشه ای از نواحی مختلف یک آیه، حَقّش را ایفا کند! اگر چه از (موهبتِ) بیان، نصیبِ سرشاری و از علوم (الّهی) حَظّ وافری داشته باشد!

یقیناً! بکُنْه سخنِ مولی - که پیوسته؛ نامش جلیل و پر شکوه باد! - کسی آگاه نیست! و به راز درونی کلماتش، راهی نی! جز (این که از حکمتِ اُزلی) بین آفریدگان فردی (که محرم اسرارِ ألوهیت او است) برگزیده، و از او راضی است.

پس، خرد های مقید و محدود را نرسد که در ژرفای آن دریای عظیم، فرو روند! و رموز آن معجزه جاودان را دریابند او آن چه از اسرار این دنیا و زندگیش در او پنهان است! - از آغاز تا هر کجا! - پی ببرند!

براستی قرآن کریم، با بلاغت بیان و فصاحت اسلوبش، بلغا و بزرگان ادب را مات و مبهوت کرده است!

«بگو: مسلماً: اگر انس و جنّ گرد هم آمدند، که مانند این قرآن بیاورند بمانندش نیاورند! اگر چه برخی از آن ها پشتیبان برخی دگر باشند!»
(1)

و چون حاوی هرگونه معارف و علوم و اسرار تکوین است، خود، دلیل بر اینست که؛ قطعاً؛ «کلام خدا» است بنحوی که؛ با گذشت زمان فرسوده نگردد و با (طیّ) روزگاران، کهنگی نپذیرد حقیقتی است که در وصفش همه عاجزند و إحاطه بکُنْه اسرارش محال!

(از این رو) اعتراف بزیونی و ناتوانی و بیچارگی! در برابر «کتابی که؛ آیاتش استوار گشته و آن گاه از جانبِ حکیم آگاه - مفصلاً - گسترش یافته!» (2) از ورود بصفحه کارزار آن (بسی) بهتر است! زیرا که؛ در برابر عظمتش همّتِ نوابغ و سر آمد بزرگان، خُرد و ناچیز، شمرده شده! بلکه هیچ!

براستی که: اعجاز قرآن باین چیز ها محدودیت و قید و بندی نپذیرد و هر گوشه از نواحی گوناگونش - ذاتاً - معجزه است.

مبانی عقیدتی! و قوانین تشریعی و نظام متین و محکمش برای بشر از سعادتِی که در تدبیر شوون زندگی قابل تصوّر است مقامی کاملتر بخشیده و شکل حقیقت داده است.

و چنان که آن، کتاب توحید و ایمان است و کتاب شرع و شریعت و سنن است، و کتاب فکر و عبادت است، و کتاب بلاغت و ادب است..... قبل از همه، کتابی است که؛ همه چیز و همگان در خزانه اش گرد آمده اند! و در آن، بیان هر چیزی است «و هدایت و رحمت و مؤده برای مسلمان ها است!» (3) و در آن ریشه هر

ص: 17

1- (قُلْ لِّیْنَ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا) اِسرء، آیه 8.

2- (کِتَابُ اُحْکِمَتْ اٰیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَکِیْمٍ خَبِیْرٍ) هود، آیه 1.

3- (وَهْدٰی وَرَحْمَةً وَبُشْرٰی لِّلْمُسْلِمِیْنَ) نحل، آیه 89.

علمی! و در آن حکمت و اندرز نیک و در آن مایحتاج دنیا و آخرت انسان است!.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ، در طّی سخنی - که در منتهای بلاغت است - کتاب خدا را چنین می ستاید: «... آن گاه بر او کتاب را نازل کرد!».

نوری که چراغ و نور افکن های او، خاموش نگردد! و چراغی که افروختگی اش، فروکش نکند! و دریائی که: قعرش ناپیدا است!.

راه روشنی است، که طّی و سلوکش بگمراهی نکشد و پرتو روشنی است که نورش بظلمت و سیاهی نگراید و فرقانی است که برهانش ساکن نشود! بیان روشن و واضحی است که اصول و براهینش خلل ناپذیر است و درمانی است که از ناخوشی های روی آور باو ترسی نیست و عزّت و شوکتی است که؛ یاورانش را شکستی نی! و حقّی است که مددکارانش را نمی مانند!

و او است، معدن ایمان و مرکز آن چشمه سار علم و دریا های آن بوستان عدل و رودخانه هایش! سنگ پناهای اسلام و بنیانش! دره ها و راه های حقّ و دشت های هموارش!.

و دریائی است که؛ برندگان آب، خالیش نکنند! و چشمه هایی است که کشندگان آن را از بین نبرند و گمّش نکنند! و آبشخور هایی است که واردین از آن نکاهند! و منازلی است که مسافرین راه روشنش را گم نکنند و نشانه هایی است که راهروان آن نابینا نیستند! و تپّه هایی است که قاصدین، از آن، تجاوز نکنند!.

خداوند، او را، سیرابی عطش علما و بهار دل فقها و مقصد راه صلحا قرار داده است.

دوائی که: بعدش دردی نیست! و نوری که: با او ظلمتی نی! و ریسمانی که: دستاویزش محکم است و پناهگاهی که دژ بلندش استوار و عزّت (و شرف) برای کسی که تحت ولایتش قرار گرفت و او را دوست داشت! و ایمنی برای آن که واردش شد! و هدایت برای آن که پیرو او گردید! و عذر و پوزش، برای کسی که؛ او را بخودش نسبت داد! و برهان برای آن که بدان سخن گفت! و گواه برای فردی که بآن با دشمنان بدشمنی برخاست! و پیروزی برای کسی که بدان احتجاج کرد! و حامل، برای کسی که سراسر وجودش او را - پذیرفت!.

(خداوند او را) مرکب سواری برای کسی (قرار داد) که او را بکار برد! و علامت و نشانه برای آن که؛ بدنبال نشانه رفت! و سپر برای آن که در پی زره و آلتِ دفاع بود و علم و دانش برای کسی که (او را) در بر گرفت و نگهدارش بود و حدیث برای آن که روایت کرد! و حکم و فرمان برای آن که داوری نمود!.)

و حقیقه! خداوند، اُسرار غامض کتاب آسمانی او رموز پنهان آیات مبینش را - که بر احدی از بندگان اظهار نکرده - باستان منور ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، بخشیده است:

«عالم هر غیب است (و ویژه او است!) و بر غیش احدی را چیرگی نبخشد و آگاه نسازد! جز آن فردی را که : (از او) راضی و خشنود است - از زمره رسول (و فرستادگان خویش) - ...» (1)

تحقیقاً! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام آن ها را در اوصیاء و جانشینان بعد از خودش بودیعه نهاده! جانشینانی که خدا طاعتشان را طاعت خویش و ولایتشان را ولایت خویش قرار داده است.

بنابراین هم ایشانند که با تلقی کامل از آن حضرت در رسالتِ پروردگارش تدبیر نمودند و روی

ص: 18

1- (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...) سوره جن، آیه 26، 27.

بصیرتی که از امر خود داشتند! و هدایتی که: از پروردگارشان بود باقیانوس (بیکران اطمینان و) یقین، فرو رفتند! و از علوم و معارف الهی بعالیترین مقام! و بالاترین قلّه کمال! رسیدند!

(این رشته، رشته علوم و دانشی است که) از نبی اعظم صلی الله علیه و آله، بارت بردند. از این رو امیر المؤمنین علیه السلام، اول فردی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که؛ در تفسیر قرآن سخن گفت و او بلا منازع (و بدون استثناء) در کتاب الله و تأویلش از همه مسلمین داناتر است.

از ابن مسعود روایت است که:

«همانا، قرآن بر هفت حرف، نازل شده از آن حرفی نیست، مگر این که برایش ظاهری و باطنی است!». و همانا علی کسی است که علم ظاهر و باطن نزد او است.» (1)

و «سید احمد زینی دحلان» در کتاب «فتوحات اسلامیّه» گفته است که:

«علی رضی الله عنه چنان بود که خدا علم زیاد و کشفیات فراوانی باو عطا کرده بود.

ابوطفیل، گفته: دیدم علی ضمن سخنرانی می گوید:

[از من، (هر چه بخواهید) از کتاب خدا سؤال کنید! بخدا قسم! آیه ای نیست مگر این که من داناتر از شب نازل شده؟ یا روز؟! در هامون؟ یا در کوه؟! و اگر می خواستم هفتاد شتر از تفسیر فاتحه الکتاب بار می کردم!]

ابن عباس رضی الله عنه گفته:

[علم رسول خدا از علم خدای تبارک و تعالی است و علم علی رضی الله عنه، از علم پیامبر صلی الله علیه و سلم است!، و علم من، از علم علی رضی الله عنه است! و علم من و علم اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم، در برابر علم علی رضی الله عنه چیزی نیست! جز مانند قطره ای در هفت دریا!]

و گویند که عبدالله بن عباس برای علی رضی الله عنه، زیاد گریه کرد تا این که بینایش از دست رفت. و نیز، ابن عباس گفته است که:

هر آینه نه دهم از علم و دانش به علی بن ابیطالب داده شده و قسم بخدا! تحقیقاً در یکدهم دیگر (نیز) شریک مردم است!» (2)

و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که راهنمایان حقیقی اند بعد از جدّ اطهر بعد از جدّ اطهر و پدر (بزرگوارشان) باسرار کتاب حکیم خدا داناترین مردم اند هم این ها پرچیم هدایت و محلّ أنوار الهی! و چشمه های ایمان و یقین اند! و خانه هایشان جای فرود آمدن وحی آشکار خدا است.

و بخاطر جلالت کتاب الله! و بلندی مقام و برتری منزلتش دانشمندان مسلمان بتفسیر و بیان علوم و کشف اسرارش همت گماشتند و در این زمینه بآثاری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، و عترت هادیش رسیده است؛ تکیه کردند - بخاطر نهی که از آن ها درباره تفسیر برای صادر شده است! -

بنابراین تمام کسانی که بتفسیر همه قرآن یا بتفسیر پاره ای از سوره ها و آیاتش - پرداخته اند و یا از علوم و اسرارش بحث کرده اند، (همگی) چاره ای ندیدند، (جز) این که بروایاتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 19

1- الغدير جلد: 2 45 و جلد 3: 99.

2- الغدير، جلد 2، صفحه 45.

و آثار علی علیه السلام، و اولاد بزرگوار و مبارکش پناهنده شوند.

و تحقیقاً؛ گروهی از علمای عظیم انشان ما، در ادوار و قرون مختلف، بتفسیر سورة فاتحه، و کشف قسمتی از مشکلات و اسرار آن، و بیان آن چه که علوم عقلی و نقلی را شامل است. توجّه خاصی مبذول داشته اند! و بخاطر جامعیتش! و برای این که «أم القرآن» و اساس او است؛ تفسیر علیحده ای برایش ترتیب داده اند.

و از آن افراد ممتاز و برگزیده! و از آن سلف صالح (اجتماع مسلمین)؛ استاد و سر سلسله حفاظ و محدّثین، مربّی و استاد ما، پدر بزرگوارم [آمین] است - که روانش شاد! و تربتش پاک بادا -

وی، از آن شخصیت های اسلامی است که حیات شان را (تبرّعاً) نذر خدا کردند! و جانشان فدای اسلام شد! و بیشتر تاب و توان شان، در انتشار اسلام! و برافراشتن کلمه دین، و خدمت مصالح عموم، اختصاص یافت - بی آن که در فکر استراحت و استقرار خود باشند! - و مانند این فداکاری و جهاد مذهبی [در توسعه و گسترش دایره تبلیغ دین و نشر معارف اسلام - باقصی نقاط گیتی - و سوق مسلمین بترقی و کمال] تاب و توان، نشان دادند!

استاد و مربّی ما، پدر بزرگوارم - که رحمت ایزدی بر او باد! - در سراسر زندگی، وظیفه ای مهمتر از مسئولیت (الهی) و دینی. [در قبال مذهب و ملتش] حس نمی کرد! از این رو؛ لحظه ای از ساعات عمرش از مطالعه و تحقیق و تألیف و موعظه و ارشاد کوتاهی نکرد - چه در سفر چه در حضر -. و هر چیز گران و ارزان را برای محافظت میراث اسلامی و جلوگیری از ضایع و تلف شدنش بذل و بخشش نمود. بی آن که بسنگینی عمل و سنگینی کوشش! و جدّیتش اهمیت بدهد؛ - علی رغم طعن دشمنان و کینه ورزانی که؛ از هر دست انداز و دستاویزی به ناسزاگوئی پرداختند!

و آن مرحوم، ثروت علمی مهمّ و دقیقمتی از تألیف و تحقیق در بساتین و موضوعات گوناگون اسلامی - از تفسیر و حدیث و تاریخ و عقاید و ... - از خود باقی گذاشت. و از تألیفات و آثار او همین «تفسیر فاتحه الکتاب» است. اگرچه حجم آن کوچک است ولی مؤلف بزرگوارش - قدس الله سرّه! - در آن مباحث مهمّی مندرج ساخته و آن را بدو بخش متمایز تقسیم کرده است.

در بخش اوّل، بتفسیر سوره توجّه شده، و در بخش دوّم، بتحلیل و بیان شمه ای از دقایق سوره و آن چه در توحید و قضا و قدر و جبر و تقویض، از آیات کریمش استفاده می شود. بطوری که (ضمناً) تمام آن از روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله، و عترت شریف و گرامی اش، بهره می گیرد.

و اینجانب بخش سوم بکتاب افزودم، بنام «دنباله پاورقی ها» که در آن متون احادیثی گرد آمده که بآن متون، شادروان پدرم، در آن دو بخش استدلال و برهان، اقامه نموده است!.

مربّی و استاد ما، پدر بزرگوارم که روانش شاد! و تربتش پاک باد! - دروسی از قرآن، در تفسیر و توضیح دسته ای از آیات کریم، ارائه داشته! و در اطراف مفاد و منطوق و شأن نزول آن ها بیاناتی دارد، اما؛ توجّه او، بکتاب جاودانی اش - الغدیر - برایش مجالی نگذاشت که بانتشار و چاپ این آثار بپردازد.

از آثار و تصانیفش:

کتابی است در تفسیر: (قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاٰحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ) (1)

ص: 20

1- غافر آیه 11.

و کتابی در تفسیر: (وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...) (1)

و کتابی در تفسیر: (وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً...) (2)

و کتابی در تفسیر: (وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...) (3)

و در مجلّات خطی و چاپی کتاب «الغدیر»، مباحث تحلیلی مفصّل و دروس کاملی درباره عده ای از آیات که درباره عترت مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نازل گردیده - بیان شده است. و آن آیات کریمه عبارتند از:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...) (4)

و (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...) (5)

و (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...) (6)

و (أَقَمْنِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...) (7)

و (أَقَمْنِ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا...) (8)

و (...هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ) (9)

و (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (10)

و (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ..) (11)

و (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) (12)

و (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...) (13)

و (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (14)

و (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ...) (15)

و (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) (16)

ص: 21

1- أعراف آیه 172.

2- واقعه آیه 7.

3- أعراف آیه 180.

- 4- مائده آيه 67.
- 5- مائده آيه 3.
- 6- معارج آيه 1.
- 7- زمر. آيه 22.
- 8- سجده، آيه 18.
- 9- أنفال، آيه 62.
- 10- أنفال، آيه 64.
- 11- أحزاب، آيه 23.
- 12- مائده، آيه 55.
- 13- توبه آيه 19.
- 14- مريم ، ايه 9.
- 15- جاثيه آيه 21.
- 16- بينة آيه 7.

و (وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا...) (1)

و (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...) (2)

و (عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) (3)

و (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ...) (4)

و ده ها نظیر این آیات، که درباره مولی و سرور ما امیر المؤمنین علیه السلام و عترت پاکش نازل شده، و بر متون احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، استوار است.

شیخ جلیل ما [پدرم] - که رحمت ایزدی بر او! - در نیتش بود که: رساله و کتابی جدا، در این گونه آیات تألیف کند. و بسیاری از آنان را در مجموعه خاصی! بنام «الآیات النازلة في العترة الطاهرة» گرد آورده بود منتهی بعد از آن که در جلد چهاردهم کتاب جاودانی اش - الغدير - بتصحيح سند های مناقبی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله - راجع بعترت پاکش - وارد است؛ پرداخت! بحث آن آیات. در بخش «مسند المناقب و مرسلها» مندرج گردید. و از تألیف و تصنیف کتابی جدا بی نیازی احساس کرد.

و این تفسیر - فاتحة الكتاب - اولین تصنیف و اولین گام های تألیف او است. بدین جهت برای این که؛ حقّ بحث، از نواحی گوناگون ادا شود، (و در موارد لازم)، طرز بیان تغییر کند و مباحث و مصادر و فصول، گسترش یابد (و عند اللزوم!) بتهذیب و إصلاح (مطالب و عبارات). پرداخته شود، تجدید نظر را ضروری می دانست منتهی چون - شبانه روز - در مباحث کتاب جاودانیش - الغدير - و مسئولیتش در برابر «کتابخانه عمومی جهانیش» مجدّانه (در این مباحث و وظائف) فرو رفته بود برایش دیگر مجالی نگذاشت که بتحقیق سایر آمال و آرزو های (مقدّسش) بپردازد.

و «مکتبه الإمام امیر المؤمنین علیه السلام - العامة في النجف الأشرف» از تحفه های روزگار! و آثار (افتخار آمیز) پدر بزرگوار و استاد ما! - امینی - است! که روانش شاد و تربتش پاک باد!

آن مرحوم، در خلال نهضت علمی! و تعمقش در میدان تحقیق و تألیف! دریافت که در دانشگاه نجف اشرف، چه سختی و مشکلاتی محقق و مؤلف را به رنج و مشقّت می افکند؛ تا به (أساس و) مصادر خطّی و چاپی مطلوبش که بدرس و بحث او مربوط است - برسد!

احساس مبرمی که دانشگاه بزرگ اسلامی ما - نجف اشرف - بیک کتابخانه عمومی - ابراز می کرد! [آن چنان که؛ هر حاجت و نیاز هر بحاث و نویسنده را بر آورد - نیازی که با رنج فراوان بآن دست می یافت - از قبیل مصادر و وسائل آسایش و رفاه که در مسیر هدف بلند او است] و نیز تحقیق رساله جاودانی اش - الغدير - مری و استاد ما [امینی] را واداشت که آستین همت و کوشش بالا زند! و این کتابخانه عمومی را بوجود آورد. کتابخانه ای که ناشی از نیروی شگفت انگیز! و مساعی شکر آمیز! و حسنات جاودانه او در انقلاب و دگرگونی حرکت علمی! و بالا بردن سطح فرهنگی آن شهر مقدس است و این خدمت فرهنگی، با گذشت

2- شوری، آیه 23.

3- اعراف، آیه 46.

4- انسان آیه 1.

روزگاران، جاوید و پاینده خواهد ماند! و تاریخ، برای بنیانگذارش - امینی مجاهد! زیباترین نشان تقدیر سپاس را با قلم نور! (بر جبین روزگار) می نگارد! و این بخاطر قدم های اصلاحی! و تهیه وسایل و اسباب انقلاب حرکت علمی! و نهضت فعالیت فکری او بر طرف ساختن نیاز دانشمندان و فرهنگیان و از لحاظ مصادر آن بنای عظیم اسلامی است. کتابخانه کانون اسلامی میثم تمار

کتابخانه، از زمان تأسیس - تاکنون - خدمات بزرگ علمی و فرهنگی خود را در اختیار گروه فرهنگ و ادب قرار داده است. و بکوشش بنیانگذار و مؤسس آن و تلاش گردانندگان، توانسته است محیط مناسبی جهت مطالعه 45800 نفر - سالی ده ماه - برای واردین عراقی و کشورهای عربی و اسلامی ایجاد کند. و در خلال سالیان کوتاهی، مقدار زیادی از مصادر چاپی و خطی در علوم و فنون گوناگون بزبان های مختلف، فراهم آورد. همچنان - کتابخانه - از کتب خطی نفیس منحصر بفرد کتابخانه های عمومی کشور های اسلامی و غیر اسلامی، بر روی نوار های «میکروفیلم» عکسبرداری کرده. و مقدار زیادی از آن را بر روی ورق های مخصوص «فستات» آورده. و آن را در دسترس مراجعین و پژوهشگران قرار داده است.

کتابخانه، در کنار این خدمات، بیش از سه هزار جلد از کتب علمی - چاپی - بکتابخانه های عمومی و مراکز فرهنگی جهان، اهدا کرده است.

گروه تولیت «مکتبه الإمام امیر المؤمنین علیه السلام» - گروهی که در تهران ساکنند - تأسیس شعبه ای از کتابخانه را در تهران [که پایتخت دولت (و مدار) تشیع است] ضروری تشخیص دادند، که (هم) پیوسته؛ یادآور بنیانگذار این اساس بلند پایه علمی باشد! و (هم) وسیله ای (برای تحقق بخشیدن هدف های (آن مرد بزرگ!) و پیمودن راهی که او در تبلیغ و اشاعه دین طی کرده است. و (بهترین راه) برای انتشار میراث علمی سلف صالح ما. و بهره برداری عمومی از آنان، در نواحی متمدنی است. و در مقدم شان، تألیفات (خطی و چاپی) مربی و استاد ما، قهرمان میدان مبارزات مذهب و دین! «مرحوم امینی» است! که رحمت ایزدی بر او! -

برای این که؛ بخشی از این هدف عالی بشمر رسد و لباس عمل پوشد. بر این شدم که بیک سلسله انتشاراتی تحت عنوان «گنجینه های فکر اسلامی» مبادرت و رزم، که دارای مباحث و دروس علمی در حدیث و تفسیر و تاریخ و عقاید - بقلم نویسندگان و پژوهشگران بزرگ، از علمای شهر اسلام باشد. و برای تبرک - بیاد قرآن کریم؛ - این اثر جاودانی «تفسیر فاتحه الكتاب» را نخستین شماره قرار دادم، و از خداوند در ادامه این دفاع مذهبی و إقامة این برنامه مقدس علمی، توفیق و مدد می طلبم. و خدا، و رای هر قصد و نیت است! و بسوی او است هر راهی!

دبیر کل کتابخانه: رضا امینی نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

ص: 27

عناوین بخش :

أسامي سوره «فاتحه».

جامعیت «فاتحه» در علوم قرآن.

قسمت های مشترک بین «فاتحه» و قرآن.

شفا جستن، بوسیله «فاتحه».

(أمید و) آرزو بغير خدا.

ریا و شهرت طلبی.

خودپسندی.

کینه و حسد.

حرص و بخل.

ترس و آرزو.

ص: 29

این سوره - که از برکت و شرافت موج می زند! با سامی گوناگون نامگذاری شده و تماماً نمودار فوائد (و آثار) بسیار قابل توجهی است. باین ترتیب:

«المثانی» - چنان که در روایتی، «عیاشی» با سندش از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که آن جناب فرمود:

«هرگاه حاجتی برای تو روی داد [مثانی] و یک سوره دیگر بخوان و دو رکعت نماز بجای آور و حاجت خود را از خدا بخواه!.

(راوی اظهار می کند) گفتم:

خدا، کارساز تو باشد؛ [مثانی] چیست؟

فرمود: فاتحة الكتاب. (1)

«السبع المثانی» - چنان که در چندین خبر آمده است (2) و مولی سبحانه! در کتابش، آن را، باین نام، نامیده. آن جا که فرمود:

(وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) (3)

و این آیه در جامعیت سوره فاتحه - کلیاتی از علوم دینی و معارف الهی! که در قرآن کریم وجود دارد - دروس عالی! (و حقایقی) بما می آموزد! و بالصّراحه بیان می کند که [فاتحة الكتاب] تصویر کوچک و نمودار قرآن است! این سوره مُجَمَّل! و قرآن شرح مفصّل او است! بهمین جهت ذات اقدس الهی آن دورا مقابل هم قرار داده و متّی که با این سوره بر پیامبر اعظم دارد قرین متّگزاری او (جلّ و علا!) با قرآن پر عظمت است؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله، ضمن حدیثی - که در شأن این آیه (عظیم و) شریف است - صریحاً می فرماید:

«خدا، بفاتحة الكتاب متّی خاصّ جداگانه ای! بر من نهاد و آن را مقابل قرآن - که از جلال و عظمت دریای مواج است قرار داد.» (4)

ص: 31

1- تفسیر عیاشی جلد 1، صفحه 22 (چاپ، هم یسال 1380 قمری هجری).

2- مرحوم صدوق در «عیون أخبار الرضا علیه السلام» - جلد 1 صفحه 300 - روایت کرده است که؛ (بأمر المؤمنین علیه السلام گفته شد: یا أمیر المؤمنین! از [بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] ما را آگاه ساز که آن آیا از (فاتحة الكتاب) است؟ فرمود: آری رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می خواند و آیه ای از آن بحساب می آورد و می فرمود: فاتحة الكتاب، همان [سبع المثانی] است. و در این معنی احادیث دیگری است که در فصل سوم - پاورقی شماره 1 - آورده ایم.

3- حجر، آیه 87.

4- تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 2 - دیده شود.

و این تخصیص و ویژگی! اشاره بجامعیت سوره است. چنان که نامگذاریش به:

«أمّ الكتاب» روشنگر این جامعیت است؛ چنان که در تحدیث عیاشی. از امام صادق علیه السلام روایت شده! (1) و در حدیث دیگری در [ثواب الأعمال] - از آن جناب رسیده (2) و نیز علی بن ابراهیم، در تفسیرش روایت از آن حضرت دارد. (3)

و نامگذاریش به:

«أمّ القرآن» - نیز بدین سبب است چنان که علی بن ابراهیم - در تفسیرش - از امام صادق علیه السلام می آورد! (4) و این از آن باب است که «أمّ» هر چیز جامع و حاوی او است - بنیاد و ریشه ای که آن چیز شاخسار و فرع وی است. و مکه را از آن جهت «أمّ القری» می نامند که زمین از زیرش گسترده و کشیده و منبسط گردیده و پیوست حاوی اجزاء مغز «أمّ الرأس» می گویند! و آتشی که بر گنجهکاران محیط است. «أمّ الإنسان» نامیده می شود چنان که خدا فرمود: (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) (5)

و از این ها - تماماً - نمایان است که در این سوره دروس عالی معارف الهی و علوم سرشاری است که قرآن عظیم بتفصیل آن را بیان کرده بنحوی که این سوره مجمل و فشرده آن تفصیل است و هر آن چه خدای تعالی در کتابش ودیعه نهاده - کتابی که در آن بیان هر چیزی است - در این سوره یافت می شود!

و اینست؛ سرّ آن چه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم آمده است. فرمود:

«هر مسلمانی که: فاتحة الكتاب بخواند. پاداش او باندازه ای است که قرآن خوانده باشد!» (6)

«و در «خصال» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد است:

«کسی که فاتحة الكتاب بخواند خدای عزّوجلّ! بعدد هر آیه - که از آسمان نازل شده - ثواب تلاوت آن را عطا کند» (7)

جامعیت این سوره معانی گوناگون و وجود مختلفی را تثبیت می کند از آن جمله: اینست که - سراسر

ص: 32

1- الفاظ این روایات در فصل سوم - پاورقی 3 - دیده شود.

2- الفاظ این روایات در فصل سوم - پاورقی 3 - دیده شود.

3- الفاظ این روایات در فصل سوم - پاورقی 3 - دیده شود.

4- در تفسیر قمی بر این حدیث آگاه نشدیم (اما) روایاتی که از معصومین علیهم السلام رسیده و در آن فاتحة الكتاب «أم القرآن» تعبیر شده - چندی از آن ها را - در فصل سوم [پاورقی 4] بیان نمودیم.

5- قارعه آیه 9.

6- مجلسی در بحار (جلد 92 صفحه 259) روایت کرده: «و شیخ أبو الحسن قرائت آموز در کتابش - که در قرائات (قرآن) است - از أبوبکر أحمد بن ابراهیم، و عبدالله بن محمد آورده. (و آن دو نفر) از ابراهیم بن شریک، از أحمد بن یونس، از سلام بن سلیمان، از هارون بن کثیر، از زید بن أسلم، از پدرش، از ابوامامه، از ابی بن کعب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مسلمانی که

فاتحة الكتاب بخواند؛ پاداش او باندازه ایست که گوئی دو سوم قرآن خوانده است و پاداش او باندازه ای است که گوئی به هر زن و مرد مومن صدقه داده است.» ابن خیر از طریق دیگر بهمین ترتیب روایت شده جز این که در آن گفته «گوئی قرآن را خوانده است.»

7- مجلسی در بحار (جلد 92 صفحه 258) این حدیث را از «جامع الأخبار» روایت کرده و در آن روایت است که: «... بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده بان آیه ثوابش باو داده می شود.»

قرآن حاوی علوم و فرهنگ و جوه سه گانه [مبدأ و معاد، و آغاز بفرجام] است و نواحی سه گانه را شامل چنان که: وجوه (گوناگون) علوم (و عرفان) را - تماماً - در بردارد.

درباره:

«بِسْمِ اللَّهِ»

إمام حسن عسکری سلام الله علیه فرمود:

یعنی بر تمام امورم یاری از خدا می طلبم. خدائی که پرستش و بندگی جز برای او شایسته نیست. خدائی که دادرس است. آن گاه که از او دادخواهی شود پذیرا و جوابگو است هر آن گاه که خوانده شود.

و [الله]: همان کسی است که تمام آفریدگان بهنگام شدائد و نیازمندی ها و ناامیدی و انقطاع از جمیع [ما سوی الله] و قطع رابطه از غیر خدا [سوی او] و اله و شیدایند.

(الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

در آن اشاره ای است که؛ نعم سرشار و پراکنده در دو جهان - تماماً از او است! و برای او است، رحمت همگانی دنیا و رحمت ویژه عالم آخرت.

روایت است که؛

«رحمن» همان (کسی) است که به روزی بندگانش شدیداً متمایل است! و مواد روزیش را از آنان بُرد اگرچه فرمانش نَبَرند!

بأفراد با ایمان در کاهش بندگی و طاعتشان «رحیم» است. و بافرا کافر کیش و ناسپاس که (از درگاه مقدّس او) خواستار (کمک و) همراهی اند با رفق و مدارا نسبت بآنان - [رحیم] است!

إمام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

رحمن همان کسی است که به روزی بندگانش شدیداً متمایل است!

فرمود:

و از رحمت او است که چون نیروی بلند شدن و غذا خوردن از کودک گرفته است بجای آن تاب و توان بمادرش داد! و او را بکودک (خویش) دلسوز و مهربان آفرید تا به تربیت و پرستارش قیام کند. و چنان چه (دست روزگار) مادری از مادران را سنگدل و بی عاطفه پرورید تربیت این طفل (عاجز) را بدیگر مؤمنین واجب گردانید.

و از آن جا که نیروی تربیت و قیام بمصالح فرزند از (شالوده وجود) برخی از حیوانات گرفته شده! آن تاب و توان را در اولاد و فرزندشان جایگزین نمود که در زاد روزش بیا خیزد! و بدنبال روزی مقدّرش براه افتد.

رحیم است به بندگان مؤمن و از رحمت وی است که صد رحمت آفرید و از آن رحمت واحدی در همه آفریدگان قرار داد و بآن مردم بیکدیگر رحیم و دلسوزند! و مادر بفرزندش مهربان! و (از این رو) مادران (در عالم) حیوانات بر اولادشان گرایش و عطوفت دارند! پس آن گاه که روز رستاخیز فرارسد! [رحمت واحد] را به نود و نه بخش دیگر بیفزاید و با آن بأمّت (جلیل) محمد صلی الله علیه و آله رحمت آورد!

آن گاه درباره کسانی از اهل این ملت - که برایشان خواهان شفاعت اند - شفیعشان گرداند. (1)

و از آن حضرت درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چنین روایت شده:

«براستی وقتی که [الله] بزبان آوری بزرگ ترین نام! - از نام های خدا - را گفته ای! و آن اسمی است که غیر خدا، شایسته نیست بآن نامیده شود و هیچ آفریده ای آن نام خوانده نشده است.»

مرد سؤال کننده گفت: «بنابراین تفسیر [الله] چیست؟!»

فرمود:

«او است کسی که همه آفریدگان بهنگام شدائد و نیازمندی ها و ناامیدی و انقطاع از جمیع [ما سوی الله!] و قطع رابطه از غیر خدا، [بسوی او] واله و شیدایند!!

و این بدان جهت است که هر ریاست طلب و بزرگمنشی! - در این دنیا - اگر چه بی نیازی و طغیان وی چشمگیر است (ولی) هنگامی که؛ حوائج زیر دستانش باو زیاد شود (سرانجام) نیاز و حاجاتی بآن ها روی آور می شود که این (ریاست طلب و) عظمت خواه بانجامش قادر نیست و خود این نیز با حاجات و نیازی روپرو می شود که در انجامش ناتوان است. نتیجه بهنگام ناچاری و فقر و فاقه اش! بسوی خدا انقطاع و بریدگی پیدا می کند تا هم و غم او که زائل شد (دوباره) بشرک خود باز گردد!!

آیا بخدای عزوجل! گوش نمی دهی؟ می فرماید:

بگو: رأیتان چیست؟ مرا باخبر کنید که هر گاه شما را عذاب خدا فرا گیرد! و یا شما را ساعت قیامت فرا رسد! اگر راستگواید! آیا غیر خدا را می خوانید؟ بلکه [فقط] او را می خوانید! پس؛ آن چه خواهش و دعا، باو دارید - اگر بخواهد - (بر آورده می کند و شرنگ و تلخی را) بر طرف می سازد. و آن چه شرک آورید فراموش می کنید! (2)

خدای عزوجل به بندگان فرمود:

ای نیازمندان رحمت! براستی؛ ذلت بندگی را [در همه حال] و نیاز را [در همه اوقات] گردنگیرتان ساختم پس در (هر چیز و) هر کاری که شروع می کنید و بتمام آن و بلوغ نهائی اش امیدوارید، بسوی من گرنش کنید. و یقین بدانید هرگاه اراده کنم که؛ بخشش و عطاء بشما روا دارم! احدی، بمنع شما قادر نیست! و هرگاه اراده کنم که (نعمتی) از شما باز دارم کسی بعطای شما قادر نیست!

بدین جهت من ذیحق ترین فردی ام که بآستانش گدائی شود؛ و لایقترین کسی که (بایستی آفریدگان) بسویش تضرع و زاری کنند.

از این رو در آغاز هر مطلب کوچک و بزرگی بگوئید:

ص: 34

بیانات و مباحثش چه بسیار از آن فرمایشات گهربار می آورد و چون در آن گوهر های نفیس و منافع سرشاری است آن چه ویژه تفسیر «فاتحة الكتاب» است در فصل سوم پاورقی شماره 5 - عیناً - پیوستیم. (راجع باعتبار تفسیر امام عسکری علیه السلام به بخش چهارم شماره 1 - مراجعه شود. شاهرادی).

2- (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِلَٰهَ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْأَلُونَ مَا تُشْرِكُونَ) أنعام، آیه های 40 و 41.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

که در واقع چنین گفته اید:

بر این کار استعانت و یاری از خدا می طلبم خدائی که پرستش و بندگی غیر او جایز نیست! خدائی که دادرش است هر آن گاه از او دادخواهی شود پذیرا و جوابگو است هر هرگاه خوانده شود.

[رحمن] است!

چون با توسعه رزق و روزی بر ما رحمت آورد.

[رحیم] است بر ما!

- در ادیان ما و دنیا و آخرت ما -

خدا دین را بر ما تخفیف داد و آن را سبک و آسان گردانید و او بر ما با جدائی و تمیز ما از دشمنانش - رحمت آورد...» (1)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

إشارة باین است که آن چه در جهان های گوناگون وجود دارد، همه از لحاظ مبدأ و پیدایش - بخدای تعالی منتهی می گردد و او پرورش و تربیتش را بعهده دارد و شؤون او را در تمام عوالمش اداره می کند و او مُنعم همگان است.

از امام سجّاد علیه السلام روایت است که:

«مردی بحضور امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت؛

مرا از [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] آگاه کن! تفسیرش چیست؟!

فرمود:

[الْحَمْدُ لِلَّهِ] آنست که خدا برخی از نعمی را (که) ببندگان ارزانی داشته بآنها - سربسته - معرفی کرده است چون تفصیلاً بشناسایی همه آنان قادر نیستند زیرا نعم و عطای او پیش از آنست که بشماره درآید و شناخته شود.

از این رو بآنها فرمود:

بگوئید: حمد و ثنا مخصوص خدا است بر آن چیزی که بدا نویسیله بر ما انعام فرمود!

[رَبِّ الْعَالَمِينَ]: یعنی مالک و صاحب اختیار جهان ها است!

و جهان ها؛ گروه اجتماعات از همه مخلوق اجتماعات از همه مخلوق - از جماد و حیوان - است.

اما حیوانات خداوندگار آن ها را در [ید] توان و قدرتش زیر و زیر می کند و از روزیش بآنان می خوراند! و در کنف حمایتش نگهدار! و بر آنان محیط است! و بر اساس و بنای مصلحتش همه را تدبیر می کند.

و اما جمادات: همو است که (با دست) قدرتش آن ها را نگه می دارد و آن چه را که بهم پیوند و پیوستگی دارد از سقوط شان جلوگیری است و آن چه در حال انهدام و سقوط است مانع از اتصال و پیوند آنست! آسمان را حافظ و نگهدار است که بر زمین واقع نشود مگر باذن و إجازة او و زمین را حافظ و نگهدار است که فرو نرود! [جز بفرمان و امر او!]. براستی که او بر بندگاناش - حقیقة! - رأفت و رحمت بسیار دارد؟

ص: 35

فرمود:

و [رَبِّ الْعَالَمِينَ] مالک و خالق و روزی رسان آن ها است. از آن جا که می دانند و از آن جا که نمی دانند!-

پس روزی معلوم و تقسیم شده است. فرزند آدم به هر روش و آئین که می خواهد! در دنیا، رفتار نماید - در هر حال و موقعیتی که هست - روزی باو می رسد تقوای تقوی دار، زیادش نکند! و تبهکاری (فاسق و) فاجر بکاهش و نقصانش نیالاید! بین بنی آدم و روزیش پرده ای است که روزی طالب و جویای او است تا آن جا که اگر احدی از شما در طلب روزی اش درنگی نماید روزیش در جستجوی او است همچنان که؛ مرگ و میر بجستجوی وی است!» (1)

(الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)

درخواست عطف و عنایت (بیشتری) است و یادی از نعم و الطاف او است؛ که بر تمام آفریدگانش ارزانی داشته - بتفصیلی که در گذشته بیان نمودیم -

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)

إقرار و اعترافی است برستاخیز و (روز) حساب و مجازات و پاداش! و إثبات و تحکیم سلطنت و ملک آخرت، برای حضرت مولی سبحانه - همانند إثبات سلطنت و ملک دنیا -

و در حدیث چنین است:

(خدا) بر إقامة [روز جزا] - که همان روز حساب است - قادر و توانا است.

قادر است که آن را از زمان وقوعش جلو بیندازد و از اوقات بروزش بتأخیر افکند!

او در روز جزا - نیز - مالک است؛ از این رو بحق داوری کند آن که دامن خویش بجور و ستم آلوده است! در آن روز مالک هیچ حکم و داوری نیست [بدان گونه که - در دنیا- آن که صاحب اختیار و مالک احکام است ستم کند.] (2)

و از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث دیلمی است:

أَمَّا كَفْتَارُ خَدَايَ تَعَالَى فِي [مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ].

در حقیقت او روز رستاخیز - مالک سرنوشت خلاق است! و هر که در دنیا از شک و تردیدش اثری بجای مانده با سخت به گردنکشی پرداخته است، (چنین فردی را) باتش افکند و از (رنج و) عذاب خدای عزوجلّ برایش گریز و امتناعی نیست! و هر که در دنیا جبین گرتش و فروتنی! بر آستان او سائیده! و بر این خصلت بندگیش رنگ دوام و حفاظت داده است برحمت (بیکرانش!) او را در بهشت برین جای دهد! (3)

و اما:

-
- 1- بخشی از تفسیر امام (حسن) عسکری علیه السلام است. بفصل سوم پاور فی شماره 5 مراجعه شود.
 - 2- بخشی از تفسیر امام (حسن) عسکری علیه السلام است. بفصل سوم پاور فی شماره 5 مراجعه شود.
 - 3- بخشی از نامه ای است که امیر المؤمنین علیه السلام به شاه روم نوشته است. هنگامی که؛ انشهریار از آن حضرت از تفسیر «فاتحة الكتاب» پرسیده است. حدیث - تماماً - در فصل سوم (پاورقی 6) آمده است.

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

در حدیث وارد است که؛

خدای تعالی فرمود:

ای آفریدگان! - که: در نعمت سرشار، غوطه ورید! - بگوئید:

[تنها ترا می پرستیم!] ای خدائی که نعمت فراوان و رحمت گوناگون بما ارزانی داشته ای! با ذلّت و کُرتش و فروتنی! بدون ریا و شهرت و جاه! - خالصانه! - ترا فرمانبرداریم! [و تنها از تو یاری می طلبیم!] بر طاعت و بندگی ات آن چنان که فرمودی از تو کمک می خواهیم و از دنیای خود آن چه از او نهی کردی حذر کنیم و تقوی پیشه خود سازیم و از شیطان [که از درگاه مقدّست دور است!] و از جنّ و انس گمراه کننده سرکش! و از ستمگران آزار پیشه! بدامن عصمت و پاکی ات چنگ زنیم! (1)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم روایت است که؛

خدای عزّوجلّ! فرمود:

بگوئید: إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

(یعنی:) بر طاعت و بندگی ات (تنها از تو کمک می خواهیم!) و در کنار زدن حيله و شر دشمنانت (ای خدا! از تو کمک می جوئیم!) و آن چه بفرومائی! امر، آمر تو است! (2)

بعد از آن که مولی سبّحانه در آیات اول (این سوره) دقایق و نکات مهم شناسائی مبدأ و معاد (بنیادی) را بیان نمود و به (فرمانبران و) بندگان خویش آگهی داد که:

[او است پروردگار جهان و جهانیان و بسوی او است بازگشت هر چیزی و برای او است ملک و نعمت و رحمت دو جهان و از اینرو هر ستایش و ثنائی را شایسته!

و بعد از آن که نمایان ساخت که: بر عالمیان فرض است که بر آستانش خاضع و فروتن آیند! و بطاعت و بندگی اش طوق ذلّت و خواری! بگردن نهند! و خواست؛ روش حقّ و حقیقت را در افعال و کردار بندگان - از حیث «جبر و تفویض»- بپا کند فرمود:

(إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

اشاره بر این که افعال بندگان برای آن ها آفریده شده آن ها بیاری پروردگار - بگناه و عصیان - دامن خویش نیالایند و به نیروی او توفیق طاعت و بندگی حاصل کنند.

و اشاره بر این که بندگی مطلوب خدا آن عبادت خالصی است که از بندگان با اراده و اختیارشان صادر شود؟ - در حالی که از خدا بر استکمال طاعت و سنّت و ادای وظیفه اش یاری بجویند!-

اینست معنی «الأمر بین الأمرین» که با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، جبر از بین می رود و با «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تفویض و امام صادق علیه السلام بر آن [قَدَرِی] (3) بهمین آیه استشهاد کرد و دلیل آورد. چنان که در تفسیر

ص: 37

- 1- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بفصل سوم (پاورقی 5) مراجعه شود.
- 2- تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بفصل سوم (پاورقی 5) مراجعه شود.
- 3- [قَدَرِی] در این جا فردی است که به [تفویض] معتقد است. امام صادق علیه السلام فرمود: (همانا مردم درباره [قدر]، سه گروه اند: 1 - فردی باین گمان است که مردم را خدای عزوجل، بر گناهان مجبور نموده است چنین شخصی در حکمش تحقیقاً! بخدا ظلم و ستم روا داشته از این جهت او کافر است. 2- و فردی باین گمان است که امور (تماماً) بخلاق واگذار شده چنین شخصی قطعاً! خدا را در سلطنتش سست و نابود انگاشته از این جهت او (هم) کافر است. 3- و فردی گمان دارد که خدا بندگان را باندازه طاقتشان مکلف ساخته و آن چه که در وسعتشان نیست تکلیف نکرده است و هرگاه از او [حسنه ای] سر زد حمد و سپاس خدا، بجای آورد و هرگاه از او [سینه ای] رخ داد، از خدا استغفار کند این آدم مسلمانی است که حق را دریافته توحید صدوق صفحه 360 و خصال صفحه 195. سده های پیشین در امت اسلام، فرقه های گوناگون پیدا شد که غیر از شاخه اصیل اسلام مهم ترین شان دو فرقه باطل [مَفَوَّضَه] و [مُجَبَّرَه] است. فرقه ای به [تفویض] گرایش پیدا کرد و فرقه ای به [جبر]! - عقیده های کاملاً متضاد - در احادیث و روایات اسلامی، هر دو گروه - بمناسبتی - [قَدَرِیّه] نام دارد. (چنان که بزرگان باین مطلب پی برده اند). مثلاً؛ امیر المؤمنین علیه السلام درباره [مُجَبَّرَه] فرمود: (معتقدین جبر) قدریه و مجوس این امت اند. اصول کافی جلد 1 صفحه 155. زیرا: این گروه همه افعال بشر را - تنها - بقضا و قدر نسبت می دهند. دسته دیگر - از روایات - [مَفَوَّضَه] را [قَدَرِیّه] می دانند. مثلاً: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، پرسیده شد: (بین جبر و قدر آیا منزل سومی است؟) فرمودند «آری وسیع تر از آن چه بین آسمان و زمین است». اصول کافی جلد 1 صفحه 159 و توحید صدوق، صفحه 360. و از امام صادق علیه السلام درباره جبر و قدر سؤال شد. فرمود: (نه [جبر] است و نه [قدر]. ولیکن منزلی است بین آن دو و در آن حقی است که بین آن دو واقع است. آن را کسی نداند جز عالم یا آن که عالم آن را بوی یاد داده باشد). اصول کافی، جلد 1 صفحه 159. و همچنین روایت منی کتاب [مَفَوَّضَه] را [قَدَرِیّه] به می داند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - نیز - فرمود: (أَنَّ الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ) اری قدرته، مجوس امت اسلام اند؛ زیرا چنان که محققین گفته اند در مذهب مجوس و آئین قدیم پارس خدا را (اهورا مزدا) می گفتند و فرشته را [ایزد]. از این رو [ایزدان] یعنی فرشتگان که بعداً [الف] ایزدان، افتاد و [یزدان] شد. بعقیده آن ها [ایزدان] فاعل خیرات است و [اهریمن]. فاعل شرور. (این دگرگونی و تغییر در ایزد و ایزدان و یزدان از تحقیقات دکتر رضا نژاد، اقتباس شد). یزدان و اهریمن نظیر همان عقل و جهل مباحث اسلامی است که هر کدام سپاهیانی مجهزاند و معارف شیعه تفصیل از آن بحث و گفتگو دارد. با توجه بنکات بالا عقیده منحرف مجوسی ها این بود که اهورا مزدا خیرات و نیکی را به [یزدان] و شرور و بدی را به اهریمن واگذار نموده و خود بکنار رفته است و این مرام باطل [تفویض] است. (این پاورقی از کتاب «زمینه تفسیر قرآن» آورده شد) «شاهمرادی»

عیاشی، با سندش از برخی از اصحاب ما وارد است که:

«عبدالملک مروان، به عامل مدینه، (پیامی) فرستاد که:

[محمّد بن علی بن الحسین [\(1\)](#) را نزد من بفرست، ولی ترس و نگرانی و اضطراب در او ایجاد مکن، و

ص: 38

1- یعنی: امام باقر علیه السلام.

حوائجش را برآور!

چون: مردی از [قَدْرِيَه] بر عبدالملک وارد شده بود که تمامی اهل شام از مجادله اش عاجز بودند. بدین جهت عبدالملک گفت:

[مرد این میدان - فقط - محمد بن علی است (و این لباس تنها بقامت او برازنده است)!]

پس بنمایند مدینه پیامی فرستاد و نوشت که:

[وسائل آمدن محمد بن علی را پیش من - فراهم کن!]

او هم نامه را بحضورش آورد امام باقر علیه السلام فرمود:

[من پیر سالخورده ام برای بیرون آمدن تاب و توانایی ندارم این پسر - جعفر - را بجای من نزد او بفرست.]

زمانی که؛ امام صادق علیه السلام پیش عبدالملک اموی آمد عبدالملک، آن جناب را بخاطر جثّه کوچک او صفر سَنَسْ! تقبیح نمود! و از این که مرد [قَدْرِي] و او را گرد آورد اکراه داشت! مبدا که [قَدْرِي] پیروز گردد!

مُقَدَّم گرامی! امام صادق علیه السلام - برای مجادله [قَدْرِي] - بین مردم شام دهن دهن منتشر گشت. فردای آن روز سر رسید و مردم برای (تماشای) مجادله آن ها گرد آمدند عبدالملک اموی یا امام صادق علیه السلام گفت:

مطلب اینست که حرکات این مرد قدری ما را عاجز کرده به پدرت نوشتم که [تو] و [او] را گرد هم آورم (1). نزد ما احدی باقی نمانده که از مجادله اش سالم در آید آن چنان زبردست و ماهر است که بر همگان فائق و پیروز! گشته است!

إمام صادق علیه السلام، فرمود:

(یقین بدان خدا ما را بس که بر او پیروز شویم.)

راوی گوید:

«چون بگرد هم آمدند [قَدْرِي] با امام صادق علیه السلام گفت:

از هر چه خواهی بپرس.

إمام، باو فرمود:

سوره حمد را بخوان!

(او هم) خواند و عبدالملک اموی - در حالی که من با او بودم - می گفت:

(واقعاً) چه مطالبی بر ضدّ ما، در سوره حمد است!

(إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ!)

راوی، اضافه نمود که؛

«قَدَّری شروع کرد بخواندن سوره حمد تا رسید به (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، بلا درنگ! امام، باو فرمود:

ص: 39

1- در نسخه دیگر چنین است: «بتو نوشتم...»

[تأمل کن کمک از چه کسی می طلبی؟]

اگر حق بجانب تو است چه احتیاجی بکمک داری؟!]

طرف بیچاره شد! - فُبْهت الَّذِي كَفَر -

و خدا گروه ستم پیشه را هدایت نمی کند!« (1)

و اما:

(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...)

بعد از بیان علوم و دانش همگانی و همه جانبه مبدأ و معادا و روشنگری وظیفه بندگی و اظهار آخرین گفتار ممتاز! مولی بعظیم ترین مقاصد و عالی ترین هدف اشاره نموده است و آن خواستن هدایت از پیشگاه مقدس خدای تعالی به [صراط مستقیم] است و خواستار استقامت و ثبات بر آن هدایت و آئین و خواهان رشد (و کمال) در دین (جاودانی) او تَمَسَّكْ بحبل (متین) او! و افزون خواهی معرفت و بینش او و دوری از سلوک راه و روش گمراهان و دورویان و تبه کاران کسانی که جلوه های دل انگیز رحمت بیکران حق را نپذیرفتند و خشم و غضب اولیائش را بر آشفتند!، کسانی که در آینده نزدیک - بحالشان - ترا واقف و آگاه سازیم!.

این گوشه ای از نواحی جامع و همگانی [فاتحه] در فرهنگ و علوم قرآنی است.

آن گاه اساسی ترین و مهم ترین هدف قرآن کریم از معارف دینی و الهی و معرفة النفس - اینست که؛ بین اصول دین و مذهب و فروعشان گرد آورد و سوره مقدس [فاتحه]، اجمال و خلاصه آن ها را در بردارد؛ و صول پنجگانه توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد را شامل است و بر عبودیت و بندگی دلالت دارد [عبودیتی که از آن جزئیات و شاخ و برگ دین متفرع است].

فاتحه شریف آئین و روش حق را واضح و روشن می سازد؛

این سوره با منشور: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)، بزرگ ترین و حدائیت حق را بازگو می کند و از قیومیت ذاتی احدی و ربوبیت سَرمَدی اش حکایت دارد و از سروری دائمی ألوهیتش نغمه سر دهد و از ملک ازلی و ابدیش لب باز کند! و از نَعَم و لطف بی دریغش [که پیوسته شامل همگان است و رحمت فراوان که ویژه مؤمنین است] خبر دهد! و حقیقه: رحمت عام و لطف عمیش نهایت عدل و انصاف را متضمّن است! - [رحمتی که در ملک و ملکوت آفریدگان را - جمیعاً - فراگیرد! و از انصاف خدا به عالیترین مراتب کمال آگاه سازد.].

این توصیف همه جانبه [صفات ذات و صفات فعل] او است که دلالت بر رجوع و بازگشت خلائق بسوی او دارد!، «تا آنان را که پزشتی گرائیدند بجزای کردارشان برساند و بآنان که رفتار نیک از وجودشان سر زد نیکوترین پاداش دهد!»، (2)

آن گاه بعد از اشاره بر عبودیت کامل و همه جانبه - در فروع - و بعد از بیان اعتقاد درست در افعال بندگان بآنان فرمان داد که در جستجوی هدایت و راه به صراط مستقیم باشند و او است راه روشنگر حق

-
- 1- بحار، جلد 29: 239 و 240، و تفسیر عیاشی جلد اول: 23.
 - 2- (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) نجم، آیه 31.

که سالک راه خدا را بخدا می رساند (راهی است که) بخشنودی پروردگار منتهی می شود.

صراط مستقیم جز طریق آن که بر بندگان ولایت دارد طریق دیگر نیست و باعتبار [حدوث و بقاء]. نبوت و امامت از آن منشعب می گردد! که زمامش را بهر دو اعتبار پیامبر اعظم بر عهده دارد و امامت را باعتبار دوم - جانشین پاکش! و هر که باین دو عزیز الوجود راهی یافت حقیقه بخدا رهنمون شد و فرمان خدا و رسولش را بگردن نهاد!

«و آنان که خدا و رسول (وی) را فرمان ببرند هم آن ها با کسانی اند که خدا بر آن ها نعمت ارزانی داشته! - از پیامبران و صدیقین و شهداء و صلحا -» (1)

و در این هنگام ممکن است که از فرمایش:

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ)

سه وجه (گوناگون) اراده شود:

1- [یهود] در زمره غضب شدگان، (2) و [مسیحیان] از گمراهان بشمار آیند.

2- [ناصبی ها] در زمره غضب شدگان، و [شک کنندگان] در شمار گمراهان بحساب آیند. (شک کنندگان کسانی اند که: در حقّ امام معرفت و شناسائی ندارند.)

3- [یهود و نصاری] در زمره غضب شدگان و [سرگشتگان و عدول کنندگان] از امیر المؤمنین علیه السلام در ردیف گمراهان بحساب آیند.

و برای هر وجهی دلایل و شواهدی است.

اما وجه اول:

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

(خدا، به بندگانش فرمان داد که راه [انعام شدگان] (3) را از او درخواست کنند؛ و (گروه ممتاز انسجام شده) همان پیامبران! و صدیقین! و شهداء! و شایستگان اند!.)

و (دستور فرمود) که از راه غضب شدگان دوری کنند و پناهندگی بخواهند؛ و (گروه غضب شده) همان یهودند که خداوند درباره آن ها فرمود:

[آیا شما را بدتر از آن - از حیث پاداش و جزا - نزد خدا آگاه کنم؟]

کسی (بدترین جزاء پاداش او است) که خداوند او را از در خویش رانده و بر او خشم و کرده است..... [(4)

و (دستور فرمود) که از طریق گمراهان (دوری کنند و) از او پناهندگی بخواهند و آن ها کسانی اند

ص: 41

-
- 1- (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ) نساء، آیه 69
 - 2- در معنی فارسی [مغضوب علیهم] گرچه عباراتی همچون کسانی که بر آن ها غضب شده رساتر است ولی در این کتاب - بخاطر سادگی و روانی جمله [غضب شدگان] برگزیده شد.
 - 3- و برای [أنعمت علیهم]، عبارت [إنعام شدگان] بجهات مذکور انتخاب شد. گرچه در این باره نیز عباراتی نظیر [کسانی که بر آن ها إنعام فرمودی] رساتر است.
 - 4- (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ...) مائده، آیه 60

که خدای تعالی درباره آن‌ها فرموده:

[بگو ای اهل کتاب در دینتان - بناحق - غلو نکنید. و از هوای نفس گروهی که قطعاً پیش از این گمراه شدند! و (مردم) زیادی را گمراه کردند! و از میان راه راست بدور افتادند! تبعیت نکنید.] (1)

و (این گروه) همان مسیحیان اند...» (2)

خدا فرمود:

«آیا توجّه نکردی یکسانی که در ولایت گروهی در آمدند که خدا بر آن‌ها غضب کرده است.» (3)

این آیه موید است که یهود در زمره [غضب شدگان] اند. (اهل نظر) معتقدند که منظور این آیه، گروهی از منافقین است که تحت ولایت یهود بودند و اسرار مؤمنین را نزد آن‌ها فاش می کردند. (4)

در سوره ممتحنه، فرمود:

«ای کسانی که! ایمان آوردید در ولایت گروهی نباشید که خدا بر آن‌ها غضب کرده است!» (5)

این آیه - نیز - مؤید همان است و از آن گروه منظور یهود است چنان که مفسرین بر آن تصریح دارند. (6)

و اما وجه دوم:

روایت از امام صادق علیه السلام بر آن دلالت دارد. فرمود:

(غضب شدگان ناصبی هاینده! و گمراهان شک کنندگان اند! آنان که: در حقّ امام، معرفت و شناسائی ندارند!) (7)

و امام رضا علیه السلام فرمود:

ص: 42

1- (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ) مانده، آیه

2- حدیث - تماماً - در فصل سوم (پاورقی 5) آمده است.

3- (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... مجادله، آیه 14

4- مجمع البیان جلد 9، صفحه 253، و تفسیر رازی، جلد 29، صفحه 309.

5- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...) ممتحنه، آیه 13.

6- در این باره بکتاب زیر مراجعه شود: تفسیر خازن (جلد 4، 280) و تفسیر کشاف (جلد 4؛ 95) و مجمع البیان (جلد 9؛ 276) و

سیوطی، آن را در کتابش (الدر المنثور جلد 6؛ 211) آورده و اظهار می کند: «ابن إسحاق و ابن منذر از ابن عباس رضی الله عنه آورده اند

که: [عبدالله بن عمر وزید بن حارث به رجالی از یهود دوستی و مودت اظهار می کردند خداوند این آیه را نازل فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...)]

7- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش - جلد اول، صفحه 29 - روایت کرده که: پدرم از محمد بن اُبی عمیر از ابن اُذینه برایم گفت که امام صادق علیه السلام درباره [غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَغَيْرِ الضَّالِّينَ] فرمود: غضب شدگان ناصبی هاینند و گمراهان شک کنندگان اند - آنان که در حق امام معرفت و شناسائی ندارند آن را [مجلسی] در بحار جلد 92 و 230 و [حویزی] در تفسیر نور الثقلین جلد 201، روایت کرده اند.

کسی که در عبودیت از امیر المؤمنین علیه السلام، تجاوز کند! همو از غضب شدگان و گمراهان است. (1)

و آن چه در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) روایت شده مؤید این نظر است.

عیاشی، در تفسیر فاتحه از داوود بن فرق از امام صادق علیه السلام روایت دارد که:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، یعنی امیر المؤمنین علیه السلام. (2)

و علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از امام صادق علیه السلام درباره (صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) روایت دارد که :

(أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَعْرِفَتَ أَنْ بَزْرُگوار است و دلیل این که [صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ]، امیر المؤمنین است گفتار خدا است که فرمود:

(وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ) (3)

و او، امیر المؤمنین علیه السلام است هم در [أُمِّ الْكِتَابِ] و هم در [صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ] (4)

و آیات زیادی که در آن ها صراط مستقیم وارد شده مؤید این وجه است.

مانند:

(وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) (5)

و (لَا تُفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ) (6)

و (وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (7)

و (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) (8)

و (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (9)

و (أَقْمَنَ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (10)

و (وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (11)

و البته احادیث فراوانی در این آیات وارد است که مراد از [صراط مستقیم] - در این آیات - همان امیر المؤمنین علیه السلام است. (12)

ص: 43

3- زخرف، آیه 4

4- تفسیر قمی، جلد 1: 28 و تفسیر نور الثقلین، جلد 1: 17

5- أنعام، آیه 153

6- اعراف، آیه 16

7- شوری، آیه 52

8- حجر، آیه 41

9- زخرف آیه 43

10- ملک، آیه 22

11- یونس آیه 25

12- بفصل سوم، پاورقی 7 مراجعه شود.

و اما؛ وجه سوّم:

[یهود و نصاری] در صف [غضب شدگان] باشند و ناصبی ها و شک کنندگان - که در ردیف مخالف اند! - از گمراهان بشمار آیند.

قسمت اول، بقرینه گفتار خدای تعالی است که فرمود:

«و کسانی که در خدا (و دین خدا) بعد از إجابَتِ (فطرت سالم)، جدل و احتجاج کنند؛ (دلیل و) حجت آن ها نزد پروردگارشان پوچ و نابود است!!

و بر آن ها غضبی است!!

و بر ایشان عذاب دشواری است!» (1)

جدل کنندگان در خدا (و دین خدا) به [یهود و نصاری] تفسیر شده است. (2)

و قسمت دوم بقرینه گفتار خدای تعالی است که فرمود:

«البتّه پروردگارت بآن که از راهش گمراه شده - هم او - داناتر است.» (3)

در این آیه از طریق شیعه و سنی وارد است که براستی گمراهان همان گروهی اند که بأمیر المؤمنین علیه السلام دشنام دادند و گفتند: بوسیله او هر آینه - محمد صلی الله علیه و آله و سلم، در آشوب و فتنه افتاد! و خدا «ن والقلم» را نازل کرد. (4)

این گوشه مهمّی از جامعیت [فاتحه شریف] در علوم قرآن است! که پر از مسائل مهم و رؤوس مطالب است و آن - چنان که می بینید - دروس عالی و برجسته از کتاب (مقدس) را هویدا می سازد و فصول فراوانی از معارف الهی را آشکار می کند و نمایانگر مباحث سرشاری از فرهنگ و علوم دینی مترقی است که در قرآن عظیم، بتفصیل بیان شده است.

از این رو شایسته است که مولی سبحانه بر پیامبر اعظم خویش باین سوره منتّ گزارد و مستقلاً یادآوری کند.

از موارد مشترک قرآن کریم و این سوره:

براستی مرکز تجمع فرهنگ و معارف الهی همان [تمجید و عبودیت و حمد و ثنای] خداوند است. و هر یک از این ها - که مبانی علوم و ریشه دروس دین را در بردارد - جز با انبوهی از معالم و دانش و بینش مهم و قابل توجهی! تمام نمی شود.

اما: حمد: آن فرع شناسائی و معرفت ذات اقدس الهی! و نعمت های (بیکران) او است و (برای هیچ کسی) میسر نشود مگر این که؛ یکدل و یکسو بذات لا یزال او پناهنده گردد! و بحقیقت توحید و یگانگی برسد. و بدون عرفان وسعت نعمش و بدون اعتراف (بحقیقت ویژه ای) ستایش او، تمام نشود. اعتراف

- 1- (وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) شوری، آیه 16
- 2- مجمع البیان جلد 5 صفحه 26
- 3- (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ) نحل، آیه 125
- 4- سورة قلم آیه 2 این حدیث را طبرسی در مجمع البیان جلد 5 صفحه 333 آورده است.

باین که: نِعَم فراوان بندگان [جمعياً] که قابل شماره نیست تنها از مولی سبحانه است و او [چنان که فطره می یابی] غایت و هدف مبادی الهی و پایان هر آغازی است نتیجه معارف دین است و فرع وقوف و آگاهی بر اصول و آخرین دعا و درخواست متالین است چنان که خدا فرمود:

«و آخرین دعا و درخواستشان [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] است.» (1)

و اما ثناء:

تعریف و حدّثا یاد او جل جلاله است؛ بصفات و افعال جمال و جلالش! (یاد همان دلارامی!) که مدحش در میان است.

بنابراین ستایش منعم - که برتر از هر گونه ستایش است! - مستلزم درک و آگاهی! از صفات او است. آگاهی و اطلاع بر آن چه که از مبدأ اعلی سرچشمه می گیرد. از قبیل افعال نیک او و هر آن چه؛ از فضل و رحمت بی دریغش بر بندگان خود افاضه می کند و این آگاهی متضمن معرفت و آشنائی با صفات رحمت و عنایت و لطف و کرم و عطوفت و بخشش و رزق و آفرینش و سوق بمرگ و حیات و دیگر جلوات جلال و اکرام او است.

اما تمجید و عبودیت:

تمجید قرین شدن شرافت (و عظمت) ذات بحسن فعال او است (2) و نیازمندیش بمعرفت و شناسائی [صفات ذات و صفات فعل] از آن چیز هایی است که پنهان و پوشیده نیست چنان که [اقرار و اعتراف بگرنش عبودیت و بندگی اظهار فقر و نیاز بدرگاه ذات پروردگار کمک خواستن از پیشگاه مقدس و متعالیش که بر عهده نفس (انسان) است، إحراز موقعیت و مقام سائلین و گدایان آستان او هدایت خواهی از ذات اقدس اولا قرار و آرامش و اعتراف به صراط من صراط مستقیم او صراطی که بآن بر شهداء و انبیاء و پیامبران و صلحا، انعام فرموده است! - دوری از راه غضب شدگان و گمراهان تماماً مستلزم إذعان و اعتراف به هدف های عالی! (و گرایش) و اعتقاد (و یقین) بمطالب فراوان است و انبوهی از مسائل دین را متضمن!!

پس چنان که قرآن محتویات این مجموعه چهارگانه را مشروحاً در بر دارد همچنین فاتحه نمونه و خلاصه آن مجموعه را در بر دارد! - در سراسرش همه چیز قرآن یافت می شود! -

از سوی دیگر:

آن چه در سراسر قرآن وجود دارد از سه حال بیرون نیست:

بخشی ویژه مولی سبحانه است که صفات ذات و فعلش را بیان می کند و آن چه بدو منتهی است - از آغاز و فرجام - روشن می سازد.

و بخشی دگر ویژه بندگان است و آن توضیح فروع دین و تکالیف شرعی و وظایف عبادت کنندگان و راهیابی و هدایت خواهی بذات اقدس او و تمسک بولایت و اطاعت اولو الامر است.

و بخش سوم بین خدا و بندگان مشترک است.

-
- 1- (وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، یونس آیه 10
- 2- فِعال جمع فعل است.

ثلث اولش - همان سه آیه - مخصوص مولی سبجانه است؛ که صفات ذات و فعلش را بیان می کند. و ثلث آخرش که آن نیز آیاتش سه تا است بندگان مربوط است! [دعا و راهیابی و هدایت خواهی بذات اقدس او و تمسک بولایت، و بیزاری از غضب شدگان و گمراهان طریق ولایت و منحرفین و سرخوردگان از حق].

و ثلث دیگر؛ و آن یک آیه است - ایاک نعبد و ایاک نستعین - بین خدا و بندگان او مشترک است.

است - اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله باین مطلب اشاره شده که:

«خداى تعالى فرمود:

[نماز را بین خود و بنده ام بدو بخش مساوی تقسیم کرده ام نیمى برای بنده و نیمى برای من.]

هنگامی که بنده گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

خدا می فرماید: بنده ام مرا ستود!

وقتی گفت: الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا می فرماید: بنده ام بر من ثنا خواند!

وقتی گفت: (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

خدا می فرماید: بنده ام مرا تمجید کرد!

وقتی گفت: (اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِينُ).

خدا می فرماید این بین من و بنده من است و برای بنده ام آن چه درخواست کند - مهیا است.

وقتی گفت: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ). خدا فرمود این برای بنده من است و برای بنده ام - آن چه درخواست کند - مهیا است. [\(1\)](#)

و از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که:

«البته خداى عزوجل فاتحه الكتاب را نیمى برای خود قرار داد و نیم دیگر برای بنده اش خداى تعالى! فرمود:

این سوره را بین خود و بنده ام تقسیم کرده ام! هر گاه یکی از آن ها گفت: [الْحَمْدُ لِلَّهِ] هر آینه مرا ستایش کرد!

وقتی گفت: [رَبِّ الْعَالَمِينَ]، هر آینه مرا شناخت!

وقتی گفت: [الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]، هر آینه مرا ستود.

وقتی گفت : [مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ] هر آینه بر من ثنا گفت!

وقتی بزبان آورد: [إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ]، هر آینه برای بنده من - بعد از آن چه که از من درخواست نمود - در عبادت و بندگیم راست گفت.» (2)

شیخ طوسی در [أمالی]، و شیخ (بزرگوار) ما - صدوق در [عیون أخبار الرضا علیه السلام]، حدیث زیر را از محمد بن قاسم [مفسر] استرآبادی رضی الله عنه، از یوسف بن محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سیار، (و

ص: 46

1- مجمع البیان جلد 1: 17، و تفسیر فخر رازی جلد 1: 270 و تفسیر ابن کثیر، جلد 1: 11.

2- بحار، جلد 92: 260.

آن دو) از پدرانشان روایت کردند که؛

«حسن بن علی، از پدرش؛ علی بن محمد، از پدرش؛ محمد بن علی، از پدرش؛ علی بن موسی الرضا، از پدرش؛ موسی بن جعفر، از پدرش؛ جعفر بن محمد، از پدرش؛ محمد بن علی، از پدرش؛ علی بن الحسین، از پدرش؛ حسین بن علی، از پدرش؛ امیر المؤمنین - علی بن ابی طالب - علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده که خدای عزوجل! فرمود:

سوره فاتحه را بین خود و بنده ام تقسیم کرده ام. نیمی برای بنده و تیمی برای من و برای او است هر آن چه سؤال کند.

وقتی گفت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

خدا جل جلاله فرمود: بنده ام بنام من آغاز نمود بر من سزاوار است که امورش را برای او تمام کنم و در احوالش برکت ایجاد کنم.

وقتی گفت: (الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ).

خدا جل جلاله فرمود: بنده ام مرا ستایش کرد و دانست که براستی تمام نعمت ها که برای او است از جانب من است و البته؛ بلیاتی که از او برطرف نمودم به نیروی فضل من است شما را گواه می گیرم که به نعمت های دنیایش، نعم آخرت بیفزایم و بلا های آخرت از او بگردانم چنان که از او، بلای دنیا را بر طرف کردم.

وقتی گفت: (الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ).

خدا جل جلاله فرمود: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیمم شما را گواه می گیرم که البته از رحمت بهره و نصیبش فراوان دهم.

وقتی گفت: (مَا لِكَ یَوْمَ الدِّیْنِ).

خدا جل جلاله فرمود: شما را گواه می گیرم همچنان که اعتراف نمود که من مالک روز جزایم، البته؛ حسابش را - روز حساب - آسان گردانم و از بدی هایش در گذرم.

وقتی گفت: (إِيَّاكَ نَعْبُدُ).

خدای عزوجل فرمود: بنده ام راست گفت فقط - مرا عبادت می کند شما را گواه می گیرم که ما ابرای عبادتش آن چنان توایی دهم که هر کس بندگی او را بر من مخالفت کرد. (افسوس و) غبطه خورد!

وقتی گفت: (وَإِيَّاكَ نَسْتَعِیْنُ).

خدای عزوجل فرمود: بنده ام - فقط - از من کمک خواست و بمن پناهنده شد. شما را شاهد می گیرم که البته مددکار وی ام و در سختی ها - قطعاً بفریادش می رسم و روز گرفتارش - حتماً! - دست او را می گیرم.

وقتی گفت: (اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ).. خدای عزوجل فرمود: این برای بنده من است و برای او است آن چه سؤال کند هر آینه برای بنده ام مستجاب کردم و آن چه دلش خواست باو دادم او از آن چه در خوف و

1- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) جلد 1: 300 و بحار، جلد 92: 226 و 227.

و مهمترین ین نواحی جامعیت فاتحه - بر اساس جامعیت قرآن کریم - شباهتی است که در وجوه (گوناگون) شفا بین هر دو موجود است همچنان که براستی در نواحی گوناگون قرآن شفای علل و أمراض فراوان جسم و روح است همچنین در این سوره بتنهایی انواع شفا که در قرآن موجود است گرد آمده و بدین جهت؛ این سوره [شفا] نام دارد. (1)

و آن چه در این مقام برای ما جالب است؛ بیان علت پذیري قلب و چگونگی درمان با [فاتحة الكتاب] است بقرار زیر:

همچنان که برای بدن ها سلامتی و ناخوشی! و خوراک و دارو است؛ برای دل ها (نیز) چنین است. (2) زیرا سلامتی صفتی است که باعث می شود؛ افعال و کردار از محلّ و وضعشان مستقیم و سالم بر اساس خود ناشی گردد و ناخوشی تاریک و ظلمانی شدن طبیعت است! - بعد از اعتدال و صفایش - و بیرون شدن از اعتدالی که ویژه انسان است؛ در این صورت خواه ناخواه! موجب صدور افعال درهم و نابجا می گردد.

این دو، صفت های متقابلی اند که بر کالبد و دل (انسان) یکسان وارد می شوند. إصابتشان بر ابدان و قلوب - از باب ترتیب اثر و عدمش - بیک منوال است.

همچنان که با امراض جسمی، عناصر و أعضاء بدن ضعیف می شود! و از اقدام بوظائف و تصرف کامل و تماماً در شئون مختلف آن و رسیدن به خواسته و نیازشان مانع است؛ همچنین ناخوشی و أمراض روانی، دل را مکدر و سینه را تنگ می دارد! و از درک فضائل و کسب کمالات معنوی و ترقی درجات سعادت و رسیدن

ص: 48

1- عیاشی، از إسماعیل بن أبان - مرغوعاً - می آورد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله فرمود: (ای جابر آیا بهترین و بالاترین سوره ای را که خداوند در کتابش نازل فرموده بتو یاد ندهم؟ جابر گفت: آری پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا بمن ان را یاد بده! (راوی گفت: «الحمد لله را - که أم الكتاب است - باو یاد داد. آن گاه فرمود: ای جابر! آیا از ویژگی اش ترا آگاه نکنم؟ (جابر) گفت: آری، پدر و پدر و مادرم فدای تو آگاهم کن. فرمود آن دواي هر دردی است! بجز مرگ. تفسیر عیاشی، جلد 1: 20 و تفسیر برهان جلد 1: 42 و بحار، جلد 97: 237 فخر رازی در تفسیرش (جلد اول، صفحه 176) از ابوسعید خدری روایت دارد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ([فاتحة الكتاب دواي هر سمی است!]) و یکی از صحابه گذرش بمردی افتاد که غش کرده بود این سوره را بگوشش خواند بهوش آمد این واقعه را بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم؛ گفتند، فرمود: [این سوره - أم القرآن است و آن شفای هر دردی است!]].

2- مرحوم صدوق در خصال - جلد 1: 31 - روایت کرده که: «خلیل بن أحمد از محمد بن إبراهیم دیلی از ابو عبدالله (مروزی) از سفیان از مجاهد از شعبی از نعمان بن بشیر آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (در انسان پاره گوشتی است که هر گاه آن صحیح و سالم باشد. سایر جسد (انسان)، سالم است و هرگاه سقیم و ناخوش بود سایر جسد (انسان)، سقیم و فاسد است و آن پاره گوشت [قلب] است.) و در این معنی روایات زیادی است بخشی از آن ها را در فصل سوم - پاورقی 8 - آورده ایم.

بعالم نور و سیر عوالم حقیقت باز می دارد تا آن جا که بین شخص و مبدأ علیّیّ اعلیّ! پرده ای می افتد و از مولی سبحانه - و از هرگونه برکت و نعمتی - منقطع و محروم می گردد.

بهمان گونه که برخی از امراض جسمی مانع می شود که بدن کاملاً از روح بخاری استفاده کند و از زندگی مادی بهره بگیرد! و (حتّی) برخی از آن مرگ انسان را پیش می آورد که درمان برایش نیست بلکه - قطعاً - بدن از روح جدا می گردد. همچنین؛ برخی از خُلقیات پست! و امراض روانی و قلبی مانع می شود که قلب انسان (که مرکز درک و محبت است) کمالات زندگی ابدی را تحصیل کند و بعالم آخرت - که زندگی جاوید است - گرایش پیدا کند؛ و بطرز خاصی در انقطاع و گستن از [روح الایمان]، تأثیر دارد. چنان که؛ در بیان معصوم علیهم السلام وارد است:

(زناکننده در حالی که مؤمن است، زنا نمی کند! و دزد در حالی که مؤمن است دزدی نمی کند.) (1)

و خُلق و خوی دیگر - نیز - همین طور.

این در گناهان صغیره و صفات زشتی است که علاج و درمان دارد.

و از آنان برخی چنان سمّ کشنده ای است که درمان پذیر نیست! و اگر غالب آید و در آن استوار شود موجب انقطاع کامل دل از [روح الایمان]، و جدا شدن حیات ملکوتی از آنست! مانند: جهل مرگب! و نفاق! و انکار عالمانه! و شک! و عناد! و سرسختی و لجاج! و خُلق و خوی نابود کننده دیگر!

این صفات هلاک کننده! بهر که روی آورد مرگ حتمی! و مرده ای بین زنده ها است! (مرده متحرک!) چون زندگی دل بنور ایمان است - ایمان بخدا و جهان دیگر - و بافعال ویژه ذکر و طاعت و بندگی!

همچنان که حیات بدن، بنیروی حرکت و حسّ! و رفتار و کردار ویژه آنست مانند: خوردن و آشامیدن و راه رفتن و همچنان که امراض بدنی باعث گرایش مریض غذاها و چیزهای مضر است که در آن حال خورد و خوراکش صلاح نیست؛ و از آن چه منعش کنند بحرص و آزر گراید!؛ همین طور؛ امراض روحی، موجب تمایل نفس (مریض) بچیزهایی است که دل (و درون) را فاسد و کور و کر و گنگ می سازد! و او را بافریده های بست إعطاف می دهد و بزندگی زشت و ننگین - که دل (انسان) را می میراند گرایش می دهد همچون گفتگو با افراد نادان دشمنی با علما همنشینی با ثروتمندان شب نشینی با زنان خوشگذرانی با پست طینتان! هماهنگی با فساق و قهقهه با دوستان!.

[علاقه و ارتباط] بین روح و بدن دائر مدار صلاح و سلامتی و اعتدال و استقامت آن، و اقدام بشئون واجب. آنست در جاتش با اختلاف صلاح و سلامتی، مختلف می گردد! و با کم و زیاد شدن آن ها، کم و زیاد

ص: 49

1- در کافی - جلد 2 صفحه 284 - از علی بن ابراهیم روایت است که او از پدرش از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم آورده که گفت: «به أبو الحسن علیه السلام گفتم گناهان کبیره از ایمان خارج می کند؟ فرمود: [آری و پائین تر از گناهان کبیره (هم خارج می سازد)! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (زناکننده در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و دزد در حالی که مؤمن است دزدی نمی کند.)] برای واضح شدن منظور این حدیث بفصل سوم - پاورقی 9 - مراجعه شود.

می شود! بنحوی که هر چه اعتدال عضوی از بدن زیاد گردید و سلامتی و صلاح در آن ظاهر شد توجه روح بآن زیاد می گردد! و بینشان [حبّ و علاقه] شدّت می یابد و بآخرین درجه می رسد و با کمال سلامتی و صلاح حبّ و علاقه - نیز - کامل می شود. آن گاه که ناخوشی رو با افزایش است پائین رفتن و تزلّش مانند همان است تا این که بجدائی و انفصال بینجامد و روح از آن عضو تباہ! روی بگرداند! و راضی بجدائی و انفصال گردد.

همچنان که بین روح و بدن چنین رابطه ای برقرار است بدین گونه حبّ و علاقه، بین قلوب و ارواح، و بین خالق شان [و آن که برایش آفریده گشته اند] موجود است.

محبتّ و علاقه - منحصرأ - بدرجات صلاح و سلامت قلوب اختلاف دارد و دائر مدار نورانیّت و اعتدال! و حیات قلوب است! - بر اساس آن چه برایش آفریده گشته اند! و بآن مکلفند! -

سلامت قلب (و روان)، جز بعلم و توحید و معرفت و ذکر و موعظه و ترک شهوات تمام نشود و تکمیل نگردد.

از امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که:

(توحید حیات نفس است و علم إحیاکننده نفس و عرفان و معرفت (خدا)، نور قلب است و یاد خدا، نور عقول! و حیات نفوس و درخشندگی سینه ها است و اندرز و موعظه ها صیقل نفوس و جلای دل ها است. هوی و هوس سموم کشنده است! و انقیاد (و اطاعت) شهوات بدترین درد ها است! و شهوات، رایج ترین مسبّب قتل است و بالاترین درمانش ملازمت صبر و تحمّل است!.)» (1)

و همه این ها را علم و شکیبائی به طاعت و ترک معصیت، در بر دارد. و تجمّعش در [تقوی] است!

خلاصه این که صحتّ و سلامت قلب (و روان) که در «روزی که مال و فرزندان سود ندهد؛ مگر بکسی که با قلب سلیم، بآستان الهی! قدم نهد.» (2) در نظر است - منحصرأ - با تقوی و (حبّ و) علاقه، حاصل می گردد. و ارتباط روحی - فقط - دائر مدار [تقوی] است. و اینست معنی فرمایش خدا که:

(همانا گرامی ترین شما - نزد خدا - با تقوی ترین شما است!) (3)

زیرا حقیقت (و بُن) تقوی، تهی ساختن دل از علل و امراض است و خودداری از اعتقاد و عملی که او را فاسد و بیمار کند.

پس [تقوی] بیان دگری از صحتّ و سلامت قلب است چنان که فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام؛ اشاره بر این است:

(بدان برآستی که از بلاها (فقر و) فاقه را می توان شمرد و شدیدتر از فاقه مرض بدن است! و شدیدتر از مرض بدن مرض قلب است.

بدان برآستی که از نِعَم (بیکران الهی) وسعت مال است و برتر از سِعه مال، صحتّ بدن است! و برتر از صحتّ بدن تقوی دل است!)» (4)

ص: 50

2- (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) شعراء، آیه های 88 و 89.

3- (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ) حجرات، آیه 13.

4- نهج البلاغه بخش حکم، شماره 388.

و هر آینه مولی سبحانه مرض قلب و سلامتیش را به [فُجُور و تقوی]، تعبیر نموده است (1) فرمود:

[قَسَم به [نَفْس!] و آن چه تعدیلش نمود! و باو [فجور و تقوایش] را الهام کرد!]. (2)

و همچنان که برای هر عضو بدن درد ویژه ای است که بآن دچار می شود؛ درد و مرض قلبی - نیز - هر کدام اثر ویژه ای روی آن دارد و هر یک از ذمائم نفسی و ناخوشی های روانی فساد خاصی در آن پدید می آورد! و او را از اعتدال بیرون می برد و کوری و گنگی در آن بجای می گذارد از جمله چشم دلش نابینا می شود و شخص مبتلا آیات خدا را نمی بیند و حق را مشاهده نمی کند تا مرض و ناخوشی در او باقی است، دیدن آن چه ملایم طبعش نیست برای او زشت است.)

خدای تعالی فرمود:

«و برایشان چشمانی است. (ولی) با آن نمی بینند!» (3)

و فرمود:

«نه چنین است اگر (آن را با) علم یقین بدانید دوزخ را - البتّه! البتّه! - می بینید!» (4)

و فرمود:

البتّه چنین است که دیدگان کور نمی گردند اما دل هائی که در سینه ها است کور می شوند!» (5)

و از جمله گوش دل را کر می کند؛ و در آن سنگینی پدید می آورد و کسی که دچار است امکان شنوائی حقّ! و گوش دادن! و متأثر شدن از فرهنگ و معارف او برایش نیست.

خدای تعالی فرمود:

«و برایشان گوش هائی است (ولی) با آن نمی شنوند» (6)

و فرمود:

«توانایی گوش دادن ندارند.» (7)

و فرمود:

«توانایی گوش دادن نداشتند و نمی دیدند.» (8)

و از جمله بگرفتگی دل دچار می شود و فهم و درک عمیق و تدبیر آیات خدا از او گرفته می شود و شخص گرفتار هیچ حدیث و گفتاری درک نمی کند!

خدای تعالی فرمود:

- 1- فُجُور، ضدّ ورع و تقوی است و شامل انواع گناهان مانند فساد و پرده دری است. (شاهمرادی)
- 2- (و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) شمس، آیه 7.
- 3- (و لَهُمْ أَعْیُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا) أعراف آیه 179.
- 4- (كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) تكاثر، آیه 5.
- 5- (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) حج، آیه 46.
- 6- (و لَهُمْ أَعْیُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا) أعراف آیه 179.
- 7- (لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا) كهف، آیه 101.
- 8- (مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ) هود آیه 20.

برایشان دل‌هایی است (ولی) با آن درک و احساس نمی‌کنند.» (1)

و از جمله: کسی را که دچار است گنگ و لال می‌سازد و از یاد خدا باز می‌دارد و قادر نیست درباره چیزی که باو مربوط است سخنی گوید و بحق (و راستی) اعتراف کند و با آن همه (نعمت و توان) که بایستی بتمجید و ستایش و تسبیح و تهللil بیاد مولا و سرورش باشد سکوت اختیار می‌کند و بگفتار زشت و باطل می‌پردازد و یاوه‌سرانی را دوست دارد.

و از جمله: با تسلط و استیلاي امراض (گوناگون) بر دل موجب تمام آن بلاها فراهم می‌شود و روح ایمان را بکلی از بین می‌برد و زندگی معنوی را از او دور می‌سازد دیگر؛ شنوائی و بینائی و تعقل و یاد حق از او گرفته می‌شود و شعور از بین می‌رود و گفتاری درک نمی‌کند!

مرکز تحقیقات کار پیر علوم اسراری

دمی

ص: 52

1- (لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا) أعراف آیه 179.

البته از ظاهر آیات قرآن و قرائت و با خود داشتش چنان که در او وجوه گوناگون شفا است در رفع ناخوشی و علل و أمراض (مختلف) استمداد می شود و با آن مرض های بدن معالجه می گردد و زیان و گرفتاری و بلا [باقضای حکمت پروردگار!] از بین می رود و با تدبیر معانی و درک مقصودش کوری جهل و حیرت شک و سرگردانی وادی ضلالت و گمراهی (و کجی) را از دل ها می زداید و با آیات یکتاپرستی و دادگری آن چه مرض کفر و نفاق و شقاق است درمان می کند و بشر را به کسب فضائل و صفات پسندیده و رفع موجبات ننگین خلق و خوی می کشاند و از آن چه موجب سقوط انسان از آستان مولای او و باعث انحطاط از مکارم لطف او است برای دفعش سوق می دهد.

قرآن، در دنیا و آخرت درمان همگانی بدن و روح عامه مردم (و شفاء) و رحمت مؤمنین است! - بویژه آن ها که از او بهره می برند! - همچنین جمیع درمان علل و أمراض مختلف روحی و قلبی و بدنی را که در قرآن است سوره فاتحه در بر دارد.

اما علل و أمراضی که بر بدن رو می آورد:

از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

فاتحة الكتاب درمان هر دردی است بجز مرگ (1)

إمام صادق علیه السلام فرمود:

خواندن سوره حمد شفای هر دردی است بجز مرگ (2)

«إمام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند:

کسی که سوره حمد - او را - بهبودی نبخشد چیز دیگر بهبودیش نبخشد (3)

سوره فاتحه پناهگاه بزرگ و وسیله معنوی نگهدارنده ای است که از درد و رنج و مرض ها بآن پناه برده می شود و برای از بین بردن علل و أمراض خطرناک بنابه احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام وارد است - بطرق گوناگون از آن استفاده می گردد و برخی بقرار زیر است:

[راوندی] در دعواتش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت دارد که:

حسین علیه السلام مریض شد فاطمه صلوات الله علیها او را برداشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

یا رسول الله از خدا بخواه که بفرزندت شفا که بفرزندت شفا مرحمت کند!

3- تفسير عیاشی، جلد 1: 20 و بحار، جلد 92: 237 و 261 و برهان جلد 1: 42.

آن جناب فرمود:

[دخترم البته خدا همان کسی است که او را بتو بخشیده و او قادر است که شقایب دهد.] در این گفتگو بودند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت:

ای محمد! براستی خدای تعالی سوره ای از قرآن بر تو نازل نکرده مگر این که [فاء] در آن سوره است - و هر [فائی] از آفت است - بجز [حمد] که در آن [فاء] نیست صدا بزن قدحی از آب بیاورند و چهل مرتبه سوره حمد بر آن بخوان؛ آن گاه آن را بر او پاش - البته - خدا شقایب دهد.

همان کار انجام شد - و باذن خدا - عافیت پیدا کرد. (1)

و شیخ الطائفة (شیخ طوسی) در [أمالی] اش از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از پدر و اجداد بزرگوارش می آورد (تا می رسد به) امام صادق علیه السلام که آن جناب فرمود: «کسی که دردی بر او عارض شد هفت مرتبه [الحمد] بایستی بگریانش بخواند. (2) اگر آن علت برطرف شد (که خوب!) و گرنه بایستی [هفتاد مرتبه] بخواند و من برای او ضامن عافیتم!» (3)

و از معصوم علیه السلام روایت است:

کسی که بر او دردی عارض شد هفت مرتبه [أم الكتاب] بایستی به گریانش بخواند؛ اگر ساکن شد (که خوب) و گرنه هفتاد بار بخواند ساکن می شود. (4)

از امام صادق علیه السلام روایتی با سندش رسیده که:

هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله کسل می شد یا چشم زخمی یا سر دردی باو عارض می شد دو دستش را باز می کرد و [فاتحة الكتاب و معوذتین] را می خواند. (5) و آن گاه بصورتش می کشید! آن چه عارض شده بود از بین می رفت (6)

از أبوجعفر علیه السلام روایتی - با سندش رسیده، فرمود:

«هر که را دو سوره [حمد و اخلاص]، بهبودی نبخشد! چیزی بهبودش نخواهد کرد؛ و این دو، هر علتی را از بین می برد.» (7)

از مفضل بن عمر روایتی با سندش رسیده که:

«یکی از دوستان امام صادق علیه السلام بحضور آن جناب شرفیاب شد - در حالی که تب شدید داشت! - امام، باو فرمود:

[چه شده رنگت پریده؟!]

گفت:

- 1- بحار، جلد 93: 269.
- 2- در نسخه ای دارد: «به پیشانیش بخواند».
- 3- أمالي طوسی جلد 1: 290 و بحار، جلد 92: 231 و تفسیر برهان، جلد 1: 43.
- 4- مکارم الأخلاق 418 و بحار، جلد 97: 234.
- 5- معوذتین یعنی سوره «فلق» و سوره «ناس».
- 6- طب الاثمه 39 و بحار جلد 92: 234 و مکارم الاخلاق: 429.
- 7- طب الاثمه 39 و بحار، جلد 92: 234.

[فدایت شوم! یک ماه است که تب شدید دارم بعد از آن تب از من قطع نشد! افراد سرشناس هر چه گفتند خودم را با آن معالجه کردم! از هیچ کدام، فایده ندیدم!]

امام صادق علیه السلام فرمود:

دکمه های پیراهنت را باز کن و سرت را به پیراهنت داخل کن و اذان و اقامه بگو، و هفت مرتبه سوره حمد بخوان!

گفت: چنین کردم مثل این که از بند آزاد شدم!» (1)

یکی از معصومین علیهم السلام فرمود:

(بر دردی) هفتاد مرتبه سوره حمد نخواندم مگر این که ساکن شد و اگر خواستید تجربه کنید و شک ننمائید (2)

و در مکارم الاخلاق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود:

در (هفتاد مرتبه) حمد شفای هر دردی است. پس اگر دردمندی [صد مرتبه]، آن را بعنوان پناهندگی و درمان بخواند و روح از جسد بیرون شده باشد، خدا روح را بآن برگرداند! (3)

و از امام صادق علیه السلام روایت است که:

اگر بر مرد های [هفتاد مرتبه] سوره حمد خواندی؛ سپس روح در آن برگشت عجیبی نیست! (4)

و در کافی در حدیثی از امام رضا علیه السلام - با سندش - موجود است که فرمود:

منحصراً درمان چشم (زخم) قرائت حمد و معوذتین و آیه الكرسی است. (5)

و اما امراض روحی با همه فراوانیش از کفر و نفاق و امید و آرزو بغیر خدا! و ریا! و شهرت طلبی! و عجب! و کبر! و کینه! و حسد! و بخل! و حرص! و ترس! و در دو علل دیگری که در دل ها است همچنان که قرآن در او شفای هر آن چه در سینه ها است و در آن نور و هدایت و رحمت مؤمنین است در فاتحه نیز همان درمان و شفا است بخاطر این که پنج اصل و اساس دین را شامل است - چنان که روشن ساختیم -

کثافات کفر (و بد اندیشی) را زائل می کند و مرض نفاق و دورویی را شفا می دهد! و لوت دشمنی و عداوت را از بین می برد و به [صراط مستقیم] هادی و راهنما است. بمبدأ علی اعلیٰ إرشاد می نماید و بحق صریح و آشکار دعوت دارد و روشنگر معاد است درس عبودیت و بندگی و طریق هموار و ملایم آن را می آموزد و پیامبر اعظم و جانشین پاکش را معرف است. چنان که این سوره نفس (بشر) را از صفات زشت اصلاح می کند و رشد و صلاح او را در اختیارش می گذارد و از آن چه تباهش کند خالص و پاک می سازد و امراضش را معالجه می نماید و او را به صلاح (ورستگاریش) ورزیده می کند! و بمحاسنش مژین می سازد.

از این رو خواندن آن و تدبیر معانیش و درمان و شفا طلبیدن از آن در همه امراض جسمی و روحی! هماهنگ و همتای قرآن است.

- 1- طب الأئمه صفحه 53 وبحار، جلد 92: 235.
- 2- طب الأئمه 54 وبحار، جلد 92: 235 و تفسير برهان، جلد 2: 31.
- 3- مكارم الأخلاق: 418 وبحار، جلد 92: 257.
- 4- كافي جلد 2: 623 و مكارم الأخلاق: 418 وبحار، جلد 97: 257 و تفسير برهان، جلد 2: 41.
- 5- كافي جلد 6: 503 وبحار، جلد 92: 260.

کسی که: در معانی و ریزه کاری ها و نکات این سوره تأمل کند و بفهمد که نعمت سرشار عالم هستی - تماماً - از مولی سبحانه! است. و او مستحق ستایش نعمت های بیکران است و او است پروردگار جهان های (بیشمار)! و همه آفریدگان در تمام نشأت رهین پرورش و تربیت وی اند! - از او آغاز شده و باو بر می گردند؟ - و اشیاء همگی برای او است! آسمان و زمین و آن چه در آن ها موجود و پراکنده است - ساکن و متحرک و همه عوالم تماماً، در قبضه او است! پادشاهی و ملک او همه را در بردارد و مشتش آن ها را در بر می گیرد و از (جریان) امرش متصرف و دگرگون می شوند و بتدبیرش زیرورو می گردند و (بداند که) از (جلوات) امرش برای آنان بهره ای نیست مگر آن چه از حکم و قضایش صادر شده و از خیر (و برکت) سهمی ندارند جز آن چه عطا کرده است و (بداند که) حقیقه! خدای تعالی همان ولی آن نعم سرشار است و بر همگان [در دو جهان]، رحمان و بویژه بمؤمنین در دو جهان رحیم و او است که بر خلقتش نعمت های ظاهر و باطن را گسترش داده! از این رو حمد و سپاس ویژه او است تبارک و تعالی! و اینست معنی: ربوبیت اُحدی! و قیومیت اُزلی! و ملک اعظم! - که در فاتحه بآن تصریح شده - (هرگاه این حقایق را بداند) بر او مجال و فرصتی نمی ماند که [امید و آرزو بغیر خدا] نشان دهد مالا می یابد که آفریدگان، بندگان عاجز؛ و نیازمند و مربوط اند! چنان که در [ایاک نعبد و ایاک نستعین] تعبیر می شود و با آن درد [امید و آرزو بغیر خدا] را معالجه می کند و در امید و پیوند بغیر خدا و جهی نمی بیند! و در نفس خویش بهیچ کس اقبال و گرایش نمی یابد!

چگونه بغیر خدا اظهار امید کند در حالی که خیرات (و برکات) تماماً بدست او است و چگونه بغیر خدا آرزو نشان دهد در حالی که خلق و امر اختصاص باو دارند.

ریا و شهرت طلبی

هرگاه بنده (واقعی) در این سوره شریف دقت و واریسی کند و بداند که مولی سبحانه است که او را در جهان و مراتب سیرش بسوی خود تربیت می کند و سرانجامش با و منتهی می گردد و او است مالک آغاز و انجامش و برای او است خلق و امرا و او است [رحمن و رحیم]! و هر چه در وجود و هستی جلوه گر است از عطا و نعمت و رحمت او است و هر گاه؛ با کلمه حصر [ایاک نعبد و ایاک نستعین]، اقرار و اعتراف کند: که همگان بنده حق جل جلاله اند و او است، إله و معبود و مرجع کمک و استمداد از این راه و بدینوسیله؛ خودش را از مرض ویرانگر ریا و شهرت طلبی درمان خواهد کرد و مسلماً؛ رگ و ریشه آن را از دلش ریشه کن خواهد کرد و قلب و سینه اش را به صلاح و عملش را به خلوص پیوند خواهد داد و کسی را در بندگی و عبادت پروردگارش شریک نخواهد گرفت!

زیرا تعریف ریا و شهرت طلبی همان اراده کردن بندگان باطاعت خدا و طلب منزلت و مقام در دل مردم است! - با ارائه صفات و خصال نیک بخاطر حرص و آرز دنیا که آمال و هدفشان قرار گرفته است! -

این مرض نابود کننده از بدگمانی انسان بمولی ریشه می گیرد و آن شرک (جلّی و خفی) است که با حقیقت معارف الهی و معانی بزرگ این سوره ناسازگار است و بعد از شناسائی و معرفت حق تعالی! - که او

است آغاز و مصدر جمیع نعمت ها! و او است منعم علی الإطلاق (آفریدگان) - دیگر هدفی برای ریاکار و مانندش - که صلاحیت پیگیری داشته باشد! - نمی ماند! و قصد و غرضی که دست خدا و قضا و قدرش در آن نباشد (هرگز) یافت نمی شود!

خودپسندی!:

هنگامی که خواننده [فاتحة الكتاب]، از آن چنین بهره ای گرفت که بنده ای از بندگان آستان احدیت است و آن چه بدست او است برای مولای او است و آفریدگان بتمام معنی - جمیعاً - فقیر و مرئوس درگاه وی اند و او پروردگار مهربان و مالک آن ها است؛ پادشاهی و ملک (جهان) را بهر که خواست می دهد و از هر که خواست می گیرد و هر که را بخواهد عزیز کند و هر که را ذلیل هر خیری بدست او است و او بهر چیزی توانا است و چون دانست که طاعت و بندگی نعمتی است که خدای تعالی بر او عنایت فرموده و هر توفیق و تمکین و استعانت از او است و بدین سبب او بحسنات (آثار) بندگان خویش از خودشان سزاوارتر است چنان که در حدیث قدسی در کافی وارد است؛ (1) - دیگر [خود پسندی] او را فرا نمی گیرد و نفس او مسرورش نمی گرداند و آثار نو که در خویش می یابد شگفتی برایش نمی آورد توسعه مال و مکارم اخلاق و محاسن افعالش برای او تعجب آور نیست زیرا: تعریف [خود پسندی]، همان بزرگ و عظیم پنداشتن (رحمت و) نعمت است و تکیه بر آن - بدون ارتباط و نسبش بمنعم! -

و علت پیدایش این خُلق و خوی زشت همان نادانی محض و بیخبری از معارف الهی است که مولی سبحانه و تعالی در این سوره خبر می دهد و ناشی از جهالت و غفلت از چیزی است که این سوره الهام بخش آنست.

در حدیث وارد است که:

خود پسند عقلی برایش نیست! (2)

شگفتی هر کس بخویش کودنی و حماقت است! (3)

خود پسندی منشأ نادانی است! (4)

خودپسندی منشأ حماقت است! (5)

خودپسندی عنوان حماقت است! (6)

خودپسندی خرد را تباه سازد! (7)

ص: 57

1- لفظ حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 10 - آمده است.

2- غرر الحکم: 23

3- غرر الحکم: 40

4- غرر الحکم: 31

5- غرر الحكم: 15

6- غرر الحكم: 16

7- غرر الحكم: 19

«شگفتی هر کس به خوش دلیل نقص و عنوان ضعف خرد او است» (1)

«خودپسندی حماقت است.» (2)

با توجه بمعانی (گوناگون) که در این سوره منتشر است درد (خطرناک) عجب و خودخواهی معالجه می شود معانی و حقایقی مانند شناسائی اصول! و ذکر مُنعم! و نسبت نِعَم گوناگون باوا!، و اقرار و اعتراف بعبودیت و بندگی و فقر و بیچارگی بذات مقدسش [بیاری و استعانت او]، و منتهی شدن حُسن و جمال هر زیبا بحسن و جمال او!- تنها باوا! -

دل (انسان) زمانی که؛ از این معارف و دانش بیکران سیراب شد دیگر عجب و خودبینی و خودخواهی را نقص! و حماقت! و سفاهت می بیند!

زمانی که خودپسندی ریشه کن شد دیگر مجالی برای تکبر و گردنفرازی! باقی نمی ماند چون تکبر و اقسام سه گانه اش - تکبر بر خدا و پیامبران و بندگان - شاخ و برگ [عجب] است و خودپسندی بذر و هسته آن!

بنده بهر درجه از شوکت و بزرگی برسد پس از اقرار به عبودیت و عجز و بندگی و بعد از شناسائی این حقیقت که: [آفریدگان جمیعاً - زیر دست و ذلیل و مربوب دست مولای او است!] (دیگر) تکبر و گردنفرازی بر احدی (اصلاً!) مناسب او نیست و این خوی ناپسند باورخ نشان ندهد مگر آن گاه که غافل و جاهل از موقعیت خود باشد.

از این جا است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«گردنفرازی سر منشأ نادانی است» (3)

و شاید برای از بین بردن این درد بی درمان از سینه و دل باشد که برای نمازگزار مستحب است که [إِيَّاكَ - نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ - نَسْتَعِينُ] را تکرار کند! کینه و حسد:

با این سوره (شفا) درد حسد، درمان می شود دردی که امیر المؤمنین علیه السلام در باره اش فرمود:

«براستی بدترین درد ها است» (4)

«و حسود - دائماً - بیمار است؛ اگرچه بدن و جسمش سالم است.» (5)

«و حسد، درد بی درمانی است از بین نمی رود جز نابودی حسود یا بمرگ محسود.» (6)

زیرا تعریف حسد اینست:

ص: 58

2- غررالحکم 13.

3- غررالحکم 102 و لفظش چنين است: (التَّوَّاضُّعُ رَأْسُ الْعَقْلِ وَالتَّكَبُّرُ رَأْسُ الْجَهْلِ).

4- غررالحکم 16.

5- غررالحکم: 50.

6- غررالحکم: 47.

کراهت نعمت! و حبّ از بین رفتنش از دست کسی که بر او انجام شده، و حسَب شرّاً و بقای آن در کسی که آن مبتلا گشته!

بنابراین حسود - چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: -

«به شرّ و بدی خوشحال است! و به شادمانی و سرور اندوهگین!» (1) و جز زوال نعمت در مانش نبخشد! (2)

و گمان می کند که:

«براستی زوال نعمت - از کسی که باو حسد روا دارد - نعمتی است بر او» (3) چنان که امیر المؤمنین علیه السلام آن را آشکارا بیان کرد.

و آن از آثار کینه است؛ و کینه از ثمرات درخت غضب است و از این رو: أبوالأئمة علیه السلام فرمود:

«حسود بر (قضا و) قدرِ إلهی خشناک است» (4)

پس اگر انسان بعبودیت و بندگی گردن نهد و بشناسد که تمام نعمت ها از مولی سبحانه است، و او پروردگار جهان و جهانیان است و برای هر یک از بندگان خود در نعمت هایش سهمی قرار داده و رحمتش را بین بندگان خویش تقسیم فرموده و معیشت آن ها را در حیات دنیا - بینشان قسمت کرده است و بداند که منعم و روزی دهنده همان مولی است و هر نعمت و بلایی که در عالم هستی است بقضا و اراده و مثبت او است همه اش بر اساس ربوبیت احدی و مالکیت صمدی و رحمت عام او است که از سوره حمد، استفاده می شود در این صورت لزوماً نسبت بآن چه که مولای او در بندگان خود تقسیم فرموده راضی و فروتن است و بتقدیرش شادمان با نعم او دشمنی نورزد و بزوال نعمت بندگان راضی نشود و تخم حسد در دلش نکارد! زیرا؛ حسود، چنان که در حدیث قدسی وارد است:

دشمن نعمت خدا است! و به داوریش ناراضی و بتقسیمش - بین آفریدگان - ناخشنود است! (5)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(نزدیک است که حسد بر قضا و قدر چیره شود) (6)

و (نیز) فرمود:

«البته برای نعمت های خدا دشمنانی است»

ص: 59

1- غرر الحکم 34.

2- غرر الحکم 34.

3- غرر الحکم: 43.

4- غرر الحکم 28.

5- کلینی در کافی جلد (2: 307) آورده که: «یونس از داوود رقی از امام صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت دارد

که خدای عزّوجلّ بموسی بن عمران علیه السلام فرمود: ای پسر عمران با مردم نسبت بآن چه از فضلّم بآن ها داده ام حسودی مکن بآن چشم طمع ندوز! نفست را پیرو آن نساز براستی که حسود از نعمت های من ناراضی است؛ چپاول گر سهمی است که در بندگانم قسمت کرده ام و کسی که چنین باشد. من از او نیستم و او از من نیست!»

6- کافی جلد 2: 307 و أمالی صدوق: 177.

گفته شد: [دشمنان نعمت های خدا کیستند؟ ای رسول خدا!!؟]

فرمود: «کسانی اند که بمردم - نسبت بآن چه خدا از فضلش بآن ها داده - حسد می ورزند.» (1)

پس آن که بخدا و ربوبیتش ایمان دارد و سلطنت و قیومیت و رحمانیتش! - مؤمن است مؤمن است که تمام نعمت ها از او است! - (دیگر) حسودی نوزد و نعمتی را که خدا برای بنده ای از بندگاناش خواسته ناپسند نشمارد از این جا است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«ایمان از حسد، بدور است!» (2)

و امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند که:

«براستی! حسد ایمان را می خورد چنان که آتش هیزم را!» (3)

از این رو حسود بایستی خود را با معارفی که در فاتحه شریف پراکنده است درمان کند و از آن چه گفته شد طریق درمان مرض [کینه]! بوسیله فاتحه معلوم می گردد؛ چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«براستی [کینه] مرضی است دردآلود و مسری!» (4)

زیرا حسد - چنان که بیان شد - از ثمرات (شوم) کینه است و آن پنهان کردن دشمنی و عداوت در دل است و انتظار فرصت (مناسب) برای انتقام. و انتقام از ثمرات (زهر آگین) غضب است و البته با وقوف و آگاهی بر معانی فاتحه (این مرض) درمان می شود چون بنده (واقعی) بعد از اعتراف بعبودیت و بندگی و استعانت از مولی سبحانه و تعالی و بعد از این که او را به [ایاک نعبد و ایاک نستعین] خطاب می کند و بعد از آن که دانست واپسین روزی در پی دارد و آن روز پاداش و جزا است و برای او پادشاهی است که از او بازخواست کند با این حال چگونه خود را بغضب متصف کند در صورتی که آن از صفات سگان درنده و وحشیان تجاوزگر است!

پس؛ إقرار و اعتراف بعبودیت و عجز و بندگی و نیاز بکمک مولی و یادآوری مرگ و معاد و توجه و یاد روز جزا و شناسائی مالک آن روز! غضب انسان را تسکین می دهد و روبراه می کند.

و از این جا است که گفته شده در بنی اسرائیل هیچ پادشاهی نبود مگر این که با او حکیم (و دانشمندی) بود که هنگام که هنگام خشم و غضب صحیفه خاصی باو می داد که در آن نوشته بود:

[به فقیر و مسکین رحم کن و از مرگ و میر (خوف و) خشیت داشته باش و بیاد آخرت باش!]

آن را می خواند تا غضبش آرام می گرفت!

صحیفه فاتحه شریف! - که بدینوسیله مولی سبحانه! به پیامبر اعظم مَّت گزار ده - از لحاظ معنی و هدف بالاتر و مهمتر از صحیفه حکمای بنی اسرائیل است! و برآستی ریشه غضب و أمراض قلبی را که از آن ناشی است از بین می برد و شاید جهت درک این اثر عظیم باشد که مستحب است که: [مالک یوم الدین] تکرار شود روایت است که امام زین العابدین علیه السلام در نمازش آن را تکرار می نمود تا

1- بحار، جلد 73 : 256 و جامع الأخبار: 186.

2- غرر و درر 17.

3- کافی جلد 2 : 306.

4- غرر الحکم: 35.

حرص و بخل:

با معانی و مفاهیمی که در فاتحه مندرج است این مرض نابود و ریشه کن می شود چون؛ تعریف بخل اینست:

[جلوگیری از واجبات شرعی یا واجباتی که عادت و مردانگی و مروّت ایجاب کند - در اثر حبّ مال و ثروت اندوزی و نگهداری اش -]

و این هنگامی است که با [حرص و آز] قرین نباشد در صورت مقارن بودنش [شَح] است. این مرض - جداً - با معرفت عبودیت و حقیقتش منافات دارد معارض است با علم باین که:

[بنده مالک نیست و حقیقه مربوبی است که بر او تدبیر نیست و قطعاً؛ عملش منقطع (و بریده) خواهد شد و ورای او پادشاهی است که او را مؤاخذه کند و روز جزاء او را بحساب بکشاند و بآن چه مستحقّ است پاداش و جزایش دهد!]

بعد از این که بنده بحقیقت بندگی اش آگاه شد و شناخت که تمام برکات عالم وجود از آثار رحمت پروردگار او است! - خود و متعلقاتش برای مولای است! - (در این حال) انفاق و إحسان برایش سهل است و ادای آن چه شرعاً و عرفاً واجب است. بر او آسان و (دیگر) إقامة وظائف بشری و قیام به حدود و وظائف انسانی بر او سنگینی نمی کند.

از این رو هر که معنی [فاتحه] را شناخت و در آن (واقعاً) تدبیر نمود (دیگر) آلودگی اش باین مرض که ناشی از جهل و نادانی بمضامین این سوره است - معقول و شایسته نیست!.

بنابراین بخل و حرص و شَح، أمراض ناشی از بدگمانی بخدا است چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«ترس و بخل و حرص صفات و غریزه های زشتی است که بدگمانی بخدا - همه را - گرد هم آورد!» (2)

پس: إقرار و اعتراف بمعانی بزرگ و مهم فاتحه دل را از آن ها پاک و اصلاح می کند و از آلودگی و پلیدی آن ها شفا می بخشد.

ترس!:

چون فاتحه شریف روشنگر حقایق و معارف الهی است معارفی همچون صفات مولی سبحانه و

ص: 61

1- عیاشی در تفسیرش (جلد 1 : 22) و مجلسی در بحار (جلد 92: 239) از زهری روایت کرده اند که: (إمام زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر آن چه که بین مشرق و مغرب است بمیرند - بعد از آن که قرآن با من است - وحشت نکنم! و هرگاه مالک یوم الدین را تکرار می کرد نزدیک بود، قالب تهی کند!).

2- غرر الحکم 43 و در علل الشرایع (جلد 2: 246) و بحار (جلد 162: 73) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم رسیده که: (بدان - ای علی - که ترس و بخل و حرص غریزه واحدی است که بدگمانی آن ها را گرد هم آورد).

یقین باین که او پروردگار جهان و جهانیان است و آفریدگان - تماماً - در قبضه او بندگان مربوب آن حضرت اند که قادر بدفاعی از خویش نبوده و مالک سود و زبان و مرگ و حیات و رستاخیزی نیستند! و خدا است که بایجادشان پرداخته و تربیتشان می کند! نعمت ها را بر آن ها ارزانی داشته و گرفتاری و بلا را از آنان دور می سازد و بدست او است هر خبری و بسوی او است بازگشت آفریدگان «تا کسانی را که بد رفتار شدند بکردار زشتشان برساند و بآن ها که خوش رفتار شدند نیکوترین پاداش دهد.» (1)

بنابراین کسی که باین معارف گردن نهد ترس و خوف از او برکنار می شود و از کسی خوف و هراس ندارد و از همگان قطع رابطه کند؟ آن چنان که توانائی و توان از احدی بر خود نبیند و این حدّ [یقین] بخدا است چنان که [مثنی بن ولید حتّاط] در کتابش از ابو بصیر آورده که:

إمام صادق علیه السلام، بمن فرمود:

هیچ شیئی نیست، مگر این که برایش حدّی است.

گفتم: حدّ توکل چیست؟

فرمود: یقین.

گفتم: پس حدّ یقین چیست؟

فرمود: این که از چیزی ترسد.» (2)

آرزو

مؤمن با تأمل و دقت در [امّ الكتاب] از ستیز و نبرد آرزو ها نجات می یابد. و نفس خود را از قید و بندش آزاد می کند و از چنگالش می رها کند.

و آرزو چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«حیله گرا! و فریب دهنده! و ضرر رسان است؛ و هر که فریش خورد ناخود آگاه باو، مکروه و زیان می رسد!» (3)

و فرمود:

ص: 62

1- (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى) نجم، آیه 36.

2- حدیث در کافی - جلد 2 صفحه 57 چنین است که: «ابو بصیر می گوید؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ شیئی نیست مگر این که برایش حدّی است. گفتم فدایت شوم؛ حد توکل چیست؟ فرمود یقین. گفتم: پس؛ حد یقین چیست؟ فرمود این که وقتی با خدا همراهی از چیزی ترسی!»

3- غرر الحکم 18 عبارتش چنین است: هر که قریب آرزو ها بخورد - ناخود آگاه - باو مکروه و زیان می رسد.

«آرزو ها، نیرنگ و أباطیل أحمقان است!» (1)

و «آرزو مرگ و میر را از یاد (انسان) می برد!» (2)

و «آرزو حجاب مرگ است» (3)

این عیب و زشتی که منشأ شرور و سر آغاز عیوب و ریشه أمراض روانی است از غرور و جهل و نسیان ناشی می گردد و آن را [یاد بندگی و روی آوری بجانب حق سبحانه] درمان کند و تأمل و دقت در نکات زیر دل (انسان) را از آن پاک سازد. در این که:

آفریدگان بندگانی اند که پروردگار جهانیان رشد و پرورش آنها را عهده دار است و در دنیا برایشان [سررسید مقدری] است که آرزو ها در آن درو گردد و خواهانی و مطلوب هر جوینده ای - بأن أجل - منقطع شود و دستاویز و وسیله هر هدف و مقصد خاصی انفصال پذیرد و وّرای آن ها روز [مشهود] است که آفریدگان بجرای خویش برسند. پروردگارشان رفتار و کردار آن ها را - حسرت انگیز و اندوهبار! - بأن ها نشان دهد. و همگان در دنیا و آخرت در قبضه وی اند!

آن گاه با یاد مولی و ایمان بربوبیت او! و تصدیق بندگی و اذعان بروز جزاء و اعتقاد بملوکیت مطلق و قیومیت ابدی و انتظار روز حساب که تمام از فاتحه شریف استفاده می گردد - سینه و دل از [هول مطلع] پر می شود و آن دل ها هراسان و لرزان و از هر گونه آرزو برکنار می گردد. چنان که طول آمال و دلبستگی آن ناشی از جهل و غفلت از معارف و معانی عقاید مورد نظر است که در این سوره منتشر شده و إشارة امیر المؤمنین علیه السلام باین نکته است که فرمود:

(و اگر آرزو نبود انسان بآن چه در وجود خویش است عالم و دانا می شد و اگر بآن چه در وجود خویش است عالم و دانا می شد از هول و ترس ناگهان سخته می کرد و می مرد!) (4)

بواسطه این مطالب وجه نامگذاری این سوره شریف به کافیه شفاء، و أساس فهمیده می شود. چنان که از ابن عباس وارد است:

«برای هر چیزی اساسی است.

(تا این که می گوید)

و أساس قرآن فاتحه می باشد و أساس فاتحه [بسم الله الرحمن الرحيم] است.» (5)

و آن - چنان که شنیدی برای هر مرض جسمی و روحی شفا است و در اثر جامعیتش از ماسوای خود کفایت می کند چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بازگو شده که:

«أم القرآن بجای دیگران (و دیگر چیز ها) است و آن ها جای او را نمی گیرند.» (6)

و آن أساس معارف الهی و عقاید مذهبی است و أصول ایمان و اسلام است. چیز های دیگر بر آن استوار است و او مبتنی بر چیز دیگر نیست.

فاتحه شریف از آن رو که از نواحی گوناگون دارای جامعیت است! و معانی بزرگ و مهم! و معالم دینی

ص: 63

1- غرر الحکم 18 و 21 و 23

2- غرر الحکم 18 و 21 و 23

3- غرر الحکم 18 و 21 و 23

4- سفينة البحار، جلد 1 : 30

5- مجمع البيان، جلد 1: 17

6- مجمع البيان، جلد 1: 17

و (مذهبی) که قرآن عزیز آن را شامل است. [فاتحه] نیز در بردارد مولى سبحانه! بر پیامبر اعظم خویش باین سوره منت گزارده چنان که بر امت او بقرائتش - در نماز های پنجگانه - منت گزارده است! برای این که؛ نمازگزار نفسش را از آلائش ضلالت و گمراهی برهاند! و از آن راه بدرجات عالی ایمان! و تهذیب نفس و تطهیر و تقدیس و تکمیلش راه یابد و خود را بمکارم خُلق و خوی متصف گرداند و باوج کمالات (معنوی) نائل شود!.

بنابراین خواندن این سوره هر روز صبح و شام - پنج نوبت - مساوی خواندن همه قرآن است و توجّه بمعانی و حکم و جامعیت و اصول معارف قرآن یکی بعد از دیگری است.

شیخ بزرگوار ما - صدوق - در کتاب [فقیه] از امام رضا علیه السلام روایت نموده که:

«مردم در نماز به قرائت مأمور شدند برای این که قرآن ضایع و مهجور نگردد؛ و محفوظ بماند و آموخته شود نتیجه؛ بنابودی کشیده نشود و مجهول نماند!.

و حصراً بسوره حمد آغاز شد آغاز شد نه سوره های دیگر بدین جهت که از قرآن و کلام (دیگر) هیچ چیزی نیست که از لحاظ [خیر و حکمت] جامعیتی همانند سوره [حمد] در آن باشد.

(تا این که فرمود:)

هر آینه؛ از خیر و حکمتِ امر دنیا و آخرت آن چنان جامعیتی در او است که؛ در هیچ چیز دیگر نیست!» (1)

از این رو نمازگزار هنگامی که آن را می خواند اگر - کاملاً - بآن دقت کند و متوجه معانی اش گردد و بحکمت ها و حقایق همه جانبه ای که مولى در آن نمایان کرده التفات کند؛ - چنان که در گذشته بیان کردیم - نفسش را از علل و أمراض مهلک و اخلاق پست و نابود کننده و هر صفت زشت هلاک کننده ای درمان می کند. تا این که؛ نماز او که آغازش [فاتحه الکتاب] است، معراج و ورود باستان مولى سبحانه و تعالی گردد. و از این راه درمان و دواى هر دردی و رشد و رهنمون بهر معروفی و دوری از هر گونه کار زشت و ناروائی باشد! (آری! نماز او) دور کننده از هر گونه مهلکه! و اتصال و تقرّب بهر وسیله نجات! و رهبر و راهنما بسوی رضوان و مدافع و مانع از عصیان است.

و اینست معنی کلام خدای تعالی که:

«براستی نماز (درست) از فحشاء و منکر باز می دارد!» (2)

و اینست معنی فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم که:

«نماز معراج مؤمن است»

بلکه مقصود آیه فوق - بویژه - همان [فاتحه الکتاب] است زیرا مولى سبحانه از آن به [نماز] تعبیر کرده است. چنان که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم آوردیم که خدا فرمود:

«نماز را بین خود و بنده ام بدو بخش مساوی تقسیم کرده ام!»

آن گاه نیمه کردن فاتحه را بیان می کند - چنان که در صفحات پیش گذشت.

*

ص: 64

1- من لا يحضره الفقيه، جلد 1 : 203 (چاپ نجف).

2- (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) عنكبوت، آیه 25.

بخش دّوم: تحلیل سوره

ص: 65

عناوین بخش:

نه جبر است و نه تفویض، بلکه؛ امری است بین آن دو.

صفات ذات و صفات فعل.

علم إجمالي و تفصیلی.

مشیت ازلّی و حادث.

إرادة تکوین و تشریع.

إرادة حتم و إرادة إختیار.

ص: 67

چون که: در قرآن - در فاتحه و سوره های دیگر - بالصّراحه! تفصیل اُسماء و صفات الهی را نیافتیم. بر آن شدیم که؛ از صفات الله و اقسام گوناگونش (شمّه ای) سخن گوئیم و چگونگی اتصاف ذات را بآن بیان کنیم بدین قرار:

گروهی از مردم بر آن شدند که مولی سبّحانه را از همانندیش - بآفریدگان - منزّه بدارند! در عین حال جز این که او را در ممکنات تعقل کنند صورت صحیح و درستی تصوّر نمودند؛ نتیجه بمراع [تعطیل و نفی صفات از ذات اقدس الهی!] گرایش پیدا نمودند! (و ناخودآگاه!) در این (ورطه خطرناک) افتادند. این دسته را [معتزله] می نامند.

گروه دیگر بر آن شدند که ذات پروردگار را به صفات اعلی و اُسماء حُسنایش! توصیف کنند. و (این دسته نیز) بغیر این که او را در ممکنات تعقل کنند بتوصیف درستی رهنمون نشدند و برایش صفات زائد بر ذات اثبات کردند و نتیجه در مراح [تشبیه بآفریدگان] واقع شدند و این دسته را [اشاعره] می نامند.

و بیشتر مردم یا بدسته اوّل پیوستند! یا بدسته دوّم! البتّه؛ مذهب سوّمی (نیز) موجود است که نه این است و نه آن! بلکه امری است بین آن دو و بجا است که بآن گفته شود: [اثبات بی شبیه].

باین معنی که مولی سبّحانه! باُسماء و صفات - با اختلاف و کثرت مفاهیم و تفاسیلش - آن چنان توصیف گردد که زائد بر ذات او نباشد؛ و جزئیّت و اقتران (هم) برایش منظور نشود تا این که؛ ترکیب و تألیف، لازم آید؛ بلکه باعتبار [أحدیّت معنی در ذات و صفات] توصیف گردد.

کتاب عظیم خدا بهر دو جهت - تعطیل و تشبیه - به نظر می دهد. از سوئی، مولی را با عبارتی نظیر بیان زیر می ستاید:

«همانندش چیزی نیست! و او شنوا و بینا است.» (1)

- که اشاره به نفی تعطیل است -

و از سوی دیگر از او هر گونه صفت را دور می سازد مانند:

«پروردگار تو [ربّ العزّة!] - از آن چه توصیف کنند - پاک و منزّه است» (2)

که اشاره به نفی و بطلان تشبیه است.

سه مذهب و روش احادیث فراوانی تصریح دارند. از آن ها:

1- در حدیثی از هشام وارد است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«و از اثبات این مطلب چاره ای نیست که صانع و خالق اشیاء را بایستی از دو جهت مذموم برکنار بدانی

یکی [نفی] آن گاه که نفی همان ابطال و عدم باشد.

-
- 1- (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ) شوری، آیه 11.
- 2- (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ) صافات آیه 180.

و دیگری [تشبیه] بصفت آفریدگان بنحوی که در تألیف و ترکیب نمایان است.» (1)

2- از امام - أبو جعفر علیه السلام - پرسیده شد:

«آیا جایز است گفته شود که

براستی خدای عزوجل! [شیء] است؟

فرمود: آری! این عقیده خدا را از دو مرز [مرز تعطیل و مرز تشبیه] خارج می سازد.» (2)

شیخ بزرگوار ما - صدوق - آن را در توحید آورده است. (3)

3- از امام صادق علیه السلام روایتی - با سندش - رسیده که فرمود:

«خدا بر تو رحم آورد بدان که مذهب درست یکتاپرستی آن چنانست که قرآن - از صفات خدای عزوجل! - بآن نازل شده پس [بطلان و تشبیه] - هر دو - را از آستان اقدس إلهی دور بدان.

از این رو [نفی و شبیه] مردود است.

او است خدای ثابت و موجود!

ذات اقدس پروردگار! - از آن چه توصیف کنندگان، وصفش کنند! - برتر است.

و از قرآن یا فراتر مگذار که بعد از بیان (و هدایت) گمراه می شوی!» (4)

4- از یقطینی روایتی - با سندش - رسیده که:

حضرت رضا علیه السلام بمن فرمود:

هرگاه بتو گفته گفته شد:

[از خدای عزوجل مرا آگاه ساز که او شیء است یا نه؟]

در جواب چه گوئی؟

گفتم: تحقیقاً خدای عزوجل خود را شبیتی باثبات رسانده آن جا که فرماید:

[بگو از حیث گواهی - کدام شیتی بزرگ تر است؟ بگو خدا؛ بین من و شما گواه است] (5)

پس می گویم که؛ او [شیء] است نه چون اشیاء دیگر. زیرا؛ نفی و برکناری [شیئیت] از او، نفی و ابطال او است.

فرمود: درست بیان کردی و راست گفتی!.

آن گاه حضرت رضا علیه السلام، افزود:

برای مردم در یکتاپرستی سه مذهب است:

[نفی تشبیه و اثبات بی تشبیه]

مذهب نفی، (اساساً) جایز نیست و روش و مذهب تشبیه (نیز) همین طور چون براستی خدای تبارک و

ص: 70

1- تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 11 - آمده است.

2- کافی جلد 1 : 82 و 85.

3- توحید: 104 و 107 و محاسن برقی جلد 1 : 240 رقم 220.

4- تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 12 - آمده است.

5- (قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) أنعام، آیه 19.

تعالی! (آن چنان خدائی است) که چیزی باو مانند و شبیه نیست! و راه (درست) در مذهب سوم است یعنی اثبات بی تشبیه! (1)

و اما؛ احادیث دیگر این باب که ظاهر مختلفی دارند - یعنی: برای ذات الهی برخی صفت اثبات می کنند! و برخی نفی! - این روایت ها نیز پوچی آن دوروش را می فهماند. و ما را به [راه و مذهب حق] که در کنار آن در جهت است رهنمون می گرد.

پس؛ روایاتی که در مقام اثبات اند ناظر به [نفی تعطیل] اند و دسته دیگر - که نبود صفت را مؤیدند - در [بطلان تشبیه] اند. از آن جمله:

1- در خطبة أمير المؤمنين عليه السلام که: [شریف رضی] در نهج البلاغه آورده است. چنین است: «سر آغاز دین معرفت او است و کمال معرفتش تصدیق او است و کمال تصدیقش توحید او است و کمال توحیدش إخلاص باو است و کمال إخلاص باو، نفی صفات از او است بگواهی هر صفتی که خود غیر موصوف است! و گواهی هر موصوفی که خود غیر صفت است!.

پس آن که خدا را توصیف کند؛ خدائی که پاک و منزّه از این ستایش است حقّاً او را بچیزی مقرون ساخته و آن که او را بچیزی مقرون ساخت تحقیقاً دوگانه اش شناخت. و هر که او را بدوگانگی شناخت قطعاً تجزیه اش کرده و هر که او را تجزیه کند تحقیقاً باو جاهل است و هر که باو جاهل شد، تحقیقاً باو اشاره نمود و هر که باو اشاره کند. تحقیقاً محدودش ساخته و هر که محدودش ساخت حقیقه او را بشماره در آورده است!...» (2)

دلیل و برهانی که در این خطبه شریف آورده شده چنین است که آن جناب در مقام ردّ [تشبیه کنندگان] است و منظور از آن صفتی است که در وجودی غیر از وجود ذات موجود است مانند؛ [سفیدی] در سفید - نه مانند [ناطق] برای انسان -

و چون بیشتر نام از صفتی برده می شود که امر عارضی است و (هیچ گاه) بمعانی ذاتی شئی گفته نمی شود که [صفات آن شیء است] - چنان که در اذهان چنین سابقه دارد - از این رو امام علیه السلام صفت را از ذات اقدس الهی دور دانسته است آیا نمی بینی که فرمود:

«پس آن که خدا را توصیف کند! - خدائی که پاک و منزّه از این توصیف است! - حقّاً او را بچیزی مقرون ساخته و هر که او را بچیزی مقرون ساخت تحقیقاً دو گانه اش شناخته و هر که او را بدوگانگی شناخت قطعاً تجزیه اش کرده است» (3)

این گفتار آشکارا می نماید که؛ مقصود آن بزرگوار [صفت قرین ذات] است که تجزیه! و تعدّد! و دوگانگی و ترکیب را بذهن می آورد چنان که فرمایش آن جناب در ذیل حدیثی که بتوصیف (أنواع) فرشتگان می پردازد، روشنگر این حقیقت است.

فرمود:

ص: 71

1- توحید: 107

2- بفصل سوم - پاورقی شماره 13 - مراجعه شود.

3- خطبه در فصل سوم - پاورقی شماره 13 - آمده است.

«پروردگارشان را در وهم (و خیال) بتصویر نیاورند و صفات و منش آفریدگان را، بر او جاری نسازند. و به اماكن محدودش نکنند! و بانظائر و امثال باو اشاره ندارند.» (1)

ابتدا با این گفتار: «خدائی که برای صفتش حدّ معین و محدودی نیست» (2) برای خدا، صفت نامتناهی، اثبات فرموده و از این رو [نفی تعطیل] صورت گرفته است. آن گاه صفاتی را که ناشی از خرد آفریدگان است - مانند: حلول و إقتران - از او دور می سازد.

پس در آن نفی دو مرام [تعطیل و تشبیه] و اثبات مذهب سومی است.

و اگر بشگفت آئی! گفتار [ابن ابي الحديد]، در کتابش - شرح نهج البلاغه، جلد 1، صفحه 24 - شگفت انگیز است می گوید:

«آن به توحید مذهب معتزله صراحت دارد و عقاید [أشعری] و دیگران را که؛ معانی قدیم اثبات می کنند - بدور می ریزد»!

ای کاش می دانستم؛ آن صراحتی که در اثبات مذهب معتزله - از نفی و تعطیل - در حدیث ادّعا شده کجا است؟ گذشته از این آیا [نفی تشبیه] با اثبات یکی از دو طرف نقیضش ملازم است؟ و هر گاه این عقیده را به یکسو نهمیم! آیا عقاید منحصر بتعطیل است؟! آیا اثبات صفت نامحدود و نامتناهی! برای خدا با این [صراحت مخفی] متناقض نیست؟! آیا [جاری نکردن فرشتگان صفات خلائق را بر خداوندگار] از ورای نفی و تعطیل چیزی آشکار نمی سازد؟؟

2- در حدیث طولانی - که سندش به امام رضا علیه السلام می رسد و مربوط به زندیقی است که؛ بدست آن جناب مسلمان شد - زندیق از مسائلی پرسید از سؤالاتش این بود:

مرا از گفتارتان که [خدا لطیف و بینا و دانا و حکیم و شنوا است] آگاه کن!

آیا غیر از این است که شنوا با گوش (خود) شنوا است؟ و بینا با چشم (خود) بینا است؟ و لطیف با کار دو دست (خویش) لطیف است؟ و حکیم با صنعتی (که از او سرزند) حکیم است؟

إمام علیه السلام فرمود:

البتّه! [لطیف] از ما (مخلوقات) در حدّ (کارو) صنعت است مگر ندیدی که فردی چیزی بگیرد و در إتخاذش ظرافت و باریک بینی بکار برد و گفته می شود که فلاّنی چه اندازه ریزه کاری و لطافت بکار برده پس با این حال چگونه بخالق جلیل و بزرگوار، [لطیف] گفته نشود؟ هنگامی که آفریدگانی لطیف و جلیل آفرید؟! و در حیوان روان و ارواحی ترکیب نمود و هر جنسی را - صورة - متباین از جنسش بیافرید که برخی شبیه برخی نیست و برای هر کدام - در (مزج و) ترکیب صورتش - از جانب خالق لطیف ذره پرور آگاه! لطف و عنایتی است!

آن گاه درختان و تمرات پاکیزه خوراکی و غیر خوراکی آن ها را در نظر آوردیم و گفتیم که خالق ما لطیف و ذره پرور است نه مانند ریزه کاری و دقت مخلوقات او - در کار و صنعت شان! -

و گفتیم که او شنوا است!؛ چون که اصوات آفریدگان او از عرش تا زمین در خشکی و دریا ریز و درشت - بر او پنهان نیست و زبان شان بر او مشتبه نگردد! در این جا گفتیم که او شنوا است! [نه با گوش!]

-
- 1- خطبه، در فصل سوم - پاورقی شماره 13 - آمده است.
 - 2- خطبه، در فصل سوم - پاورقی شماره 13 - آمده است.

و گفتیم که او بینا است! نه با چشم! زیرا اثر ذره سیاه را در شب تاریک بر سنگ سیاه می نگرد و حرکت مورچه را در شب ظلمانی می بیند! و مضار و منافع و اثر جفتگیری و اولاد و نسلش را می نگرد! در این جا گفتیم که او بینا است نه مانند بیش آفریدگان خویش!»

شیخ بزرگوار ما - صدوق - آن را در [عیون و توحید] آورده است. (1)

3- از معصوم علیه السلام روایتی با سندش رسیده که (در آن) برخی از صفات الهی، سؤال شده و آن جناب فرموده:

«از آن چه در قرآن است تجاوز مکن» (2)

گفتیم که قرآن برای او (صفت) اثبات می کند و تعطیل را از آستانش دور می داند؛ چنان که تشبیه را.

4- برقی در [محاسن] روایتی - با سندش از فضل بن یحیی آورده که:

«پدرم از امام موسی کاظم علیه السلام چیزی از صفت (خدا) پرسید. در این باره فرمود:

«از آن چه در قرآن است تجاوز مکن» (3)

شناختی که قرآن [تعطیل و تشبیه] را ناروا می داند.

5- در رجال کشی در نامه ای از امام موسی بن جعفر علیهما السلام از سؤال کسی جواب داده شده که پرسیده بود: چگونه ممکن است دیندار و معتقد صفات خدا بود.

جواب اینست:

«رحمت خدا بر تو بدان براستی خدا اجل و برتر و بزرگ تر از این است که بگنه صفش برسند. پس بآن چه خودش خود را توصیف کرده وصفش کنید و از ما سوای آن دست بردارید!» (4)

6- از [میمون البان] روایت است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره اول و آخر - که از او پرسیدند - فرمود:

«أول است نه آن که قبلش اولی باشد و از او آغازی سبقت گرفته باشد. و آخر است و آخر بودنش از جهت پایان نیست - آن چنان که از صفت آفریدگان فهمیده شود (5) -

اما؛ ازلاً و أبداً قدیم و اول و آخر است؛ بدون آغاز و فرجام پدید آمدن بر او واقع نشود. از حالی بحالی برنگردد. آفریدگار هر چیز است.» (6)

7- در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد است که آن بزرگوار - بعد از نفی تشبیه و نهی از بیان وصف او بصفت آفریدگان - فرمود:

- 1- توحید 250 و شیخ کلینی در اصول کافی (جلد 1: 78) باختصار آورده و صدوق در عیون الأخبار، (جلد 1: 131) و طبرسی در احتجاج (جلد 2: 171 تا 173) و مجلسی در بحار (جلد 3: 36) روایت کرده اند. تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 14 - آمده است.
- 2- تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 15 - آمده است.
- 3- محاسن جلد 1: 239 و بحار، جلد 3: 265.
- 4- کافی جلد 1: 102 و بحار، جلد 3: 266.
- 5- از صفات آفریدگان مانند پایان دوره آموزشی (شاهمرادی)
- 6- کافی جلد 1: 116

«و خدا خالق هر چیز است. با قیاس مقایسه نشود و بمردم شباهتی ندارد! از او مکانی خالی نیست و او را جایی فرانگرفته است! در دوریش نزدیک است و در نزدیکی اش دور آن [خدا] پروردگار ما است! هیچ معبودی جز او نیست.

پس هر که اراده خدا کند و بدین صفت او را دوست بدارد او از موحدین است و هر که بغیر این صفت او را دوست بدارد خداوند از او بیزار است! و ما (هم) از او بیزاریم!» (1)

8- امام موسی بن جعفر علیهما السلام - در حالی که با راهبی نصرانی سخن می گفت - فرمود:

«راستی خدای تبارک و تعالی بزرگ تر و أجلّ از این است که به [دست و پا و حرکت و آرامش؟] محدود گردد. یا به کوتاه و بلندی توصیف شود. یا دستِ او هام بمقام بلندش برسد! یا به صفتش خرد ها محیط گردد...» (2)

9- از امام زین العابدین علیه السلام وارد است که:

«خدا - بمقتضای وحی محکمش - توصیف نمی گردد. پروردگار ما بزرگ تر (و برتر) از توصیف است. و آن که محدود نشود چگونه توصیف گردد. و او [بینش و او هام] را دریابد، در حالی که او را بینش و او هام در نیابند و او دقیق و دژه پرور و آگاه است!» (3)

ص: 74

1- تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی 16 - آمده است.

2- توحید 75 و بحار، جلد 3: 300.

3- تفسیر عیاشی، جلد 1: 373 و بحار، جلد 3: 308. أبصار، که در متن حدیث است بمعنی [بینش و او هام] ترجمه شد چون در کافی جلد 1: 98 از محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد بن عیسی از ابن اُبی نجران از عبدالله بن سنان روایت است که امام صادق علیه السلام در آیه (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) (انعام آیه 103) فرمود: «إِحاطة وهم (منظور) است. آیا بآیه (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ) (انعام، آیه 104) نمی نگری که بینایی چشم ها منظور نیست؟ و در آیه (فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ) (انعام، آیه 104) منظور از [بَصَر] چشم او نیست. و در آیه (وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا) (انعام آیه 104) کوری چشم ها منظور نیست همانا مقصود إحاطة وهم است چنان که گفته می شود: فلانی به شعر (و ادبیات) بصیر است و فلانی به فقه (و کلام) بصیر است و فلانی به در هم (و دینار) بصیر است و فلانی به لباس بصیر است. خدا بزرگ تر از اینست که با چشم دیده شود.» دو حدیث دیگر این باب در کافی جلد 1: 98 مؤید این حقیقت است. و أحمد بن محمد برقی (در المحاسن، جلد 1: 239) روایتی بسندش از ابوهاشم جعفری می آورد که: «أشعث بن حاتم از حضرت رضا علیه السلام چیزی از توحید پرسید، در پاسخش فرمود: آیا قرآن نمی خوانی؟ (إظهار نمود) گفتم آری (می خوانم) فرمود: بخوان (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (انعام: 103) خواندم. فرمود: [أبصار] چیست؟ گفتم بینائی چشم. فرمود نه فقط [أو هام] منظور است او هام کیفیتش را درک نمی کند و او هر فهمی را درک کند.» و در مناجات معصومین علیهم السلام که این خالویه - درباره ماه شعبان - روایت می کند چنین است: «...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ...» بحار، جلد 94 97 و مفاتیح الجنان: 158. و در صحیفه سجادیه دعای نهم [در اشتیاق به طلب مغفرت از خدا] چنین است: (... وَ أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ ...) و در سوره نازعات آیه های (8 و 9) که می فرماید (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ، أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ) [أبصار]، همان بینش دل ها است. چون ضمیر [ها] به [قلوب] بر می گردد. «شاهمرادی»

از این که فرمود: «خدا - بمقتضای وحی محکمش توصیف نمی گردد یعنی قرآن کریم [تشبیه] را از او دور می سازد.

10- مردی از امام رضا علیه السلام پرسید: «یا بن رسول الله پروردگارت را برای من توصیف کن!»

فرمود:

«حقیقت این که هر کس پروردگار خود را با قیاس (معرفی و) توصیف کند تا پایان روزگار اشتباه دامنگیر او است از راه روشن بدور افتاده (و) سیر او در پیچ و خمها است گمراه است گویا و گوینده زشت و ناروا است!

خدا را بآن چه که خود خویشتن را بدون رؤیت و دیدن شناسانده معرفی می کنم و بآن چه خود او بی صورت (و خیال) - وصف خویشتن کرده وصفش کنم! با حواس (ظاهری و باطنی) درک نشود و با مردم مقایسه نگردد. ...» (1)

11- در نامه ای ابوالحسن علیه السلام فرمود:

«پاک و منزّه است آن که محدود نشود و توصیف نگردد و باو چیزی شبیه نیست و همانندش چیزی نیست و او شنوا و بینا است» (2)

12- خزاز در [کفایة الأثر]، از ابن عباس آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

یک یهودی نزد من آمد و گفت: ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن. گفتم البته آفریدگار جز بآن چه خود و صف خویشتن کرده بتوصیف نیاید آن خالق که حواس (بشر) از درکش مانده! و (دست) اوهام از نیلش ناتوان و خاطرات و اذهان و بینش ها از احاطه و تحدیدش عاجزند! چگونه بتوصیف آید. او برتر از آنست که؛ واصفین بتوصیفش پردازند. در نزدیکش دور است و در دوریش نزدیک کیف و چگونگی را آفرید پس باو گفته نشود چگونه است؟ و مکان را آفرید، پس باو گفته نشود او کجا است؟ از چگونگی و ظرف مکان منقطع است. او یکتا و سرور بی نیاز است - چنان که خود وصف خویشتن کرده - و توصیف کنندگان به کنه تجلیات صفاتش نرسند. نژائیده و نژائیده نشده است. و برایش کسی همتا نیست.

یهودی اظهار نمود:

ص: 75

1- توحید: 47 بحار، جلد 3: 297.

2- کافی جلد 1: 102 و توحید 101 و بحار، جلد 3: 303.

راست گفتی ای محمد! این که گفتی: [خدا، واحد است و همانندی برایش نیست] یعنی چه؟ مگر نه اینست که خدا یکی است و انسان (هم) یکی؟! نتیجه؟ وحدانیتش شبیه وحدانیت انسان است؟؟

گفتم:

خدا، واحد است و [أحدی المعنی] (1) و انسان واحدی است [ثنوی المعنی]، در معنی دوگانه است - مانند جسم و عرض یا روح و بدن - فقط تشبیه، در معانی و مفاهیم است. نه چیز دیگر. یهودی گفت: راست گفتی، ای محمد! (2)

13- در حدیثی، امام رضا علیه السلام کسانی را که بجسمیت خدا قائلند رد کرده است. (در آن) می فرماید:

«پاک و منزهی ترا شناختند و به یکتائیت قائل نشدند! از این رو؛ وصف کردند! پاک و منزهی! اگر (آن ها) ترا می شناختند آن چنان بوصفت می پرداختند که؛ خود وصف خویشتن کردی! پاک و منزهی چگونه بخود اجازه دادند که بدیگری تشبیهت کنند! بار إلهها جز بآن چه که وصف خویشتن کرده ای وصف نکنم و ترا همانند خلقت نسازم توبه هر خیری شایسته و سزاواری!» (3)

ص: 76

1- [أحدی المعنی] یعنی: قسمت پذیر نیست نه در وجود! و نه در عقل و نه در وهم! چنان که: أمير المؤمنين علیه السلام فرمود توحید صدوق 83 و خصال، جلد 1: 2 و معانی الأخبار: 5 (شاهمرادی)

2- مجلسی در بحار - جلد 3: 303 - باسند روایت و اندک اختلافی در آغاز حدیث چنین روایت کرده است: «أبو الفضل شیبانی از أحمد بن مطوق بن سوار از مغیره بن محمد بن مهلب از عبد الغفار بن کثیر، از إبراهيم بن حمید از أبوهاشم از مجاهد آورده که ابن عباس گفت: یک یهودی بنام تعثل - نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای محمد می خواهم از تو چیز هایی بپرسم که مدتی است در سینه ام خلیجان دارد؛ اگر تو بان پرسش ها جواب دادی بدست تو اسلام اختیار می کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای أبو عماره سؤال کن. گفت ای محمد پروردگارت را برای من توصیف کن ...»

3- کافی جلد 1: 100 و توحید 113.

بیانش اینست که:

آفریدگار اشیاء حدی ندارد و جزء و برهان برایش نیست زیرا حدود و اجزاء و براهین از ذاتیات و صفات کلی هر چیز اتخاذ می گردد و هر اسم و صفت محدودی تحت جنسی از اجناس عالی واقع است. و صفات اضافی، تحت مقوله [مضاف] قرار دارد و صفات حقیقی مانند: علم و قدرت (و شنائی) - مفهوم شان تحت مقوله [کیف]. و هر چه دارای [جنس] باشد دارای [فصل] است و هر چه دارای جنس و فصل (منطقی) باشد دارای حدّ خدا، بسی منزّه و برتر از این گونه اوصاف! و انگاره! و پندار های ناروا است!

از این رو؛ إطلاق اَسْمَاء و صفات بر ذات اقدس الهی و انصافش بآن چه خود وصف خویشتن کرده بر اساس [مقارنه] و [زیاده بر ذات] نیست و همچنین باعتبار ترتّب غایات بی حصول مبادی نیست - چنان که گفته شده - زیرا غایات از مبادیش انفکاک پذیرد، و هر جا مبدأ (پیدایش) نباشد اثری بر آن مترتب نیست. بلکه حقیقت جز این نمی تواند باشد که مبادی و غایات تماماً بوجود واحدی در ذات خدا موجودند [با داشتن بساطت و شرافت و برتری بیشتری که مناسب مقام قدس او است] چون؛ صفات جسم، مانند خود آن، جسمانی است، و صفات نفس (هم) نفسانی است، و صفات عقل، عقلانی، و صفات روح، روحانی، و صفات خدا (نیز) الهی است.

پس با کثرت مفاهیمی که در صفات متصور است، جز وجود واحد و معنی واحدی - که منزّه از شماره و کثرت است - چیز دیگر نیست با ذات یکی است چنان که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم، شنیدی (1) فرمود:

«خدا واحد است و [أحدی المعنی]. و انسان واحدی است [ثنوی المعنی]، در معنی دوگانه است - مانند جسم و عرض (یا) روح و بدن - فقط تشبیه در معانی و مفاهیم است نه چیز دیگر».

گفتار امام صادق علیه السلام روشنگر این وحدت الهی - با کثرت مفاهیم صفاتی - است. فرمود:

«البتّه خدای تبارک و تعالی توانائیش اندازه گیری نشود و بندگان بر صفت (و وصف) او قادر نیستند و به کنه علمش نرسند و به نهایت عظمتش پی نبرند و غیر او چیزی نیست. و او، نوری است که در آن ظلمتی نباشد و صدقی که در آن دروغی نی عدلی است که در آن ستمی نباشد و حقی که در آن باطلی نیست همواره چنین بوده و هست و خواهد بود. او ازلی و ابدی است!» (2)

و در حدیث دیگر (چنین) فرمود:

«او نوری است که در آن ظلمتی نباشد و حیاتی که در او مرگی نیست و علمی که در او جهلی

ص: 77

بیان دیگر:

شکی نیست که مفهوم هر صفتی از صفات (گوناگون)، غیر از مفهوم صفت دیگر است چنان که مفهوم ذات با مفاهیم صفات مغایر است. و حقیقت جز این نیست که؛ انصاف اشیاء، بآن صفات، [بر سیل حلول و عروض و ورود و إقتران]، موجب تعدّد و تکثر و ترکیب و تألیف گردد و لازمه اش، تحوّل و تجدد و انقلاب - از حالی بحال دیگر - است. و این تماش در چیزی است که تجدد و حدوث بپذیرد.

و اما ذات الهی که برترین مبدأ است:

صفات اگرچه در مفهوم زیادند و برخی از آن مغایر دیگری است و با مفهوم ذات تباین دارد، اما بحسب وجود امری و رای ذات اقدس خدا نیست و ذات عین صفات ذاتی او است. باین معنی که؛ ذات الهی بذات خودش [وجود و علم و قدرت و حیات و شنائی و بینائی] است و نیز: [موجود و عالم و قادر و حی و شنوا و بینا] است. بر او آثار همه کمالات هستی مترتب است و او از حیث ذاتش مبدأ کمالات و آثار آن ها است بی آن که (او) بمعانی دیگری بنام صفات که قیام شان با او است محتاج گردد و این صفات منشأ آثار باشند؛ چون در آن صورت بایگانگی و غنای ذاتی منافات دارد. از این رو ذاتش صفات او است و صفاتش ذات او و در وجود و هستی بین صفاتش مغایرتی نیست و مستلزم هیأت فاعل و ماده آن نیست مانند گفتار ما که می گوئیم عالم و قادر که ذاتی قائم به علم و قدرت (و توانائی) باشد و نتیجه مغایرتی بین ذات و صفت حاصل گردد بلکه عالم پاین معنی است که علم و دانائی بر او ثابت است - چه ثبوت عینش باشد و چه ثبوت غیرش آیا نمی بینی که اگر سفیدی را قائم بخود او فرض کنیم می گوئیم [سفید] است و مستلزم ثبوت غیری نیست صفات دیگر (نیز) همین طور است.

پس وحدانیت صرف خالص (از حیث ذات و صفات و این که صفات عین ذات است) با این منافی نیست که صفات در مفهوم مغایر یکدیگر باشند و ذات با صفات مغایر نباشد.

پس خدای تعالی بوحدانیت و سروری و بی نیازیش باعتباری [علم] است و باعتباری [عالم]. و صفات دیگر نیز چنین است و این اعتبارات عقلی بهیچ وجه من الوجوه در ذات او موجب تکتری نیست و اصلاً به یکتائی محض او خللی وارد نمی سازد بلکه؛ وحدت او را تشدید می کند. چون فرضاً اگر چیزی از آن ها در ذاتش نباشد او واحد حقیقی نخواهد بود مانند فرضی که [علم است و توانایی نیست] یا [علم است و عالم نیست]. در این صورت جهتی - غیر از جهت وجوب و وجود - در او است و آن [جهت امکان] است. (2)

تصوّر نشود که ذات مولی سبحانه کنهش برای ما مجهول باشد و مفاهیم صفات (او) معلوم در این صورت چگونه صفات عین ذات باشد و حال آن که؛ هر چه از مفاهیم بدست می آید همان کلی مشترک

ص: 78

1- توحید: 146.

2- منظور مؤلف محترم اینست که چون ذات امکان نقص و محدم است اگر بفرض محال حق تعالی منصف بصفتی همچون توانائی نباشد در او نقص و عدم - که جهت امکان است - راه دارد و این از ساحت قدس او بدور است. (شاهمرادی)

است که با شدّت و ضعف و کم و زیاد بآفرادش صادق است - افرادی که وجود مختلف دارند - مانند: خود مفهوم ذات [نه افراد مخصوصش].

پس همچنان که ذات او کُنْهش برای ما مجهول است صفات او نیز - که افراد خاصی از مفاهیم روشن و معلوم اند - برای ما مجهول است و از عقل ما پوشیده! چنان که از شدّت نور و ظهور بی اندازه اش از دید و بینش ما پنهان است!

خلاصه کثرت معانی صفات - از حیث مفهوم - و اختلاف ما بین آن ها، منحصرّاً؛ از تعدّد مناطی (1) که برای صفات است صورت می گردد. یعنی مناط هر صفتی غیر از مناط صفت دیگر است. مثلاً؛ مناط شنوائی از مناط بینائی جدا است و مناط علم و دانش غیر از هر دوی آن ها است و مناط هر کدام غیر از مناط یارانی و توانائی است و بالعکس صفات دیگر نیز همین طور و این مستلزم اختلاف و تألیف و ترکیب و تعدّد است.

کما این که در مخلوقات چنین است.

اما اگر جز این نباشد که: [وحدت معانی برای وحدت مناط صفات] است و براستی بدانیم که مناط علم و دانش همان مناط شنوائی است! و مناط شنوایی، همان مناط بینائی! و مناط بینائی، همان مناط یارائی و توانائی است! و بالعکس. و جز این نباشد که: مناط هر یک از صفات [کلّ او] و [ذات او] است در این صورت، اختلاف و مغایرتی بین ذات و صفات نیست! و تعدّد و تکثر و ترکیب و تألیفی وجود ندارد. (تنها) اختلاف تعبیر است که در بیان صفات نمایان است آن هم - منحصرّاً - در یادگیری و فهماندن چون که غیر از این راهی ندارد مانند این گفتار که [بذاتش می داند] یا [بکلّ (وجودش) می داند]. و همچنین در صفات دیگر مستلزم ضرورت تعبیر است.

دو حدیثی که (مرحوم) کلینی در در کافی آورده است ما را باین اجمال هدایت می کند:

1- حدیثی با سندش از محمد بن مسلم می آورد که امام باقر علیه السلام درباره صفت خدای قدیم فرمود:

«همانا او یگانه و سرور و بی نیاز و [أحدیّ المعنی] است (2). معانی کثیر مختلف نیست.»

راوی گفت: «إظهار نمودم گروهی از اهل عراق گمان دارند که او می شنود بغیر آن چه می بیند و می بیند بغیر آن چه می شود.

فرمود: دروغ گفتند و منحرف شدند و تشبیه کردند خدا برتر از آنست همانا او شنوا و بینا است. می شنود بآن چه می بیند و می بیند بآن چه می شنود.»

راوی گفت: «إظهار نمودم معتقدند که او بینا است. بر آن چه عقل شان برسد. فرمود: خدا برتر است! فقط؛ آن چه در ردیف صفتِ آفریدگان است تعقل می شود و خدا چنین نیست.» (3)

2- و حدیثی، باسندش از هشام بن حکم روایت است که امام صادق علیه السلام در جواب زندیق که پرسید [آیا معتقدی که او شنوا و بینا است؟ - فرمود:

1- مناط یعنی ملاک و میزان

2- بیانی درباره [أحدیّ المعنی] در صفحات گذشته، گذشت.

3- کافی جلد 1: 108.

او شنوا و بینا است. شنوا است بدون عضو و بینا است بدون ابزار بلکه بخود می شنود و بخود می بیند و این که می گویم [بخود شنوا است] معنایش این نیست که او چیزی است و [خود] چیز دیگر ولیکن عبارتی از خودم پرداختم چون تواز من سؤال کردی من بایستی پاسخ گویم و بفهمانم پس می گویم با کُلش می شنود؛ [نه بآن معنی که برای کُلش پاره ای باشد؛ چون کَلّ ما، پاره دارد] بلکه خواستم بتو بفهمانم و تعبیر از خود من است و بازگشت سختم در تمام آن ها جز این نیست که او شنوا و بینا و عالم و آگاه است - بدون اختلاف ذات، و بدون اختلاف معنی -» (1)

بایستی فهمیده شود که؛ اشیاء قبل از تکون و تشخص بوجود خارجی متعلق صفات ذاتی - مانند: علم و شنوائی و بینائی - واقع می شوند همچنان که بعد از تکون و وجود خارجی بآن تعلق پیدا می کنند. بعلاوه تعلق صفات ذاتی. [حضور] است نه [حصول] و این بدان جهت است که علم [مناط انکشاف] است یعنی: هویدا شدن حضوری شی بر عالم همان وجود علمی شیء، و حصول انکشافی آنست. بنابراین اشیاء بوجود علمی شان - تماماً - بر او منکشف می گردند و در این انکشاف ذات شیء مناط است. و اشیاء، قبل از وجود عینی و تگوشان در حیطه عالم قرار دارند و نسبت باو محاط اند. چنان که همان اشیاء، بعد از وجود عینی در علم او منکشف اند بدون این که در علم و انکشاف دگرگونی و اختلاف باشد - چه قبل از آفرینش و چه بعد از آن - .

پس با حضور وجود (عینی) زیادتی و افزونی در انکشاف رخ ندهد و شیئی که قرار از آن نبوده حاصل نشود تنها اختلاف [معلوم]، داشتن وجود خارجی و نداشتن آنست چنان که با اختلاف مراتب [قدر و قضاء و إمضاء] در علم حق تعالی اختلافی صورت نمی گیرد.

و صور علمی که از عالم سر می زند صدور امور عینی نیست تا بالنتیجه از افعال مولی سبحانه و تعالی! محسوب گردد و لازم آید که با او وجود ازلی داشته باشد - چنان که گروهی چنین پنداشته اند - زیرا: صُور علمی، برای ذات عالم، توابع غیر عینی است. و هنگام انکشاف برعالم از وجود و حصول عینی برای ذاتش - ابدأً - بهره ای نیست. و عالم جز بذات خویش نمی تواند از آن مسبوق باشد. و آن هم در رتبه ذاتش نیست.

پس اشیاء - قبل از وجود عینیشان - بوجود علمی خود برای ذات خدا منکشف اند. و هنگامی که وجود خارجی و تشخص پیدا کردند علم بر [معلوم]، واقع شود - آن هم بوجود عینی - بهمین گونه؛ شنوائی بر [مسموع] و بینائی بر [دیده شده].

و حدیثی که (مرحوم) کلینی در [کافی] با سندش از ابو بصیر آورده باین واقعیت اشاره دارد گفت:

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید:

«خدای عزّوجلّ پیوسته پروردگار ما است و علم ذات او است و حال آن که در آن مقام معلومی نیست و شنوائی ذات او است و حال آن که در آن مقام مسموعی نیست و بینائی ذات او است و حال آن که (آن مقام) در آن مرتبه دیده شده ای نیست و توانائی ذات او است و حال آن که در آن مقام چیزی که توانائی بان تعلق بگیرد نیست و همین که اشیاء را پدید آورد و [معلوم] بثبوت رسید، علم - از او - بر معلوم واقع شد.

ص: 80

بهمین گونه شنوائی بر [مسموع]: و بینائی بر [شیء دیده شده] و توانائی بر [چیزی که متعلق توانایی است]»

أبوصیر افزود که:

«گفتم پس خدا همیشه متحرک است؟»

فرمود: (نه!) خدا برتر از آنست البته حرکت صفت پدید آمده بالفعل است.»

راوی گفت که:

«إظهار نمود: پس خدا همیشه متکلم است؟»

فرمود: البته کلام صفت پدید آمده ای است که ازلی نیست خدای عزوجل بود و متکلم نبود.» (1)

و از پیشوایان مذهب شیعه صلوات الله علیهم، فراوان در حدیث آمده است که خدا، ثابت ازلی و ابدی است و چیزی با او نیست و همواره بآن چه هستی پذیرد دانا است و علم او بآن قبل از وجودش همانند علم او بان بعد از وجود آن است.

بنابراین مولی سبحانه کلیات و جزئیات اشیاء و موجودات را - جمیعاً - با ادراک تام دریافت کرد! و قبل از آفرینش موجودات و بعد از آفرینش بآن ها [یکسان] إحاطه داشت - إحاطة کاملی! - (2)

و پیوسته عالم است باین که چه پدیده ای در کدام برهه زمان بوجود آید و چه اندازه بین آن و پدیده بعدش - یا قبلش - فاصله است چنان که می داند که هر شخصی در چه نقطه ای بوجود آید و چه نسبتی بین او و دیگران - که در جهات ششگانه او واقع اند - برقرار است. و ابعاد بین اشیاء، چه اندازه است.

آن جا درباره شیتی چنین داوری نشود که موجود است یا معدوم حاضر است یا غائب چون خدا زمانی و مکانی نیست بلکه او - ازلاً و ابداً بهر چیز محیط است. «آن چه در برابرشان، و پس پشت آن ها است می داند! و بجیزی از علم او احاطه ندارد مگر بآن چه خواست» (3)

پس علم او باین که [شیئی موجود شد] عین علم او است باین که [در آینده موجود شود]. و فرقی در بین نیست. تفاوت تنها در اشاره بموضوع است و این در علم و دانائی بقضیه تفاوتی بوجود نمی آورد. خود این فرقی که در [اشاره] است به دگرگونی و تغییر معلوم برمی گردد! نه به علم و تعلق علم بر اشیاء - با قید وجود عینی - ممکن نیست و این امکان در آغاز حدیث [حماد بن عیسی] منفی تلقی شده است.

می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که: خدا پیوسته می داند؟

فرمود: چگونه بداند (و علمش ایجاد شود) در حالی که معلومی وجود ندارد»

افزود که «پرسیدم پس همواره می شنود؟»

فرمود: چگونه چنین باشد و حال آن که مسموعی وجود ندارد.»

گفت که «پرسیدم پس همیشه می بیند؟

فرمود چگونه به بیند (و بینایش ایجاد شود) و حال آن که دیده شده ای وجود ندارد.

آن گاه فرمود: پیوسته خدا دانا و شنوا و بینا است! ذاتی بسیار دانا شنوا بینا! - « (4)

ص: 81

1- کافی جلد 1: 107

2- آن چه در علم خدا از معصومین علیهم السلام وارد شده برخی در فصل سوم - پاورقی 17 - آمده است.

3- (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) بقره آیه 255

4- توحید صدوق: 139

صفات - از یکدیگر - بدو چیز ممتاز اند:

1- هر صفت وجودی که در مقابل صفت وجودی دیگری قرار گیرد از [صفات فعل] است زیرا؛ صفت ذاتی، عین ذات او است. و ذاتش چیزی است که ضدی ندارد. صفات فعل مانند:

رضا، که ضدش سخط است.

و حب، که ضدش بغض است.

لطف، ضدش قهر.

توفیق، ضدش خذلان.

ولایت، ضدش عداوت.

این ها از صفات متقابلی است که در عالم وجود دو طرف دارد.

(اما) صفتی که صفت وجودی دیگر، روبرویش نیست - محض و ممتنع بالذات، در برابرش قرار ندارد - [صفت ذاتی] است مانند علم و قدرت و حکمت و عزت و حیات.

2- هر صفت که به [قدرت و توان] متعلق باشد چه از لحاظ وجود چه از لحاظ عدم از [صفات أفعال] است. اما صفتی که بآن تعلق نگیرد [صفت ذاتی] است مثلاً- جایز است گفته شود که او بثواب دادن و عقاب کردن، توانا است و بثواب ندادن و عقاب نکردن توانا است قادر است که زنده کند و قادر است که بمیراند! و رهنمون باشد و گمراه کند. اما جایز نیست گفته شود قادر است که بداند یا که نداند چون یکی از دو طرف [واجب بالذات] است و دیگری ممتنع و درست کننده متعلق توان و قدرت همان [امکان] است.

برای علم و دانش دو مرحله بنحو اجمال و تفصیل - متصور است. و صفات ذات و صفات فعل در این دو مرحله مشترک اند. البته معلومات - بوجود علمی شان - گرچه بحدود و صفاتشان معلوم اند اما انکشاف بوجود خارجی، غیر از انکشاف علمی است و گویا انکشافی که بوجود خارجی پدید آید [تفصیل] انکشاف علمی است و این مجمل آن.

و از این جا است که در علم و دانش فرض پدیداری و حدوث ممکن می گردد و قبل از انکشاف وجودی - باعتبار اختلافی که در معلوم واقع است - تعبیر نفی علم از او صحیح است و آیات زیر بهمین معنی است:

«... مگر تا [بدانیم] چه کسی این پیامبر را تبعیت می کند.» (1)

«آیا گمان کردید که داخل بهشت می شوید و حال آن که خدا هنوز کسانی از شما را که مجاهده کردند - و شکبیا یا ترا - ندانسته است.»

(2)

«و تا خدا افرادی را که ایمان آوردند [بداند].» (3)

«تا [خدا بداند] چه کسی - بغیب و نهانی - از او خوف دارد.» (4)

«آیا گمان کردید که رها شوید در حالی که خدا هنوز کسانی از شما را که مجاهده کردند [ندانسته است].» (5)

«سپس آن ها را برانگیختیم تا بدانیم کدام دو گروه بر شمرند.» (6)

«... مگر تا بدانیم کسی را که بآخرت ایمان دارد» (7)

«و تا خدا بداند چه کسی او و پیامبرانش را - بغیب و نهانی - یاری می کند.» (8)

«و البته حتماً شما را آزمایش کنیم تا از شما (افراد) مجاهد و شکبیا را [بدانیم].» (9)

ص: 83

1- (...إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ) بقره، آیه 143

2- (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ) آل عمران، آیه 142.

3- (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) آل عمران، آیه 140

4- (لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ) مائده آیه 94

5- (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ) توبه، آیه 16

6- (بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى) كهف آیه 12

7- (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ) سبأ، آیه 21

8- (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) حدید، آیه 25

9- (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ) محمد (ص)، آیه 31

و همچنین در مشیت و اراده دو اعتبار است یکی از صفات ذات شمرده می شود و دیگری از صفات فعل بیان زیر:

شیخ (بزرگوار) ما - کلینی - در کافی [جلد 1 : 111] بعد از حدیث [مشیت حادث] می گوید:

«خلاصه گفتار در صفات ذات و صفات فعل:

البته هر دو چیز که خدا را آن توصیف کردی و با هم در عالم وجود باشند، آن صفت فعل است.

بیانش این که:

تو در عالم وجود چیز هائی را اثبات می کنی که؛ (خدا) اراده می کند و چیز هایی که اراده نمی کند و از چیزی راضی و از چیزی ناراضی است و چیزی را دوست دارد و چیزی مبغوض او است!

پس اگر اراده از صفات ذات بود - همچون علم و توانائی - (در این صورت) آن چه را که اراده نکند ناقض آن صفت می شد و اگر آن چه را که دوست دارد از صفات ذات بود چیزی که مبغوض او است ناقض آن صفت می شد. آیا نمی بینی که ما - در عالم هستی چیزی که آن را خدا نداند! و بر آن قادر نباشد - نمی یابیم؟ و صفات ذات اُزلی او بهمین ترتیب است. ما نمی توانیم او را بتوانائی و عجز [و علم و نادانی و کم خردی و حکمت و اشتباه و عزّت] و ذلت توصیف کنیم ولی جایز است گفته شود:

کسی را که فرمانش پیرد دوست دارد و آن که عصیانش کند مبغوض و کسی را که فرمان او پیرد در ولایتش قرار دهد و آن که عصیانش کند در عداوت و او - در چنین شائی است که - راضی گردد و ناراضی!

و در دعا گفته می شود:

[بارِ إلهَا از من راضی باش و بر من سخطِ اظهار مکن و ولایت خویش را نصیبم کن! نه عداوت خویش]

و جایز نیست گفته شود: [قادر است که بداند و قادر نیست که نداند و قادر است که مالک باشد و قادر نیست که مالک نباشد و قادر است که عزیز و حکیم باشد و قادر نیست که عزیز و حکیم نباشد و قادر است که جواد و بخشنده باشد و قادر نیست که جواد و بخشنده نباشد و قادر است که آمرزنده باشد و قادر نیست که آمرزنده نباشد].

و همچنین جایز نیست گفته شود [اراده نمود که پروردگار و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد زیرا که این ها از صفات ذات اند و اراده از صفات فعل. آیا نمی بینی که گفته شود: [اراده این کرد و اراده این نکرد]. و حال آن که از هر صفتی از صفات ذات ضدّش نفی (قطعی) می گردد. گفته می شود حیّ و عالم و سمیع و بصیر و عزیز و حکیم و غنیّ و ملّک و حلیم و عدل و کریم.

و علم ضدّش نادانی است.

و قدرت و توان، ضدّش ناتوانی.

حیات، ضدّش مرگ

عزّت، ضدّ آن ذلّت.

حکمت، ضدّش خطا.

و ضدّ بردباری، شتابزدگی و نادانی!

و ضدّ عدالت و دادگری، ظلم و جور است.»

مشیت و اراده - باعتباری - فقط از صفات فعل بشمار آید و از لحاظ وجود و عدم متعلّق نفی و اثبات است.

اما باعتبار دیگر از صفات ذات شمرده می شود و وجودش واجب و انتساب عدمش بخدا غیر ممکن است بیان زیر:

البتّه! برای خدای تعالی! مشیت ازلیّ اجمالی است که عین ذات او است. و مناطش همان مناط علم ازلیّ اجمالی است جز این که تعلق مشیت او یک جانبه است (1) و آن نسبتی است که پیرو علم است چنان که علم (و دانش) نسبتی است تابع معلوم. و برای علم اثری در معلوم نیست بلکه علم تابع معلوم است و آن چه روی معلوم داوری شود تابع و (پیرو) علم است. از این رو هیچ حکمی از علم و دانش بر معلوم صورت نگیرد جز بواسطه معلوم. و مشیت شناسائی صفات و حدود اشیاء است در حالی که متضمن علم و دانش است. بلکه آن پیش از نمایاندنش ایجاد اشیاء و صفات اشیاء است - به ایجاد علمی -. و آن مرکز صدور اراده او است چنان که در حدیث [حسین بن محمد] وارد است.

[او از [معلی بن محمد] آورده که:

[از عالم علیه السلام پرسیده شد؛ علم خدا، چگونه است؟

فرمود دانست و خواست و اراده نمود و تقدیر کرد و بقضا رساند و امضاء کرد.

پس آن چه در قضا استوار نمود بامضا رسانید و آن چه مقدر ساخت بقضا آورد و آن چه اراده نمود تقدیرش کرد.

از این رو بعلم او مشیت و خواهانی (استوار) است و بمشیتش اراده و باراده اش تقدیر و بتقدیرش قضا و بقضایش امضاء و علم (و دانش) بر مشیت تقدّم دارد؛ و مشیت در رتبه دوّم است! و اراده سوّم! و تقدیر - بامضاء - واقع بر قضا شود.

و [بداء]، ویژه حق تبارک و تعالی است؛ در آن چه علمش تعلق گرفت - آن گاه که خواست - و در آن چه بتقدیر اشیاء اراده اش تعلق یافت. پس هرگاه قضا - بامضاء - واقع شد، دیگر بداء نیست.

بنابراین علم در [معلوم]، قبل از بودن معلوم است و مشیت در [خواسته شده]، قبل از عین (وجود خارجی) او و اراده در مراد پیش از قیام او و تقدیر این معلومات پیش از تفصیل و پیوست آن ها است - از حیث وجود خارجی و زمان و قضائی که بامضاء رسید همان چیز های

انجام شده قطعی است که دارای جسم اند و با حواس (باطن و ظاهر) قابل درک از قبیل چیزهایی که دارای رنگ و بو (ونسیم) و وزن و

ص: 85

1- یعنی تنها مشیت تابع علم است.

پیمانه است و از جنبندگان که انسان و جنّ و پرنده و درندگان را شامل است و دیگر چیزها که با حواس (باطن و ظاهر) قابل درک اند.

پس: برای حق تبارک و تعالی در آن [بدا] است [در چیزی که وجود خارجی ندارد] و هرگاه وجود خارجی - که قابل درک و فهم است - پیدا شد دیگر بقاء نیست و خدا آن چه بخواهد می کند!

پس: بعلم اشیاء را قبل از ایجاد شان دانست و بشیت صفات و حدود شان را شناخت و قبل از نمایان کردن شان همه را إنشاء فرمود و با اراده (آفاق و) انفس آنان را در رنگ و صفات شان جدا کرد و با تقدیر روزی آن ها را مقدر ساخت و آغاز و فرجام همه را شناخت و با قضا برای مردم مکان شان را آشکار نمود و بر آن دلالت شان کرد و با امضاء علل و اسباب آن ها را بشرح و بیان آورد و امرشان هویدا ساخت و ذلک تقدیر العزیز العلیم» (1)

پس: مولی - سبحانه بندگان را بمشیت و اراده ازل، دو قسمت کرده است و در افعال تفصیلی اش تنها هدف اینست که آن ها را به غایت و کمال شان برساند و با آخرین نقطه هدف سوق شان دهد.

از این رو؛ افعالی که از اراده و توان او سر می زند. دو نوع است با برخی از آن در ایجاد شیء بغایت و حکمت سوق داده می شود و نوع دیگر پیش از رسیدن به غایت و هدف متوقف می گردد و برای هر کدام از آن ها نسبتی است به صفت قدرت و مشیت آن که به غایت رسیده [محبوب] است و رسیدنش، [سعادت] نامیده می شود و همین طور آن که مانع است مبعوض است و حالت ممانعت و وقوفش [شقاوت] نام دارد.

و کسی که مشیت حق در ازل برایش سبقت گرفته که نیروی الهی [که ودیعه ای است در کمون بشر] او را بکار گمارد و بسوی هدف و اوج ترقی و عالی ترین مقام ببرد بآن موفقش می دارد و اسباب رسیدن برای او فراهم می گردد و آن توفیق و هدایت و خوشنودی و لطفی درباره او است و کسی که مشیت ازلی برایش سبقت گرفته که با عوامل و انگیزه هایی که بر او چیره می سازد، از غایت و هدف منقطع گردد و مقابل حکمت (او) قرار گیرد و بآن نرسد خود درباره اش نوعی قهر و غضب و گمراهی و رها کردن است.

(فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) (2)

و حدیثی که ثقة الاسلام کلینی روایت می کند اشاره بتوضیح و بیان این معنی است:

از علی بن محمد - مرفوعاً - می آورد که از شعیب عرقوفی از ابو بصیر روایت کرده:

«در مقابل امام صادق علیه السلام نشسته بودم سائلی گفت:

جانم فدای شما - یا بن رسول الله - از کجا بگنجهکاران [و اهل گناه]، شقاوت و بدبختی رسید؟ تا خدا در علم خویش برای آنان - برفتار و کردارشان - عذاب و هلاکت داوری نمود؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

(ای سائل حکم خدای عزوجل! چنین است که هیچ یک از آفریدگان وی بحقش برای او - قیام نکند و زمانی که بآن داوری نمود بأهل محبتش نیروی معرفت خویش بخشید و از دوش آنان سنگینی (بار) عمل را - آن چنان که حقیقه؛ سزاوارش بودند - برداشت و بأهل

1- کافی جلد 1: 148

2- أعراف آیه 30

عملش در آنان سبقت داشت! (و چگونگی ذات و صفات و آثار آن ها را - پیش از این - می دانست). و آن ها را از توان و طاقت پذیرش فرمان خویش بازداشت! بنابراین (آثار و صفات وجودشان) با آن چه در علمش برای آنان سبقت گرفته بود هماهنگ شد! و نتوانستند وضعی پیش آورند که آن ها را از عذاب او برهاند زیرا علم او بحقیقت راست انگاری و تصدیق سزاوارتر است.

و او است معنی: [خواست آن چه را خواست]

و او را ز پنهان وی است» (1)

این حدیث آشکارا بیان می کند که معنی مشیّی که یکسان بتمام اشیاء و موجودات تعلق دارد - تنها - همان انکشاف تفصیلی اش در علم خدا بر صفات و حدود اشیاء است و مشیّی که در دعای امام سجاد علیه السلام - در صحیفه آن جناب - وارد است. مراد همین است. می فرماید:

(آفرینش را بتوانائی و توان خود بی سابقه همانندیش [بطرز بسیار بدیعی] پدید آورد. و آن ها را طبق مشیّتش بدون ماده [با اختراعی خاص] آغاز کرد. آن گاه وادارشان نمود که راه اراده او را بپیمایند.) (2)

و باین مشیّت و اراده ازلی روایت شیخ (بزرگوار) ما - صدوق - اشاره دارد. او با سندش از امام کاظم علیه السلام در [توحید] آورده است:

(... همواره برایش توانایی است. آن چه خواست هنگامی که خواست بمشیّت و قدرتش بوجود آورد ...) (3)

قطعاً ذات اقدس الهی با مشیّت مسلّم و حتمیش خواست که شیئی - جز بعلم خویش - قدم بعرصه هستی نگذارد و بتکون نرسد [مطابق آن چه در علم و مشیّتش راجع بنظام اعلی است! و مطابق آن چه که آن خیر و اصلح و لوازم این دو است.].

و از گفتار خدا همین مقصود است که فرمود:

«فرشتگان را با روح - از (عالم) امر خویش - بهر که از بندگانش بخواهد فرود آورد.» (4)

و «روح را از (عالم) امر خویش بهر که از بندگانش بخواهد القا می کند تا از روز تلاقی (رستاخیز) بترساند!» (5)

مراد از روح قرآن باشد یا هر کتابی که بر پیامبری از پیامبرانش فرود آورده یا وحی یا جبرئیل یا نبوت - بنابر اختلاف تفاسیر - فرقی نمی کند. البته همه این ها در علم و مشیّت ازلی اش بآن چه صلاح و مصلحت است تعلق دارد و آن در آیه زیر مشخص و مورد نظر است:

«(جناب شعیب بگردنکشان قومش گفت:)

اگر به آئین و ملت شما برگردیم - بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده - حتماً بر خدا

ص: 87

3- توحيد: 141

4- (يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) نحل، آية 2

5- (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ) غافر (مومن)، آية 15

بدروغ افترا زده ایم! هرگز برای ما ممکن نیست که بآن برگردیم مگر این که مشیت خدا [که پروردگار ما است] تعلق گیرد پروردگار ما -
علماً - بهر چیز احاطه دارد. بر خدا توکل کردیم.» (1)

گفتار خدای تعالی که بعد از ذکر مشیتش فرمود: (پروردگار ما - علماً - بهر چیز احاطه دارد) همان مشیت را واضح و تفسیر می کند و روشنگر این واقعیت است که اشیاء و تمام افعال - همگی در مشیت خدای تعالی محاط اند. و بایستی یکتاپرستان بر او توکل کنند چنان که [شعیب] بر او توکل نمود [که در ایمان ثابت قدمش بدارد و بحول و قوه خویش او را از شر بد اندیشان و بدکاران آزاد کند] و این مشیت - در رتبه - از علم اُزلی، متأخر است و بدنال آن! [اگرچه در یک مناط اند.] در زبان حدیث [ذکر اُول، و مشیت علم و إرادة عزم و آغاز فعل] نام دارد.

ذکر اُول:

چنان که در حدیث یونس بن عبدالرحمن از امام رضا علیه السلام روایت است آن جناب فرمود: (ای یونس تَکُونُ نیابد جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و مقدر ساخت و بقضا رساند).

ای یونس: می دانی: [مشیت] چیست؟

گفتم: نه

فرمود: آن [ذکر اُول] است و میدانی [اراده] چیست؟

گفتم: نه

فرمود: آن تصمیم و عزیمت است! بر آن چه بخواهد و می دانی [قَدر] چیست؟

گفتم: نه

فرمود: آن هندسه و اندازه گیری و مرزبندی بقا و فنا است.)

یونس گفت: (آن گاه فرمود قضا همان محکم ساختن و [وجود عینی] دادن است.) (2)

ص: 88

1- (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا) وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا) أعراف آیه 89

2- شیخ کلینی در کافی - جلد اول، صفحه 157 - از علی بن ابراهیم می آورد که از پدرش از اسماعیل بن مرار روایت دارد که یونس بن عبد الرحمن گفت: (حضرت رضا علیه السلام بمن فرمود: ای یونس در گفتار و عقیده قدریه نباش برآستی قدرته نه بر قول و عقیده اهل بهشت اند نه گفتار اهل آتش و نه گفتار ابلیس. اهل بهشت گفتند هر گونه حمد و ثناء، ویژه خداوند است که ما را باین مرتبه هدایت و

راهنمایی فرمود و اگر (رحمت خدا چو فرّهما بر سرما سایه افکن نمی شد و) رهنمون و هادی ما نمی گشت هیچ گاه، (بسرای جاودان حقیقت) راه نمی بردیم و اهل آتش گفتند پروردگارا؛ شقاوت و بدبختی ما بر ما چیره شد و گروهی گمراه بودیم. و ابلیس گفت پروردگارا بخاطر آن که مرا اغوا کردی و از راه بدر بردی گفتم بخدا بر عقیده شان نیستم ولی من قائلم که چیزی تَکُون نیابد جز بآن چه خدا خواست و اراده نموده و مقدر ساخت و بقضا رساند. فرمود: ای یونس چنین نیست تَکون نیابد جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و مقدر ساخت و بقضا رساند. ای یونس می دانی؛ [مَشِیت] چیست؟ گفتم نه. فرمود آن ذکرِ اَوَّل است و می دانی [اراده] چیست؟ گفتم نه. فرمود آن تصمیم و عزیمت است بر آن چه بخواهد و می دانی [قَدَر] چیست؟ گفتم نه. فرمود آن هندسه و اندازه گیری و مرزبندی بقاء و هنا است. «یونس گفت: «آن گاه فرمود: قضاء همان محکم ساختن و [وجود عینی] دادن است.» راوی، اضافه نمود: «آن گاه اجازه خواستم که سر آن جناب را پیوسم و گفتم: گرهی برایم گشودی که از آن غافل بودم!»

پس مراد از [ذکر اول]، همان علم و مشیت او است بنظام خیر و آن زائد بر [علمش بدیگران] نیست. در ما - آفریدگان - چنین است هر گاه مطلبی را که مقدور ما است دانستیم! و هنوز در ما بسوی او شوقی پدیدار نشده! علم و دانش ما باعث نمی شود که فعل و اثری از ما در او نمایان گردد. آن گاه نوبت إرادة

جازم می رسد که همان عزم (جَدّی) است بعد از آن تحریک عضلات ما.

ولی ذات خدا چنین نیست بلکه علم او مشیت او است.

تعبیر:

مشیت علم:

در حدیث حضرت رضا علیه السّلام - در فقه الرضا (1) - وارد است که:

«حقیقة؟ خدا، از بندگانش معصیت و نافرمانی خواست و اراده نکرد و فرمانبری و طاعت خواست و از آن ها اراده نمود چون مشیت، مشیت [أمر] است و مشیت [علم]. و إرادة أو إرادة [رضا] است و إرادة [فرمان] - فرمان به طاعت و رضا به اطاعت! -

معصیت را خواست؛ یعنی به نافرمانی و معصیت بندگانش عالم شد و آن ها را بآن فرمان نداد.» (2)

این حدیث در بیان مشیت و اراده، و ازلت و غیر ازلت - برای ما - دروسی عالی و عمیق فرا می خواند و اختلاف معانی و دقایق آن را [با اختلاف متعلقاتش] می آموزد و روشنگر این حقیقت است که؛ مشیت و اراده ای که در طاعت و بندگی مؤثر است سوای آن مشیت و اراده ای است که بعضیان مربوط است.

و أما تعبیر:

ص: 89

1- در اعتبار و حجیت کتاب فقه الرضا علیه السلام به بخش چهارم این کتابیه شماره (2) مراجعه شود. (شاهمرادی)

2- فقه الرضا (علیه السلام) باب: «معرفت قضا و مشیت و اراده» مؤید این حدیث روایت دیگر حضرت رضا علیه السلام است که مؤلف محترم در صفحات آینده این تفسیر از عیون أخبار الرضا (علیه السلام) - جلد 1 : 101 و 102 - آورده است.

در حدیث [هاشمی] وارد است که:

«شنیدم موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

چیزی تکون نیابد جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و مقدر ساخت و بقضا رساند. گفتم: معنی [خواست] چه باشد؟ فرمود: آغاز فعل. گفتم [مقدر ساخت] چه معنی دارد؟ فرمود: اندازه گیری و تقدیر هر چیز از طول و عرضش...» (1)

و در [محاسن برقی] با سند صحیح خود از یونس می آورد که:

«بحضرت رضا علیه السلام گفتم:

تکون نیابد جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و بقضا رساند. فرمود: تکون نباید جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و مقدر ساخت و بقضا رساند.»

إضافه نمود که:

«گفتم معنی [خواست] چه باشد؟

فرمود: آغاز فعل.

گفتم: پس معنی [اراده نمود] چیست؟

فرمود: ایستادگی و ثبوت بر آن.

گفتم: [مقدر ساخت] یعنی چه؟

(فرمود: اندازه گیری و تقدیر هر چیز از طول و عرضش گفتم:...)» (2)

گمان می کنم در کافی (قسمتی) از حدیث افتاده باشد. (3)

ص: 90

1- شیخ کلینی در کافی جلد اول: 150 - از علی بن محمد بن عبدالله، از أحمد بن أبي عبدالله از پدرش از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده که علی بن ابراهیم هاشمی گفت: «شنیدم موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید: چیزی تکون نیابد جز آن چه خدا خواست و اراده نمود و مقدر ساخت و بقضا رساند. گفتم معنی [خواست] چه باشد؟ فرمود: آغاز فعل. گفتم مقدر ساخت، چه معنی دارد؟ فرمود: اندازه گیری و تقدیر هر چیز از طول و عرضش. گفتم بقضا رساند یعنی چه؟ فرمود هرگاه در قضا استوار نمود یا مضاء رسانید و آنست که برایش رد و برگشتی نیست.»

2- محاسن جلد 1 244 و بحار، جلد 5 122 و مسند امام رضا علیه السلام، جلد 1: 20.

3- قسمتی که در محاسن برقی موجود است و در کافی - ظاهراً - از حدیث افتاده اینست: «گفتم پس معنی اراده نمود چیست؟ فرمود: ایستادگی و ثبوت بر آن»

این که فرمود: «آغاز فعل». یعنی صادر اول و نخستین چیز که از فاعل سر می زند و به [وجود معلوم] منجر می شود - همان وجود علمی انشائی که ناشی از مشیت است -

چنان که در حدیث معلی بن محمد - از گفتار معصوم علیه السلام - گذشت (باین بیان):

«و بمشیت صفات و مرز آن ها را شناخت و قبل از نمایان کردنشان همه را إنشاء فرمود» (1)

پس؛ اول عالم از عوالم سیر وجودی همان عالم انشا و ایجاد علمی است که در آیه زیر بآن اشاره شده:

«تحقیقاً بر انسان زمانی از روزگاران گذشت که شیتی (بالفعل و) نامبر نبود.» (2)

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که:

اندازه گیری و و مقدر شده بود (اما) نامبر نبود! (3)

و در مجمع البیان است که:

«چیزی بود اندازه دار ولی مُکَوِّن نبود» (4)

در [محاسن] از امام باقر علیه السلام می آورد که:

«چیزی بود ولی نامبر نبود.» (5)

در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت است که:

«در علم و دانش نامبر بود اما یادی از وی در آفرینش و آفریده ها نبود.» (6)

و گاهی بر این ایجاد علمی تقدیری آفرینش اطلاق می شود. چنان که شیخ (بزرگوار) ما - صدوق - در توحید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. فرمود:

«البتة خدای عزوجل! پیش از این که خلقش را بیافریند خوشبختی و بدبختی را آفرید و کسی را که حق تعالی سعیدش دانسته هیچ گاه بغض و کینه با او روا نداشت و چنان چه عمل زشتی از او سر زد همان عملش را مورد بغض و کینه قرار داد و (بخود) او بغض و کینه روا نداشت و اگر بدبختش می دانست هیچ گاه محبتش را با و نثار نمی کرد» (7)

پس مراد همان [آفرینش تقدیری انشائی] است که با مشیت حاصل می گردد.

و اینست معنی گفتار معصومین علیهم السلام که فرمودند:

«أفعال بندگان آفریده شده است»

چنان که در حدیثی که؛ شیخ (بزرگوار) ما - صدوق - آورده بهمین معنی تفسیر شده است. او در [عیون] با سندش از عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده که:

ص: 91

-
- 1- کافی جلد 1 : 138
 - 2- (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا) دهر (إنسان)، آیه 1.
 - 3- کافی جلد 1 : 147
 - 4- مجمع البیان جلد 10 : 306
 - 5- محاسن، جلد 1 : 243
 - 6- مجمع البیان جلد 10 : 406
 - 7- توحید 357 و کافی جلد : 152 و محاسن برقی جلد 1 : 279 رقم 405

شنیدم علی بن موسی الرضا علیهما السلام می فرماید:

أفعال بندگان آفریده شده است؟

گفتم یا بن رسول الله [آفریده شده!] یعنی چه؟

فرمود: اندازه گیری و مقدر شد! (1)

و در همان کتاب از امام رضا علیه السلام - که درباره (آئین) اسلام خالص بمأمون نوشته است می آورد:

«البتة خدای تبارک و تعالی کسی را جز باندازه سعة وجودی و امکانیاش مکلف نمی سازد. و البتة أفعال بندگان آفریده شده [آفرینش تقدیر (و اندازه) نه آفرینش تکوین] و خدا آفریننده هر چیز است. (2)

و در توحید (روایتی) با سندش از امام صادق علیه السلام می آورد که:

البتة؛ أفعال بندگان آفریده شده؟ - آفرینش تقدیر (و اندازه)، نه آفرینش تکوین - (3)

و در همان کتاب (روایتی) با سندش از حمدان بن سلیمان می آورد که

بحضرت رضا علیه السلام نوشتم سؤال کنم آیا افعال بندگان مخلوق است یا غیر مخلوق؟ نوشت افعال بندگان - پیش از آفرینش بندگان - در علم خدا اندازه گیری و مقدر شده است. (4)

از این رو باعتبار آن، فعال که با مشیت اندازه گیری و مقدر و معلوم گردیده و با قلم اراده نگاشته شده! و با مشیت ازلی ایجاد گشته و نزد [علام الغیوب] بوجود علمیشان آفریده شده اند. - از آن روز - بندگان به خوشبختی و بدبختی متصف و بر محبت و کینه توزی نشاندار گشته اند و بآن در همه عوالم شان شناخته می شوند - از جهان مشیت تا جهان اراده و قدر و قضا و إمضاء و آفرینش تکوینی - بر آن آفرید گشته اند و بر آن می میرند و بر آن باستان پاک سرورشان بر می گردند.

اینست معنی گفتار خدا «همچنان که شما را ظاهر و پدیدار ساخت بر می گردید. گروهی را هدایت کرد. و گروهی برایشان گمراهی مسلّم است.» (5)

و همان معنی گفتار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلّم است که:

بدبخت آن کسی است که در شکم مادرش بدبخت است و سعادتمند آن که در شکم مادرش سعادتمند! (6)

و حضرت موسی کاظم علیه السلام در آن روایتی که شیخ بزرگوار ما - صدوق - با سندش از این ابي عمیر آورده همین بیان را واضح و آشکار می سازد گفت: از معنی فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که [بدبخت آن کسی است که در شکم مادرش بدبخت است و سعادتمند آن که در شکم مادرش

1- عیون أخبار الرضا (علیه السلام) جلد 1 245 (چاپ نجف) و معانی الأخبار: 396

2- عیون أخبار الرضا علیه السلام جلد 1: 123 (چاپ نجف)

3- توحید 407 و 416

4- توحید: 416

5- (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) أعراف آیه 29 و 30

6- استاد و مربی ما پدر بزرگوارم که روانش شاد و تربتش پاک باد! در رساله جداگانه ای بتفسیر آیه (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) پرداخته و در این باره داد سخن داده اند.

سعادت‌مند! [پرسیدم، فرمود:

بدبخت آن که خدا عالم است که در آینده از وی رفتار و کردار بدبختان سر می زند - و حال آن که او در شکم مادر خویش است -.

و سعادت‌مند آن که خدا عالم است که در آینده از وی رفتار و کردار سعادت‌مندان، سر می زند - و حال آن که او در شکم مادر خویش است -» (1)

هنگامی که؛ افعال بندگان و منویات و حرکت شان از حالی بحالی مقدر و معلوم است و از جهت ایجاد علمی آفریده و انشاء گشته اند و تماماً در وجود عینی تکوینی عنصری [مطابق آفرینش علمی تقدیری و عوالم علمیش] آفریده و موجوداند و هر موجودی خود او است که در تمام عوالم سیر (نزولی و صعودی اش) بسوی خدا (بدون کم و کاستی!) در حرکت است از این رو؛ برخی از آن ها برای سعادت و خوشبختی زائیده گشت و برخی برای شقاوت و بدبختی و کلاً به همان وضعی که در عوالم گذشته بودند برمی گردند. چنان که؛ امام سجاد علیه السلام در دعای خویش می فرماید:

آفرینش را به توانائی و توان خود بی سابقه همانندیش بطرز بسیار بدیعی پدید آورد و آن ها را طبق مشیّش بدون ماده - با اختراعی خاص - آغاز کرد. آن گاه وادارشان نمود که راه اراده او را بپیمایند. و آن ها را بر سبیل محبتش بر انگیخت در حالی که مالک هیچ بازیس و تأخیری نیستند [تأخیر از آن چه آن ها را بسویش پیش انداخت] و استطاعت و یارای تقدّم ندارند [تقدّم بآن چه آن ها را از آن باز پس انداخت!].

(2)

و در دعای دیگری که از آن حضرت است می فرماید:

ای کاش می دانستم آیا مرا مادرم برای بدبختی زائید؟ یا برای رنج و مشقت پرورید؟!

پس ای کاش مرا نمی زائید و نمی پرورید.

و ای کاش می دانستم آیا مرا از آن ها که اهل سعادتند قراردادی؟ و بقرب و جوار خود ویژگی بخشیدی؟ (و سرافرازم کردی؟! تا چشمم بآن روشن گردد و دل و نفسم بر او آرام گیرد! (3)

و در آن حدیثی که؛ [ثقة الإسلام] کلینی از امام صادق علیه السلام، روایت کرده باین [مشیت ازلی] اشاره است - مشیّتی که با خواسته (عینی و) خارجی مطابقت دارد و بتمام اشیاء مربوط است و به همه افعال مکلفین محیط.

کلینی از عبدالله بن سنان روایت دارد که:

شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید:

خدا فرمان داد و نخواست و خواست و فرمان نداد!

بابلیس فرمان داد که بآدم سجده کند و خواست که سجده نکند و اگر می خواست، سجده می کرد. و آدم را از خوردن درخت بازداشت و خواست که از آن بخورد و اگر نمی خواست نمی خورد (4)

1- توحید: 365

2- صحیفه سجادیه دعای اول.

3- صحیفه سجادیه مناجات ترسندگان

4- کافی جلد 1 : 150

البته برای خدا دو اراده و دو مشیت است إرادة حتم، وإرادة عزم.

باز می دارد [در حالی که او می خواهد!] و فرمان می دهد [در حالی که؛ او نمی خواهد!] آیا ندیدی که آدم و همسرش را از خوردن [درخت] بازداشت و (خوردن) آن را خواست و اگر که نمی خواست بخورند خواهانی آن دو بر مشیت خدای تعالی چیره نمی شد.

و بپراهمیم فرمان داد که اسحاق را سر ببرد و سر بریدن او را نخواست و اگر می خواست خواهانی بپراهمیم بر مشیت خدای تعالی چیره نمی شد. (1)

و شیخ بزرگوار ما - صدوق - در توحیدش حدیث دومی [با اختلافی در بعضی الفاظش] می آورد. بگمانم این صحیحش باشد. فرمود:

البته برای خدا دو اراده و دو مشیت است إرادة حتم و إرادة عزم.

باز می دارد [در حالی که او می خواهد] و فرمان می دهد [در حالی که او نمی خواهد!] آیا ندیدی که آدم و همسرش را از خوردن [درخت] بازداشت و او (خوردن) آن را خواست و اگر نمی خواست، نمی خوردند. و اگر می خوردند خواهانیشان بر مشیت خدا چیره می گشت!

و بپراهمیم فرمان داد که فرزندش - إسماعیل - را سر ببرد و خواست که سرش را بُرد! و اگر نمی خواست که سرش را نبرد مشیت بپراهمیم بر مشیت خدای عزوجل! چیره می گشت. (2)

این دو حدیث آشکارا نشان می دهند که این مشیت در آمر و نهی چیزی، دخالت (و اثری) ندارد. و او را در شیء [خواسته شده و معلوم] تأثیری نیست!

پس یقیناً خدا از خوردن [درخت]، آدم را بازداشت و برای او در اراده هر یک از فعل و ترک اختیار نهاد و به [مشیت آزلش] خواست که نخورد.

و إبلیس را - به أمر ایجابی - فرمان داد که سجده کند [و در طرفینش برای او اراده و اختیار بود] و خواست که سجده نکند.

و بپراهمیم علیه السلام فرمان داد که [با اراده و اختیار خود] فرزندش را سر ببرد و خواست که سر نبرد یعنی آن چه از هر کدام صادر می شد و با اراده اش اختیار می نمود خدای تعالی! می دانست. و شیء [خواسته شده] با مشیت تطبیق کرد و بر طبق مشیت خدا آمرش وقوع خارجی پیدا کرد و اگر می خواست که خلاف آن واقع شود یعنی اگر مشیت ازلی، خلاف آن را می دانست و می خواست - هر آینه! - وقوعش نیز بر طبق خواسته خدا انجام می گرفت و هر کدام [مطابق آن چه حق تعالی! دانست و خواست] با اراده خویش انتخاب می نمود و خواستشان بر آن چه خدا خواست چیره نمی شد و با امنیت ازلی مخالف نبود. چون ایجاب می کند که علم با معلوم و مشیت با خواسته شده بدون هیچ اثری در معلوم و خواسته شده - تطابق داشته باشد و گر نه خواهانی بندگان بر مشیت خدا چیره می گشت و این لازمه اش جهل است؟! و خدا، بسی منزبه و برتر از این گونه اوصاف و انگاره و پندارهای ناروا است! تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. حدیثی که از امام رضا علیه السلام بیان شد (3)، این معنی را - در مشیتی که با فعال بندگان متعلق است

1- کافی جلد 1 : 151

2- توحید 64 (تمام حدیث در فصل سوم - پاورقی شماره 18 - آمده است.)

3- صفحه 89 همین کتاب

- (خوب) واضح می کند. فرمود:

حقیقه خدا از بندگانش معصیت و نافرمانی خواست و اراده نکرد و فرمانبری و طاعت خواست و از آن ها اراده نمود. چون مشیت، مشیت [أمر] است و مشیت [علم]. و إرادة او، إرادة [رضا] است و إرادة [فرمان] - فرمان به طاعت و رضا به اطاعت -

و گناه و معصیت را خواست یعنی به نافرمانی و معصیت بندگانش عالم شد؛ و آن ها را بان فرمان نداد.

و ممکن است چنین گفته شود که مراد از مشیت - در این دو حدیث - مشیت حادث [بمعنی: إرادة اختیار] باشد بنحوی که خواهیم گفت. نه به معنی [إرادة حتمی].

معانی دیگری (نیز) وجود دارد که اراده برخی از آنان ممکن است و علامه مجلسی آن ها را - بتفصیل - بیان کرده است. (1)

استاد حدیث - فیض کاشانی - در بیان حدیث اول گفته است:

«راز این سخن و سر مطلب اینست که برای خدا سبحانه و تعالی درباره بندگانش دو فرمان است: فرمان إرادی إجابی، و فرمان تکلیفی إجابی.

[فرمان إرادی إجابی]، بدون واسطه پیامبران علیهم السلام است و نافرمانی و عصیان، در او راه ندارد و آن چه از او خواسته شده واقع شدن [مأموریه] است (2) و با مشیت پروردگار هماهنگ است و موافق. هر گاه مشیت حق إيجاب کند آن واقع شود وگرنه، نه! البته از مشیت او سر باز نمی زند و بناچار وقوع [مأموریه] مسلم و حتمی است و گفتار خدای عزّ و جلّ! اشاره باین واقعیت است که فرمود: [جز این نیست که فرمانش چنین است هر گاه چیزی اراده نمود که بآن گوید باش (بلادرنگ) می باشد].

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (3)

و [فرمان تکلیفی إجابی] بواسطه پیامبران علیهم السلام است و آن چه از او خواسته شده - گهگاهی - وقوع [مأموریه] است نتیجه با مشیت خدا هماهنگ است. و [مأموریه] - بی آن که از آن سر باز زند - واقع شود مانند اوامری که خدا بآفراد مطیع و منقاد، تکلیف کرده است.

و گاه باشد که حقیقت مطلب بدون وقوع [مأموریه] است و این بخاطر حکمت و مصالحی است که؛ به بندگان مربوط است. در این صورت این فرمانی است که با مشیت و اراده مزبور هماهنگ نیست. یعنی خدا بآن وقوع مأمور به را نخواست و اراده نکرده است؛ گرچه آمر و فرمان باو را خواسته و اراده نموده و فرمان داده است و بدین جهت [مأموریه] واقع نشده است. (4)

مخفی نماند که این بیان - در حد ذات خود - درست است. و حاصلش این که؛

برای خدا دو فرمان است یکی [تکوینی] که تصور سرپیچی و مخالفت در او راه ندارد - آن چه خدا

1- فصل سوم بدنباله پاورقي ها - شماره 19 - مراجعه شود.

2- [مأموربه] یعنی شیئی که امر خدا بر آن تعلق گرفته است.

3- یس آیه 82

4- وافي جلد 1 صفحه 115

فرمان دهد واقع می شود و آن چه واقع شود؛ خدا فرمان داده است - و دیگری [تشریعی] و این بر دو گونه است:

یکی وقوع [مأموریه] از آن مطلوب است.

و دیگر این که؛ آن چه مطلوبست حقیقت فرمان و [نفس الامر] است.

اما مطلب در همین جا تمام نمی شود؛ زیرا گفتار آن حضرت که فرمود:

«و خواست که سجده نکند و اگر می خواست سجده می کرد.»

و «و خواست که از آن بخورد و اگر نمی خواست نمی خورد.»

و «و خواست که او را سر نبرد.»

روشنگر این معنی است که برای خدا مشیّتی موجود است بر خلاف مشیّتی که امر و نهی بآن صورت گرفته است.

[خواسته شده] غیر از آن چیزی است که امر خدا یا نهی بآن تعلق گرفته! نه این که نسبت به فعل و ترک مأمور به مشیّتی نیست و آن چه در بخش پذیری و انقسام امر آورده شد، به طاعت فرمانبرداران و عصیان گنهکاران ربطی ندارد و مطلوب بودن وقوع [مأموریه] و عدمش بدنبال طاعت و عصیان نیست و نیز طاعت و عصیان در پی آن نه! و چنین نیست که هر زمان مأمور به واقع نشد داوری شود که او مطلوب نیست و از قسم دوم بشمار آید و هر گاه واقع شد داوری شود که او مطلوب است و از قسم اول بشمار آید.

حق سبحانه و تعالی در دو جای کتابش فرموده

«و نمی خواهید مگر این که؛ خدا - که پروردگار جهان ها است - بخواهد.» (1)

«و نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد ...» (2)

در این دو جا صریح است باین که آن چه اراده شده - کلاً با مشیّت ازلی مطابق است و واقع شدن افعال - تماماً - در خارج با آن چه در مشیّت و علم خدا است مطابقت دارد.

و اینست معنی [آن چه خدا خواست بود (و هست) و آن چه نخواست نبود (و نیست)!] این گفتار مجملی بود در [مشیت ازلی] که آن از صفات ذات است.

ص: 96

1- (وَمَا تَتَّوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) تکویر، آیه 29

2- (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) دهر. آیه 31

إرادة و مشييت حادثي (نيز) وجود دارد که پيرو مشييت ازلي است و نامش [ثبوت و عزم] است. [چنان که در دو حديث يونس بن عبدالرحمن گذشت] (1) و متعلق نفی و اثبات است. و از صفات فعل شمرده می شود و در حديث محمد بن مسلم - که در کافی از امام صادق عليه السلام روايت شده - همین واقعيت است. فرمود:

«مشييت حادث است» (2)

و أزلية مشييت در حديث [عاصم بن حميد] منتفی است. عاصم می گوید

«يا امام صادق عليه السلام گفتم: پیوسته خدا، اراده کننده است؟

فرمود: البته اراده کننده جز برای [مراد] با او نیست خدا پیوسته عالم و قادر بود سپس اراده کرد» (3)

و این همان مشييت است که با [علم] مغايرت و مخالفت دارد و همان مشييت است که؛ در حديث بکر بن أئين - که در کافی روايت شده - مورد سؤال قرار گرفته است. می گوید.

يا امام صادق عليه السلام گفتم علم خدا و مشيتش یکی هستند؟ يا مختلف؟

فرمود علم همان مشييت نیست آیا نمی بينی که در کلمات روزمره ات می گوئی: اگر خدا بخواهد چنین خواهم کرد و نمی گوئی: [اگر؛ خدا بداند!] پس همین گفتار تو: [اگر خدا بخواهد]، دليل است بر این که او نخواست است. و اگر می خواست [آن چه را که خواست] همان طور بود که خواست. و علم خدا پیش از مشييت است. (4)

و چون که اشیاء - تماماً - بقلم این اراده مقدر و اندازه گیری شده و با مشييت ازلي پديد آمده - مشيت ازلي که در صحيفه علم ازلي ثبت است - و (چیزی) تکنون نیابد، جز آن چه خدا خواست و اراده نمود، و مقدر ساخت و بقضا رساند، و إمضاء کرد (و بآن وقوع خارجی داد). و آن چه نخواست نشد پس موحد (واقعی) بایستی اراده اش بمشيت مولای خود ارتباط پیدا کند؛ و افعالش را بآن مشييت واگذارد و از ایجاد آن مشييت خبر دهد نه بصورت قطعی بلکه بقید هماهنگی و تطابق و همسانی با مشيت و این همان معنی گفتار خدا است که فرمود»

«برای چیزی هرگز نگو که من - براستی - فردا بجا آورنده آنم مگر این که خدا بخواهد.» (5)

[قراء] می گوید:

ص: 97

4- كافي جلد 1 : 109

5- (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذُلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) كهف، آیه 23

«فرمایش خدای تعالی [این که خدا بخواهد.] بمعنی مصدر است و بآن چه که بر طبق ظاهرش بان متعلق است تعلّق دارد. در واقع چنین است:

و هرگز نگو! که من - براستی - فردا بجا آورنده چیزی ام مگر مشیت خدا (بجای آورد).»

و چون که این اراده - نسبت بتمام اشیاء در رتبة اول حدوث واقع است بدین جهت او [ورای مشیت اُزلی] حادث است. و بعد از آن بنوبت [تقدیر] حادث است. آن گاه [قضا]، و بعد از آن وقوع خارجی و حکم.

إمام سجّاد علیه السلام برآمدن حاجات خویش را از آستان اقدس الهی با این گفتارش - در صحیفه - خواستار است:

و همه آن چه؛ از تو خواستم!

- و در نیاز و طلب بتوروزدم!

و در آن روی دل بتوباز کردم! -

آن را اجابت فرما و اراده کن و مقدر ساز و بقضارسان و وجود خارجی بده!

و از آن چه بصحنه داوری و قضا می آوری خیر و خوشی برایم پیش آور! و برایم در آن مبارکی و میمنت قرار بده! (1)

و این مشیت و اراده، همانا - در ما بدنبال علل و موجباتی پدید می آید و آن تصوّر شی دلخواه است - بصورت گمانی! یا تخیلی! یا علمی! -

هر گاه ما بدرک چیزی نائل شدیم اگر تمایل و رغبت با تنفر و بیزاری آن چیز را بخودمان ناگهان با وهم (خویش) یا عقل بدیهی یافتیم از ما شوق و رغبتی بجذب (و انجذاب آن) یا دفع و راندنش منبعث می گردد و شدت این شوق [عزم جازم] است که اراده نام دارد و اراده، هر گاه به نیروی توان - که هیئت و گردهم آئی برای قوّت فاعل است - ضمیمه شود آن قوّت فاعلی برای تحریک عضلات بر انگیزته شود و فعل صورت گیرد.

اما اراده مولی سبحانه و تعالی! اگر [حتمی] متعلق بأفعال او باشد جز فعل (و اثر)، چیز دیگری نیست و اگر [عزمی] باشد فرمان بخشی است و خوشنودی و رضا بآن.

و این اراده حادث است که از مشیت آیه زیر مشخص و معین است:

«خدا، آن چه بخواهد محو و نابود سازد و اثبات کند و نزد او [أم الکتاب] است.» (2)

و در تفسیر علی بن ابراهیم درباره (فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) (3) وارد است که؛

«یعنی: خدا هر امری از حق و از باطل و آن چه را که بایستی - در آن - سال باشد اندازه گیری و تقدیر می کند و برایش در آن تقدیر بداء و مثبت است از مرگ و میر! و گرفتاری و ناخوشی و رویداد و ارزاق آن چه بخواهد پیش اندازد و آن چه بخواهد تأخیر و آن چه بخواهد در آن

1- صحیفه سجادیه دعای 48 (دعای آن حضرت در عید قربان و جمعه)

2- (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) رعد آیه 39

3- دخان آیه 4

و در حدیثی که صفار از امام باقر علیه السلام در [بصائر الدرجات] آورده همین (واقعیت) است. فرمود:

البتة خدای تبارک و تعالی بآن چه از خلق او پنهان است عالم و دانا است و از شیئی هر چه مقدر کند و بقضا آورد قبل از این که آن را بیافریند و پیش از این که آن را بفرشتگان برساند در علم او است و آن [ای حمران!] علم و دانش مشروط و موقوفی است؛ نزد او برایش در آن مشیت است. و هرگاه اراده کند. بقضا آورد (2)

و از آن جمله در تفسیر عیاشی از حمران روایت شده که:

ص: 99

- 1- تفسیر قمی 615 (چاپ ایران) و در محاسن برقی جلد 1 : 243 شماره 132 فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت دارد که فرمود: (از امور اموری است که نزد خدا موقوف است از آن هر چه بخواهد پیش می‌اندازد و از آن هر چه بخواهد. تأخیر!).
- 2- تمام حدیث که در «بصائر الدرجات» آمده چنین است: «أحمد بن محمد از حسن بن محبوب از علی بن رثاب، از سدیر روایت دارد که حمران بن أعین از امام باقر علیه السلام از این گفتار خدای تعالی پرسید: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (بقره آیه 117 و انعام آیه 101) همواره پدید آورنده آسمان ها و زمین است - بدون سابقه همانندی! - امام فرمود: البتة خدا اشیاء را بی سابقه همانندی بر اساس هیچ مثالی که پیش از آن باشد همه را پدید آورد و آسمان ها و زمین را بی سابقه همانندی آن پدید آورد و حال آن که پیش از آن ها سماوات و زمین ها نبود! آیا بگفتار او گوش نمی دهی؟ فرمود: (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) (هود، آیه 7) و عرش او بر آب مستقر و ثابت است. حمران گفت در این گفتار خدا رأیتان چیست؟ که فرمود: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا) (جن آیه 26) عالم هر غیب است و بر غیبش احدی را چیرگی نبخشد و آگاه نسازد. امام فرمود: (آگاه نسازد) جز آن فردی را که از زمره رسول است و از او بسیار راضی و خوشنود است و حقیقت اینست که در مقابل او و از پشت سرش نگهبانانی به سلوک و حفظ و پیمودن و امیدارد. و اما گفتار خدا که [عالم هر غیب است] همانا خدای تبارک و تعالی بآن چه از خلقش پنهان است عالم و دانا است و از شیئی هر آن چه مقدر کنند و بقضا آورد. قبل از این که آن را بیافریند و پیش از این که آن را بفرشتگان برساند در علم او است؛ و آن [ای حمران] علم و دانش مشروط و موقوفی است نزد او برایش در آن مشیت است و هرگاه اراده کند بقضا آورد و (چنان چه) برایش در آن [بدا] حاصل شود آن را بوقوع خارجی ترساند و اما علمی که خدا، آن را مقدر سازد، و بآن وقوع خارجی دهد، همان علمی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله منتهی شود و آن گاه بما.» بصائر الدرجات، جزء دوم 113 و بحار، جلد 4 : 111 (در بصائر با اندک زیادی و اختلاف)

«از امام صادق علیه السلام راجع به این که خدا فرمود [سپس اجل بقضا رساند و اجل مسمی نزد او است] (1) پرسیدم فرمود:

[مسمی] اجل است که در آن شب برای [فرشته مرگ و میر!،] نشاندار و معین و حتمی است و همان اجل است که خدا فرمود:

[هرگاه اجلشان رسید - از این رو - آنی را پس و پیش نمی افکنند!] (2)

(آری؟) همان اجل است که در شب قدر (هر سال) برای [فرشته مرگ و میر] نشاندار و معین و حتمی است.

و (اما) اجل دیگر (که مسمی نیست) در آن برای خدا مشیت است. اگر خواست مقدّمش می دارد و اگر خواست تأخیر! (3)

و در روایت دیگر [حمران] است که فرمود:

(اجل، بر دو گونه است: اجل مشروط و موقوف - (که) هر چه بخواهد انجام دهد - و اجل مسلم حتمی.) (4)

و در روایتی از او است

(و اما اجل که نزدش مستی نیست همان اجل مشروط موقوف است. در آن، هر چه بخواهد پیش اندازد و در آن هر چه بخواهد تأخیر.

و اما اجل [مسمی]، همان اجل است که در شب قدر هر سال حتمی و نشاندار و معین می گردد.) (5)

و عیاشی از مسعدة بن صدقه روایت می کند که امام صادق علیه السلام، راجع باین که خدا گفت [سپس اجل بقضا رساند و اجل مسمی نزد او است!] فرمود:

«اجلی که [مسمی] نیست مشروط و موقوف است. از آن هر چه خواست پیش اندازد و از آن هر چه خواست تأخیر!

و اما اجل [مسمی] همان اجل است که از آن چه اراده کند - که از شب قدر (هر سال) تا همانندش سال آینده - بتکون و هستی رسد نازل می کند.»

(آن گاه) اظهار داشت

«این همان گفتار خدا است که فرمود:

پس هرگاه اجل شان رسید آنی را پس و پیش نمی افکنند! (6) (7)

ص: 100

1- (مَقْضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ) أنعام آیه 2

2- (وَلَا تَفْعَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)، یونس آیه 39

3- تفسیر عیاشی جلد 1 : 354

4- تفسیر عیاشی جلد 1 : 354 و 355

5- تفسیر عیاشی جلد 1 : 355

6- (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) أعراف، آیه 34 و نحل آیه 61

7- تفسیر عیاشی جلد 1: 354

این اراده و مشیت حادث (نیز) بتمام اشیاء و موجودات تعلق دارد اما تعلقت بآن ها گوناگون است. باختلاف و دگرگونی متعلقاتش مختلف و دگرگون می شود. هر گاه؛ بأفعال خود او - سبحانه ها - تعلق پیدا کند. بمعنی: [ایجاد و رضا بایجاد] است و [إرادة تکوینی] نامیده می شود و بامر [إرادۀ ایجادی] هستی پذیرد و آن جا گفتار و امر و نهی نیست؛ بلکه آفرینش و ایجاد است. چنان که امام سجاد علیه السلام در دعایش فرمود:

أشیاء بمشیت تو - بی گفتنت - فرمانبردارند و به اراده ات - بی نهی تو - بازداشت شده اند. (1)

و حدیثی که شیخ بزرگوار ما - صدوق - در توحید و عیونش از صفوان بن یحیی روایت کرده باین واقعیت صراحت دارد گفت:

«بعرض إمام رضا علیه السلام رساندم که از اراده خدا و اراده آفریدگان مرا آگاه کن

فرمود:

إرادة مخلوق، ضمیر باطن است و بعد از آن فعلی که برای او آشکار می شود.

و اما از خدای عزّ و جلّ: إرادة اش إحداث و پدید آوردن او است نه چیز دیگر. برای این که؛ او نظر و تعقل و همی ندارد و تفکر نکند. این صفات از (آستان پاک) او بدور است و از صفات آفریدگان بشمار آید.

پس إرادة خدا همان فعل او است نه چیز دیگر. بآن می گوید باش - بلادرنگ - می باشد. بدون گویائی و لفظی [بزان] و بدون همت و کوشش و تفکر و بدون این که برای آن فعل، چگونگی باشد. چنان که خودش بدون کیف و چگونگی است؛! (2)

و در آن (إرادة) سرپیچی و تخلف نیست و منحصرأ وقوع [مأموریه] (3) از او مطلوب است و با مشیت حق هماهنگ است و مشیت حق - نیز - با او موافق. البته از آن سر باز نمی زند و بناچار، آن چه [اراده شده] واقع می شود.

و اینست معنی گفتار خدای تعالی که فرمود: «همانا گفتار ما بشیئی (چنین است!) هر گاه آن را اراده نمودیم که بآن بگوئیم باش - بلادرنگ - می باشد» (4)

و اگر این اراده به چیزی متعلق گردد که از افعال خود او نیست [إرادة تشریعی] نامیده شود و هر گاه بطاعات و عبادات تعلق گیرد بمعنی [فرمان بطاعات و رضا بطاعات] است و اگر؛ بشیء مباح تعلق

ص: 101

1- (فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِزَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ) صحیفه سجادیه دعای 7

2- کافی جلد 1 : 109 و توحید صدوق: 147 و عیون أخبار الرضا علیه السلام جلد 1 : 97 (چاپ نجف)

3- [مأموریه] یعنی شیئی که امر خدا بر آن تعلق گرفته است.

4- (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) نحل، آیه 40

پیدا کند رخصت و اجازه است و اگر بگناهان تعلّق یابد نهی و عدم ممانعت از گناهان بجبر است - چون بایستی آزمایش و تکلیف و امتحان، تحقق یابد چنان که در حدیث [یزید بن عمیر] در عیون وارد است. او با سندش می آورد که:

«بعرض إمام رضا علیه السلام رساندم:

آیا برای خدای عزّ و جلّ در آن مشیّت و اراده ای است؟

فرمود: امّا طاعات (و عبادات): اراده و مشیّتش در آن ها فرمان بطاعات و رضا بطاعات و کمک بر آن ها است و اراده و مشیّت او در گناهان نهی و عدم رضایت از گناهان و رها کردن معاصی و گناهان است.

گفتم: آیا برای خدا در آن ها داوری و قضا است؟

فرمود: آری! هیچ فعلی - از خیر و شرّ - از بندگان سر نزنند، جز این که برای خدا در آن داوری و قضا است.

گفتم: پس معنی این قضا چیست؟

فرمود: حکم و داوری بر آن ها بچیزی که آن را مطابق رفتار و کردارشان از ثواب و عقاب دنیا و آخرت - مستحق شده اند.» (1)

و شیخ بزرگوار ما - صدوق - در توحید خویش از حمزة بن حمران با سندش آورده که وی گفت:

«بعرض إمام صادق علیه السلام رساندم خدا کار ساز تو باشد! من عقیده ام اینست که؛ براستی! خدا، بندگان را جزء بآن چه توان و استطاعت دارند مکلف نساخته و آن ها از آن تکلیف کاری صورت ندهند مگر بمشیّت و اراده و قضا و قدر الّهی.

فرمود: این، دین خدا است، که من و پدرانم بر آنیم.»

آن گاه؛ صدوق می افزاید:

«مشیّت خدا و اراده اش در طاعات (و عبادات)، فرمان بآن ها و خوشنودی است و در معاصی گناهان و منع شان با [راندن و دور باش و ترساندن] است.» (2)

و اراده ای که در دعای امام سجّاد سلام الله علیه - در صحیفه آن بزرگوار - آمده مراد همین معنی است می فرماید:

«سپس آفریدگان را وادار نمود که طریق اراده او را بپیمایند.» (3)

یعنی: طریق امر و نهی را (پیمایند)

و نیز مراد همین معنی است که فرمود:

«بار الها و من براستی؛ از هر چه با اراده تو مخالف است (بیزارم و) بسویت برمی گردم...» (4)

این عبارت فشرده ای است که فرمایش دیگر آن جناب - در دعای خویش - آن را گسترش می دهد. باین ترتیب:

ص: 102

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام جلد 1: 101 و 102 (چاپ نجف)

2- توحید 346

3- صحیفه سجادیه دعای اول.

4- صحیفه سجادیه دعای 31

«سپس ما را فرمان داد برای این که طاعت مان را بیازماید و نهیمان کرد تا شکر و سپاس مان را بیازماید آن گاه از طریق امرش تخلف کردیم و بر پشت مرکب نهیش سوار شدیم.» (1)

در [إرادة حتم إيجادی] که تخلف و سرپیچی در آن تصور نشود و سرپیچی در آن تصور نشود [مأمور به] با اراده حق هماهنگ است و اراده حق با او موافق (این اراده) به افعالی که از خود حق نیست [مانند: طاعت و گناه بندگان] تعلق نمی گیرد بلکه تمام افعال بندگان با اراده تشریع است و گرنه لازمه اش جبر و از بین رفتن تکلیف است.

أری إرادة تکوینی حتمیش یقیناً به احکام - مانند امر و نهی و رخصت - تعلق می گیرد و حکمش مطابق إرادة او واقع می شود و تأثیر می کند؛ و تخلف ناپذیر است.

و گفتار خدای تعالی (در آیه زیر) اشاره باین معنی است:

«و اگر پروردگارت می خواست آن ها که در زمین اند (بی چون و چرا؟) همه شان [یکسره!] ایمان می آوردند آیا تو - با این حال - بمردم اجبار می کنی که مؤمن شوند؟!» (2)

یعنی خدا با [اراده تشریح] خواست که از روی میل و رغبت و ایثار فرمان ببرند، نه از روی اجبار و إکراه. و گرنه - بی شک! - جمیعاً، ایمان می آوردند. چون در آن جا تخلف و سرپیچی، قابل تصور نیست! آن گاه خدا برای پیامبرش روشن نمود که من در اکراه و وادار کردن توانا تر از توام ولی اکراهی در دین نیست! [قد تبين الرشد من الغي]

و همچنین گفتار خدا (در آیات زیر) باین واقعیت اشاره می کند:

«و اگر پروردگار تو می خواست آن را بجا نمی آوردند.» (3)

«و اگر می خواست همه شما را هدایت می کرد.» (4)

«و اگر خدا می خواست افراد پس از آن ها - بعد از آن که دلائل واضح بر ایشان آمد با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی اختلاف کردند در نتیجه از آن ها افرادی ایمان آوردند و از آن ها افرادی کافر شدند.» (5)

«و اگر بخواهیم برای آن ها از آسمان آیه ای - تدریجاً - نازل کنیم که پیوسته در مقابلش [با گردنی خاضع] فروتن باشند.» (6)

و تحقیقاً خدا در کتاب عزیزش واضح و روشن نموده است که او شرک (و دوگانگی) را نخواست. و کسانی که آن را بوی نسبت دادند (حقیقت را) تکذیب کردند خدا فرمود:

«آن ها که مشرک شدند خواهند گفت: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و از چیزی حرام نمی کردیم!» (7)

2- (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) ، يونس آية 99

3- (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ) أنعام آية 112

4- (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) نحل، آية 9

5- (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ) بقره، آية 253

6- (إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ) شعراء، آية 4

7- (سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) أنعام، آية 148

خبر دادند که آن ها - فقط - به مشیت خدا مشرک شدند بدین جهت آن ها را تکذیب کرد و فرمود:

«این چنین کسانی که پیش از آن ها بودند نشانه های خدا را تکذیب کردند تا عذاب و ترس ما را چشیدند بگو از علم و دانش آیا (چیزی) نزد شما است؟ پس آن را بما ارائه دهید» (1)

یعنی از علم و دانشی که خدا شرک (و دوگانگی) را بخواهد آیا (چیزی) نزد شما است؟

آن گاه فرمود

«جز گمان چیزی را تبعیت نمی کنید و شما غیر از این که [چوب انداز] سخن می گوئید حرف دیگری ندارید!» (2)

و فرمود «و کسانی که مشرک شدند گفتند:

[اگر خدا می خواست چیزی غیر از او را - ما و پدران ما - نمی پرستیدیم و چیزی غیر از او (و بی دستور او) بتحریمش قائل نمی شدیم.]

کسان پیش از آن ها (نیز) این چنین کردند با این حال آیا بر پیامبران جز بلاغ آشکار (وظیفه دیگری) است؟» (3)

خبر داد که پیامبران واقعاً بسوی ایمان دعوت کردند با این وصف اگر خدا شرک و دوگانگی را با إرادة حتم (خویش) می خواست پیامبران واقعاً بخلاف آن چه خدا می خواست دعوت می نمودند. و می دانستیم که قطعاً! کفر و ناسپاسی با اراده حتم (او) مراد نیست چنان که ایمان (نیز) برآستی همین طور است و اگر خدا می خواست مشرک نمی شدند.

ص: 104

1- (كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَاسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا) أنعام، آیه 148

2- (إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ) أنعام، آیه 148

3- (وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) نحل، آیه 35 . بلاغ یعنی: تبلیغ

البتّة! همه أفعال و تمام چیزهایی که؛ در مقابل یک دیگر واقع اند هم چون هدایت و گم راهی، ایمان و کفر، و خیر و شر، و نفع و زیان و رحمت و بدی- همگی (بالذات یا بالتبع)، به علم مولی سبحانه و تعالی؛ و مشیت و اراده اش منتهی می گردد. مانند تعلّق مشیت و اراده او، بأفعال خود. اما؛ فرقی در بین است! باین ترتیب: مشیت و اراده، اگر؛ به طاعات و آن چه که مولی سبحانه دوست دارد تعلّق پیدا کند، منحصرأً [بالذات] است، و معنایش آن بود، که بیان کردیم. ولی؛ آن چه به کفر و زیان و بدی و گناهان، مستعلّق است، و آن چه؛ پروردگار متعال! آن را دوست ندارد- یقیناً!- بالتبع و بالعرض، تحت اراده او واقع می شود. و این مشیت و اراده را [إرادة إختيار] می نامند. و منافاتی ندارد که؛ مشیت و اراده به چیزی تعلّق یابد، در عین حال، او را دوست نداشته باشد. زیرا؛ تعلّق مشیت و اراده، به چیزی که او را دوست ندارد، بواسطه تعلّقشان بوقوع چیزی است که؛ إرادة بندگان- با اراده خودشان- با آن تعلّق می یابد، و بواسطه ترتّب این وقوع، بر (عزم و) اراده آن ها است. و تعلّق مشیت و اراده، به قادر و مرید بودنشان بأفعال خود، [بالذات] است، و ترتّب آن، بر (عزم و) إرادة آن ها، و تعلّقش به مراد و مقصود آنان، [بالتبع] و مانعی در بین نیست، که؛ مشیت و اراده مولی! به شری که محبوبش نیست [بالعرض] تعلّق یابد. از این رو؛ یقیناً دخول بالعرض شرّ- و چیزی که دوست ندارد- در متعلّق اراده او، جایز و (بی اشکال) است. و هر که؛ مشیت و اراده اش به خیر (و حسنات) تعلّق یابد و برای آن شری لازم بداند، شری که در برابر [خیریت] آن، تاب مقاومت ندارد- تحقیقاً؛ مشیت و اراده، بأن شرّ (و زبان)، بالتبع و بالعرض، تعلّق پیدا می کند. و آن تعلّق تبعی، با این، منافاتی ندارد که؛ اراده کننده خیر خواه محض باشد! و هیچ گاه، شرّ و دوستدار آن، بشمار نیاید.

این تقسیم و بیان، از روایت [صالح نیلی] - که در کافی است - نتیجه می شود. گفت: «از امام صادق علیه السلام، پرسیدم: آیا بندگان، بهره ای از [استطاعت] دارند؟ بمن فرمود: هرگاه؛ فعلی از آنان سرزد- باستطاعتی که؛ آن را خدا، در ایشان قرار داده- مستطیع اندا گفتم: و آن چیست؟ فرمود: ابزار و آلت است. مانند این که؛ زناکار، آن گاه که زنا کند، هنگام زنا- برای زنا- مستطیع است؛ و چون؛ ترک زنا کند و مرتکب نشود - آن گاه که رها نمود - بترکش مستطیع است.

سپس فرمود:

پیش از فعل، برای او، بهره ای از استطاعت نیست! - نه کم، نه زیاد - ولیکن؛ با ترک و فعل (آن)، مستطیع است. (1)

گفتم: پس بر چه اساسی او را عذاب می کند؟

ص: 105

1- معنی استطاعت را مؤلف بزرگ وار در تفسیر (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً) (واقعه آیه 7)، بتفصیل بیان فرموده اند.

فرمود: با حجت رسا، و ابزار و آلتی که در آن ها ترکیب نموده است. البتّه خدا، اُحدی را بر معصیتش مجبور نکرده است. و کفر و ناسپاسی را از هیچ کس اراده نکرده! - یعنی: اراده حتم او، تعلق نیافته است! - ولیکن؛ آن گاه که ناسپاس و کافر شد، در (مشیت و) اراده حق بود که؛ ناسپاس و کافر کیش گردد؛ و آن ها، در (مشیت و) اراده و علم خدا بودند، که به سوی چیزی از خیر (و حسنات)، گرایش پیدا نکنند!

گفتم: از آن ها، (خواست و) اراده نمود که؛ ناسپاس و کافر کیش گردند؟ فرمود: نظرم این چنین نیست. ولیکن می گویم؛ دانست که؛ آن ها، ناسپاس و کافر کیش خواهند شد. پس؛ بخاطر علمش در آن ها، کفر و ناسپاسی، اراده نمود! و آن، اراده حتم (او) نیست تنها اراده اختیار است.» (1)

خلاصه جواب اینست که:

تعلق اراده بکفر، همانا بالعرض است نه بالذات باین معنی که؛ چون، مولی؛ اراده نمود که؛ به [بنده]، اراده و اختیار عطا کند - و او و اختیارش را به حال خود، واگذار نماید - و بنده، اراده معصیت نمود. گویا؛ آن چه (خدا) بالعرض اراده نمود، (او) اراده کرده است! زیرا؛ در علم و مشیتش بود، که؛ با اختیار و اراده موثرشان، به چیزی از خیر (و حسنات)، گرایش پیدا نکنند! و چون؛ در ذهن سؤال کننده، [اراده حتم و ایجاد]، سابقه داشت، و از جواب حضرت، بوی جبر، استشمام کرد! از این لحاظ، امام سلام الله علیه، با بیان اقسام اراده، واضح نمود که؛ آن مسبوق ذهنی، مرادم نیست، بلکه؛ مرادم اینست که خدای تعالی؛ بحسب مصلحت تکلیف، اراده نمود که؛ آن ها را به اختیار و اراده خودشان، واگذار نماید. و دانست که؛ اراده آن ها، به کفر و ناسپاسی؛ تعلق می گیرد. از این رو؛ اراده اش بکفر آنان تعلق گرفت؛ از این حیث که؛ اراده اش به چیزی تعلق گرفت، که؛ سبی جهت اراده آنان بکفر و ناسپاسی می گردد؛ - با این که؛ آن کفر و ناسپاسی را می داند - و این، مستلزم این نیست که؛ از آنان، کفر و ناسپاسی بخواهد. پس؛ قطعاً! دخولش در قصد (و اراده)، منحصرأ بالعرض است، نه بالذات و

تعلق بالعرض اراده [بکفر و ناسپاسی]، برای فعل (و صدورش)، موجب خاصی نیست، که آن را از اختیار (و اراده)، خارج کند! برای این که؛ این تعلق، از جهت اراده و اختیار آن ها است. و هر چه؛ از لحاظ اراده و اختیار، به چیزی تعلق پیدا کند، از اختیارش بیرون نبرد. «گروهی را هدایت کرد» (2) و برای شان به [پیگیری و طلب هدایت]، داوری نمود. «و گروهی، بر ایشان گم راهی مسلّم است!» (3)

تمامش بتعقیب اراده دو گروه [هدایت و گم راهی] است. (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.) (4)

پس؛ هدایت و ایمان و خیر - تمامش - بالذات، منظور حق تعالی است. به معنایی که؛ بیان کردیم. یعنی: ذات اقدس احدیت، آن را به [اراده تکلیف و ایجاب] اراده می کند، نه به [اراده تکوین و ایجاد] و آن را دوست دارد؛ و بآن، فرمان می دهد؛ و خوشنودی و رضایش در آنست. و کفر و شرّ و گم راهی، [بالعرض]، مراد و مقصود حضرت حق است. و اراده اش بآن، منافات ندارد که؛ بغض (و کینه)، با و را دارد و نهیش کند؛ و بآن راضی نباشد.

ص: 106

3- «وَفَرِّقْنَا حَتَّىٰ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» أعراف آية 30

4- أنعام، آية 117

حدیثی که؛ [ثقة الإسلام]، کلینی - در کافی از فضیل بن یسار، بیان کرده، روشن گر این معنی است. می گوید:

«شنیدم؛ امام صادق علیه السلام می فرماید: خواست و اراده نمود! و دوست نداشت! و راضی نشد! خواست که؛ شیئی - جز بعلم خویش - قدم به عرصه هستی نگذارد! و مثل آن را (خواست و) اراده نمود. و دوست نداشت که؛ گفته شود: [سوم سه تا است!] و کفر و ناسپاسی را برای بندگانش، راضی نشد.» (1)

یعنی: با مشیت مسلم و حتمیش؛ خواست که شیئی - جز بعلم خویش - قدم به عرصه هستی نگذارد و بتگون نرسد! [مطابق آن چه؛ در علمش راجع بنظام اعلی است؛ و مطابق آن چه که؛ آن، خیر و اصلح و لوازم این دو است]. و آن چه اراده نمود، مانند آن (شیئی که) خواست و اراده نمود، اراده کرد. و به شرور و زشتی ها - که بدنبال خیر و اصلح است - محبتش تعلّق نگرفت؛ مانند این که؛ اظهار شود: [سومی سه تا است!] و این که؛ باو. ناسپاسی و کفران، ورزیده شود! و باین دو (آثار پوچ!) راضی نشد و فرمان نداد. بلکه: (آفریدگانرا) از این دو عقیده (کفر آمیز)، نهیشان فرمود. و در آیه زیر، منظور، همان اراده ای است که: با اختیار توأم است. فرمود: «بنابراین؛ کسی را که: خدا اراده نماید که هدایتش کند، با او شرح صدر! و ظرفیت فراوان! برای اسلام، می دهد. و کسی را که؛ اراده نماید، او را بضلالت و گم راهی برد! کم ظرفیت! و نظر تنگش می گرداند.» (2)

و اگر؛ هدایت و گم راهی، برای خدا - بالذات - مراد و منظور بود، شرّ و ضلالت و گمراهی را بر هدایت، اختیار نمی کرد. چنان که اگر؛ هدایت را از همگان، سراغ داشت، بهر نفسی، هدایتش را عطا می نمود.

چنان که فرمود:

«و اگر می خواستیم، به هر نفسی هدایتش را می دادیم.» (3)

و «بنابراین؛ اگر می خواست شما را - یک سره - هدایت می کرد.» (4)

«و اگر می خواست شما را - یک سره - هدایت می کرد.» (5)

بلکه: (حقیقت آمر، اینست که:؛) خدا، راه ها (ی گوناگون) را واضح و روشن کرد؛ و بخیر و خوبی، فرمان داد؛ و از شرّ و زیان، دور باش! و إخطار نمود! و فرمود:

«البتّه، ما راهنمائیش کردیم و راه را نشان دادیم. و حال آن که؛ یا سپاسگزار است، و یا ناسپاس!.» (6) و خدا، فرستادگان را فرستاد، و کتب (آسمانی) را نازل کرد، و از او، نوری آمد که؛ «خدا با آن، کسی را که؛ رضا و رضوان او را پیروی کند، براه های سلام و امنیت و سلامتی! هدایتش می نماید، و آن ها را از ظلمات (شب دیجور!) به سوی نور - با إذن و اجازه خود - بیرون می برد! و به سوی راه و صراط مستقیم، هدایتشان می کند.» (7)

ص: 107

- 3- (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا.) سجده، آیه 13
- 4- (فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ.) أنعام، آیه 149
- 5- (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) نحل، آیه 9
- 6- (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) دهر، آیه 3
- 7- (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.) مانه، آیه 16

از آن چه بیان کردیم، چنین بر می آید که؛ اراده خدا، راجع به هدایت و گم راهی، به معنی [توفیق و خذلان! و حبّ و بغض! و نزدیکی و دوری! و نفع و ضرر!]، تنها؛ پیرو اراده مکلفین است و چنین بر می آید که؛ هر کس، بپاراده و اختیار خویش، آن چه را که مستحقّ است و اقتضا دارد، به دست می آورد؛ چنان که؛ خدای تعالی فرمود: «همه را مدد می رسانیم! هم، این ها (که دنیا طلب اند!) و هم، این ها (که آخر بین اند و سعی شان مشکور است!)» (1)

و هر بنده - منحصرأ - بر طبق مسیر خیر و شرّی که انتخاب می کند، از مهر و عنایات الهی! و آثار سخطش - که مقابل یک دیگراند - برخوردار است. بلکه؛ این، به عنوان پاداش نیک و بدی است که؛ هر بنده، بر اساس تدبّر و کاربرد آن، فراهم می سازد. هم چون؛ مهلت دادن؛ و ارزانی داشتن رزق و روزی! و طول عمر؛ در خلال روزگاران، به گونه ای که؛ در کتاب خدا، وارد است. و آیات چندی، پرده ابهام، از روی آن، برمی دارد. از آن جمله:

«کسی که؛ حیات (قانی) دنیا! و زیورش را اراده می کرد! باین افراد أعمالشان را - کاملاً در این دنیا می رسانیم. و آن ها، در این جهان، ضرر نمی کنند! آن ها کسانی اند که؛ برای شان در آخرت، جز آتش، (بهره ای) نیست!» (2)

«کسی که؛ ثواب دنیا را اراده کند، از آن (بهره مناسب)، باو می دهیم. و کسی که؛ ثواب آخرت را اراده کند، از آن، (بهره مناسب) باو می دهیم.» (3)

و «این چنین؛ برای هر امتی، عملشان را زینت دادیم!» (4) و «البته کسانی که؛ با آخرت، ایمان نمی آورند. اعمال آن ها را، بر ایشان زینت دادیم! بدین جهت آن ها، گنج و متحیرند!» (5)

و «آن که؛ دنیای زودگذر را اراده می نمود، برایش آن چه بخواهیم، در آن، بتعجیل، فراهم کردیم! - برای هر که اراده کنیم! - سپس؛ برای او، جهنم قرار دادیم. در حالی که؛ زشت و مطرود (توأم) با سرزنش و ملامت، بان سوخته شود!

و کسی که؛ اراده آخرت نمود! و برای آن، سعیی که؛ در خور آن است، به کار برد - و او مؤمن بود - (این گونه افراد) سعی شان مورد سپاس گزاری است.» (6) «و آنان که؛ درباره ما، بکوشش و مجاهده پرداختند. البته! البته! آن ها را به راه های خویش، هدایت می کنیم!» (7)

ص: 108

-
- 1- (كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ) إسرائ آیه 20
 - 2- (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ). هود آیه های 15 و 16
 - 3- (وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا) آل عمران، آیه 145
 - 4- (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ) أنعام، آیه 108
 - 5- (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ) نمل، آیه 4
 - 6- (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْ لَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَّ عَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا) إسرائ، آیه 18 و 19

7- (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) عنكبوت، آية 69

نیز فرمود: «در دل شان، ناخوشی و مرضی است! و خدا آنان را - از حیث مرض و ناخوشی - بیفزود! و بخاطر آن چه که؛ دروغ پنداشتند، برای شان عذاب دردناکی است.» (1)

و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که: «آن گروه، اضافه بر ناخوشی و مرض حسدشان، بر او و بر علی بن ابیطالب! بخاطر چیزی که؛ از آن، مشاهده کردند! دل شان مریض شد! و در آن صورت، خدا فرمود: [در دل شان مرضی است!] یعنی؛ در دل این متمردين شک کننده پیمان شکن! [بخاطر این که؛ از بیعت علی، بر آن ها پیمان گرفتی!] و خدا، آنان را - از حیث مرض و ناخوشی - بیفزود! بنحوی که؛ دل شان در او، گم راه و متحیر شد! (و این) جزای این گونه آیات معجز آسانی است، که؛ با آنان داد.» (2)

و هم چنین فرمود: «و کسانی؛ که در پی هدایت اند، آن ها را - از حیث هدایت (ورستگاری)! - بیفزود. و تقوایشان را با آنان داد.» (3)

و نیز فرمود: «و مانند مردمی نباشید که؛ خدا را فراموش کردند! نتیجه؛ نفس آن ها را از پادشان برد.» (4) «و هرگاه اراده نمودیم که؛ دیار و سرزمینی را نابود کنیم! با افراد خوش گذران و بی بند و بارشان؛ فرمان دادیم. آن گاه؛ در آن، بفسق و تباهی پرداختند! بنابراین؛ رفتار و گفتار (هلاک کننده ما) بر آن دیار، مسلّم و حتمی شد! و بطرزی خاص! آن ها را زیرو رو کردیم!» (5)

آیه مزبور، واضح و روشن می سازد که؛ اراده هلاک، همانا؛ به اراده اختیار است. (6) و آن، به دنبال اراده ادبی بند و بار و خوش گذران و عیاش است! که؛ به نافرمانی و معصیت و خروج از فرمان پروردگارشان

به می پردازند. بدین جهت؛ [فرمان] و عملشان را مقدّمه آن اراده قرار داد. چون که؛ خدای تعالی! فرمود: «پروردگار تو، هلاک کننده دیار و سرزمین ها نبود! تا این که؛ در هسته مرکزیش فرستاده ای برانگیزد! که؛ آیات و نشانه های ما را بر آنان، تلاوت کند. و هلاک کننده دیار و سرزمین ها نبودیم! مگر این که؛ اهلش ظالم و ستم کار (و در حال ظلم و ستم) باشند.» (7)

«و عذاب کننده نبودیم! تا (این که؛) فرستاده ای بر انگیزیم.» (8)

ص: 109

1- (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) بقره، آیه 10

2- تفسیر امام عسکری علیه السلام، صفحه 44

3- (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ) محمد صلی الله علیه و آله وسلم، آیه 17

4- (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) حشر، آیه 19

5- (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا) اسراء، آیه 16

6- بعد از وضوح این مطلب که در این آیه، مراد از [اراده]. همان [اراده اختیار] است. محلی برای تأویلات مفتترین - در این آیه - باقی نمی ماند. (مؤلف)

7- (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ) قصص آیه 59

8- (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) اسراء آیه 15

پس؛ خدای تعالی! چنان که با [إرادة إيجاب و فرمان و رضا] هدایت هم گان را اراده می کند، هم چنین؛ با [إرادة إختیار]، هدایت و گم راهی و ضلالت را اراده می کند. گروهی را براه آورد و هدایت کرد. نتیجه؛ برای این دسته، هدایت (و خوش بختی)، اراده نمود، و گروهی را بضلالت افکند! و بی راهه برد! و ضلالت و گم راهی، بر آن ها، مسلم شد! چنان که فرمود:

«و هر کس به خدا، ایمان بیاورد! قلبش را هدایت می کند.» (1) و فرمود: «این چنین؛ خدا، کسی را که او، مسرف! و متزلزل و افسانه خواه است! گم راه می کند.» (2) و «این چنین؛ خدا، مردم کافر را گم راه می کند.» (3) «و بآن، جز مردم فاسق و تباه را گم راه نمی کند.» (4)

«و کسی که؛ از یاد (خدای) رحمان، رخ بتابد! و خویشان را به تاینائی و کوری بزند، شیطانی مقدر کنیم! و بر او بیان گزیم؛ که او، برایش همنشین باشد!» (5)

«و گروهی را که؛ بخدا و روز آخر، ایمان دارند (چنین نمی آیی که؛ با افرادی طرح دوستی و [وداد] بریزند! که؛ با خدا و رسولش کینه و دشمنی ورزیدند! اگر چه؛ پدرانشان با فرزندانسان یا برادرانشان یا بستگانسان باشند.

آن ها؛ (پاک دلانی اند که خداوند) در دل شان نور ایمان نگاشت؛ و بر وحی از (جانب) خود تأییدشان کرد.» (6)

و از (سوره) ناس، در این آیه، چنین وارد است: «بنابر این؛ خدا، مؤمن را با فرشته. کمک می رساند. و این است معنی گفتار او: و بر وحی از خود، تأییدشان کرد.» (7)

و از امام کاظم علیه السلام است که: «خدای تبارک و تعالی مؤمن را به روحی از خود، تأیید کرد. در هر زمانی که در آن، به نیکی و تقوی

ص: 110

-
- 1- (وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ) تَغَابِنِ آیه 11
 - 2- (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ) غافر، آیه 34
 - 3- (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ) غافر، آیه 74
 - 4- (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) بقره، آیه 26
 - 5- (وَمَنْ يَعُشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) زخرف، آیه 36
 - 6- (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) مجادله، آیه 22
 - 7- کلینی در کافی - جلد 2: 267- از محمد بن یحیی روایت می کند (که او) از أحمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از أبان بن تغلب می آورد که؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مؤمنی نیست، مگر این که؛ برای قلب او - از درون وی - دو گوش است: 1- گوشه که؛ شیطان، در آن می دمَد! [شیطانی که؛ زیاد و سوسه می کند! و بسیار پنهان می شود!] 2- و گوشه که؛ در آن، فرشته می دمَد. و خدا، مومن را با فرشته، کمک می رساند. و اینست معنی گفتار او: و به روحی از خود، تایدشان فرمود.»

پردازد، (آن روح) نزد او، حاضر شود و هر زمان که در آن بگناه؛ روی آورد و تجاوز کند، از او پنهان گردد. آن روح، با او است. هنگام احسان او، از شادی و سرور! باهتزاز در آید و بگاه بدرفتاریش، در زمین، فرو رود.» (1)

و خدا فرمود:

«الْبَيْتَةُ سَعَى شِمَا - قَطْعًا؛ - مختلف است:

و اما؛ کسی که عطا کرد و تقوی را پیگیر بود! و بهترین (وعده خدا) را تصدیق نمود، او را، در اعمال شایسته (و خالص) موفق بداریم و تسهیلاتی قائل شویم! و برای (زندگی فرخنده آخرت) و آسایش، او را، بزودی آماده کنیم!

و اما؛ کسی که بخل (و پستی) ورزید؛ و (از این راه) طالب ثروت و بی نیازی بود! و بهترین (وعده خدا) را دروغ پنداشت؛ او را، برای (عدم توفیق حسنات) و سختی و فشار، به زودی آماده کنیم!.» (2)

(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

ص: 111

1- أصول، کافی جلد 2: 268 و نور الثقلین، جلد 5: 269

2- (إِنَّ سَعَىٰ عِيَاظِكُمْ لَشَيْءٍ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ) الليل، آیات 4 تا 10

بخش سوم:

دنباله پاورقی ها

ص: 113

* احادیث [سبع المثانی].

* حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، در شأن فاتحه کتاب.

* احادیث [أم الكتاب].

* احادیث [أم القرآن].

* تفسیر سوره فاتحه، در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام.

* تفسیر فاتحه کتاب، در نامه امیر المؤمنین علیه السلام به پادشاه روم.

* امیر المؤمنین علیه السلام، همان صراط مستقیم است.

* ناخوشی دل ها در روایات معصومین.

* احادیث ایمان و اثرش در اعضاء و جوارح.

* حدیث قدسی، در صلاح بندگان.

* حدیث امام صادق علیه السلام در اثبات صانع.

* حدیثی که (می گوید:) مذهب صحیح در یکتاپرستی است.

* خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در آفرینش.

* احتجاج امام رضا علیه السلام در توحید.

* صفات خدا در حدیث امام موسی بن جعفر علیهما السلام.

* حدیث امام صادق علیه السلام در نهی از وصف خدا بصف آفریدگان.

* علم خدا، در احادیث معصومین.

* نفی تشبیه در حدیث امام رضا علیه السلام.

* بیانی در مشیت و اراده.

در تفسیر عیاشی - جلد 1 : 22 - از محمد بن مسلم می آورد که:

«از امام صادق علیه السلام، درباره (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) (1) پرسیدم، فرمود: فاتحة الكتاب [این چنین است که] در آن، گفتار و کلمات، دوبار گفته می شود. و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

الْبَتَّة! خدا! از گنج بهشت، به فاتحة الكتاب، بر من مَنّت گزارد در آن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آیه ای است، که درباره اش می فرماید:

و هرگاه؛ - در قرآن - پروردگارت را به یکتائیش یاد کردی! (منکرین حق) با روی گردانی و نفرتی! بقیه قری برگشتند! (2)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ): دعای اهل بهشت است. هنگامی که؛ خدا را به حُسن پاداش، سپاس گزار شدند.

(مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ):

جبرئیل: گفت هرگز مسلمانی آن را نگفت مگر این که؛ خدا و اهل آسمان هایش، او را تصدیق کردند. (إِيَّاكَ نَعْبُدُ) خالص و پاک نمودن عبادت است. (وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ): برترین و بالاترین چیزی است که؛ بندگان، حوائج خود را با آن، طلب کردند. (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) راه انبیا است. و همان ها؛ کسانی اند که؛ خدا، بر آنان، نعمت، ارزانی داشته است.

(غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ): یهودانند و (غَيْرِ الضَّالِّينَ)، مسیحیان. «این حدیث را سیّد بحرانی، در تفسیر برهان [جلد 1: 42 و 51] و مجلسی، در [بحار جلد 92: 237] طبرسی در مجمع البیان [جلد 1: 31] نیز، روایت کرده اند.

و یونس بن عبدالرحمن از شخصی - مرفوعاً - روایت کرده که: «از امام صادق علیه السلام درباره (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) پرسیدم، فرمود: آن، سوره حمد است، شامل هفت آیه. از آن آیات؛ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) است. و چون؛ در دو رکعت، تکرار می شود، همانا؛ [امثانی] نام گذاری شده!»

تفسیر عیاشی، جلد 1 : 19 برهان جلد 1: 42.

ص: 117

1- حجر، آیه 87

2- (وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا) إسرائ، آیه 36

وَأَبُو بَكْرٍ حَضَرُمِي، گزارش داده که امام صادق علیه السّلام، فرمود: «هرگاه؛ برای تو، حاجتی روی داد! [مثنایی] و سوره دیگری بخوان، و دو رکعت نماز، به جای آور! و دعا کن (و حاجت خویش) از خدا بخواه!

گفتم: خدا، کارساز تو باشد؛ [مثنایی] چیست؟ فرمود: فاتحة الكتاب: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) تفسیر عیاشی، جلد 1 : 21، برهان، جلد 1: 42 و جلد 2 : 353 تفسیر صافی، جلد 1: 912، بحار جلد 92: 236.

و عیاشی در تفسیرش - جلد 2 : 251 - از سدی آورده که؛ شخصی، از علی علیه السّلام شنید، می فرمایند:

(سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي)، فاتحة الكتاب است.» این حدیث را سید بحرانی در برهان [جلد 2: 354] و مجلسی در بحار [جلد 92: 236] یادآوری کرده اند.

و از محمد بن علی بن محبوب، روایت است که؛ عباس، از محمد بن ابی عمیر، از ابویوب، از محمد بن مسلم، می آورد که:

«از امام صادق علیه السّلام، درباره [سبع المثنائي والقرآن العظيم] پرسیدم: آیا؛ همان، فاتحة الكتاب است؟ فرمود: آری گفتم: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) از سبع المثنائي است؟ فرمود: آری آن بهترین آن ها است!». تهذیب الأحکام، جلد 1: 218، نور الثقلین، جلد 1: 7، وسائل الشیعه، جلد 4: 745.

و در تفسیر فرات کوفی، صفحه 81 روایت است که: «جعفر بن أحمد - بطور معنعن - بر من حدیث

کرد که؛ سماعة بن مهران گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) پرسیدم.

فرمود: مائیم - بخدا سوگند؛ - همان سبع المثنائي، و مائیم وجه الله، که بین شما نازل شد. هر که؛ ما را شناخت، که ما را شناخته! و هر که؛ بر ما جاهل شد، [یقین] در مقابل او است! - یعنی؛ مرگ - «

و از او، در صفحه 82 روایت است که؛ «علی بن یزید قمی - بطور معنعن - بر من حدیث کرد، که حسان عامری گفت: از ابو جعفر علیه السلام درباره (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) پرسیدم. فرمود: تنزیلش این طور نیست همانا؛ چنین است: (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ مَثَانِي) مائیم آن ها - فرزند فرزند - و قرآن عظیم، علی بن ابیطالب علیه السّلام است.»

حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شأن فاتحة الكتاب

شیخ صدوق، در [عیون أخبار الرضا (علیه السلام)] - جلد 1: 235 - آورده که: «محمد بن قاسم مفسر - معروف به؛ أبو الحسن جرجانی رضی الله عنه - بما گزارش داد که؛ یوسف محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سیار، از پدرانشان، و آن دو، از [حسن بن علی]، از پدرش [علی بن محمد]، از پدرش [محمد بن علی]، از پدرش رضا [علی بن موسی]، از پدرش [موسی بن جعفر]، از پدرش [جعفر بن محمد]، از پدرش محمد بن علی از پدرش [علی بن الحسین]، از پدرش [حسین بن علی]، از برادرش [حسن بن علی] علیهم السلام آورده اند که، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

یقیناً: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، آیه ای است از فاتحة الكتاب. و این سوره، شامل هفت آیه است که تمام شدنش به (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) است. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله، می فرماید که: خدای عزوجل! به من فرمود:

ای محمد! (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ) و خدا، بفاتحة الكتاب، مَثَّ خاص جداگانه ای بر من! نهاد و آن را مقابل قرآن - که از جلال و عظمت، دریای مَواج است! - قرار داد. و یقیناً! فاتحة الكتاب، شریف ترین چیزی است، که؛ در گنج های عرش (الهی!) نهفته است. و به راستی! خدای عزوجل محمد را ویژگی بخشید؛ و بآن، او را شرافت و بزرگی داد. و در آن، هیچ یک از پیامبرانش را با او، شریک نگردانید! - جز سلیمان - که از فاتحة الكتاب، (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را با و عطا فرمود. از زبان بلقیس می آورد، آن گاه که گفت: (الْقِيَّ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

زن هار! (ای شنوندگان!)، کسی که آن را بخواند، و بدوستی و موالات محمد و آلش - که طیب و طاهرند! - معتقد باشد، و به دستورشان مطیع و منقاد! و به ظاهر و باطنشان مؤمن! خدا، بهر حرفی از آن، باو، حسنه ای مرحمت کند. که هر هسته، برایش بالاتر و برتر است از دنیا و آن چه در او [از انواع مال و خیرات] است! و هر که؛ بخواننده ای - که آن را می خواند - گوش فرا دهد، آن چه برای خواننده مهیا است، برای او نیز، بهمان مقدار، آماده است.

پس، بایستی هر یک از شما، در زیادی و کثرت این خیر و عنایت - که (رایگان) به شما روی آور است - بکوشد.

البتة! غنیمتی است، (هشدار! که) وقتش منقضی نشود، که (در آن صورت) دل های شما، در اندوه و ندامت و حسرت، باقی می ماند.»

بحار، جلد 92: 227، تفسیر نور الثقلین، جلد 1: 5.

عیاشی در تفسیرش - جلد 1 : 19 - باسندهایی از [حسن بن علی بن أبو حمزه بطائنی] روایت دارد - که؛ پدرش گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «إِسْمُ أَعْظَمَ خُدا! در [أُمّ الْكِتَاب]، تَکّه تَکّه (پراکنده) گردیده است.» این حدیث را سید بحرانی، در تفسیرش [برهان] - جلد 1: 41 - یادآور است.

و عبدالملک بن عمر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده که: «إِبْلِيسَ، چهار مرتبه، صدایش بگریه بلند شد! 1- آن زمان که؛ از درگاه مقدس الهی رانده گشت. 2- لحظه ای که؛ به زمین فرود آمد. 3- لحظه ای که؛ محمد صلی الله علیه و آله، بر انگیزته شد - در آن زمان که؛ خاموشی و سکوت مرگ باری! از خُلُو پیامبران، همه جا را فرا گرفته - 4- زمانی که؛ أُمّ الْكِتَاب، یعنی: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، نازل شد. و دوبار، صدا و نفس، در بینایش پیچاند! و خرنشی کرد؛ یک بار، هنگامی که؛ آدم از درخت (بهشت) خورد. و بار دیگر، موقعی که؛ (از بهشت)، به زمین فرود آورده شد.»

فرمود: «وکسی که؛ چنان فعلی از او سر زد! از درگاه مقدس پروردگار، رانده شد!» تفسیر عیاشی، جلد 1 : 20. برهان، جلد 1: 42، نور الثقلین جلد 3: 1. و قرطبی در تفسیرش - جلد 1 : 109 - یادآور شده که آن را [این انباری] بسندش از مجاهد، روایت می کند.

مرحوم صدوق، در ثواب الأعمال: 130 روایت دارد که: «مرحوم پدرم: گفت محمد بن یحیی عطار، از محمد بن أحمد، از محمد بن حسان، از إسماعیل بن مهران گزارش داد که؛ حسن بن علی بن أبو حمزة بطائنی، از پدرش برایم روایت کرد که؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

إِسْمُ أَعْظَمَ خُدا! در [أُمّ الْكِتَاب]، تَکّه تَکّه (پراکنده) گردیده است.»

عیاشی در تفسیرش، جلد 1 : 20 از إسماعیل بن أبان [مرفوعاً] می آورد که: «رسول خدا صلی الله علیه

وآله، بجابر بن عبدالله فرمود:

ای جابر! آیا بهترین و بالاترین سوره ای را که؛ خداوند در کتابش نازل فرموده، به تو یاد ندهم؟ جابر گفت: آری، پدر و مادرم فدای شما! ای رسول خدا! آن را به من یاد بده!»

راوی گفت: «الحمد لله را - که؛ أم الكتاب است - باو یاد داد. سپس فرمود: ای جابر! آیا؛ از ویژگی‌ش، آگاهی نکنم؟ (جابر) گفت: آری، پدر و مادرم فدای تو! آگاهم کن. فرمود: آن درمان هر دردی است، به جز مرگ!» این حدیث، در منابع زیر، موجود است:

بحار، جلد 92 : 237، وسائل الشیعه، جلد 4 : 874، برهان، جلد 1 : 42، مجمع البیان، جلد 1 : 17 و 18. وعلی بن ابراهیم قمی، در تفسیرش - جلد 1، صفحه 29 - آورده که؛ پدرم از حسین بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، روایت می کند که؛ امام صادق علیه السلام، فرمود:

«إبلیس، (دوبار) از درد و ناراحتی، به صدا درآمد! و به طرز خاصی! آه و ناله کرد: 1- زمانی که؛ خدا، پیامبرش صلی الله علیه و آله را برانگیخت - در آن زمان که؛ خاموشی و سکوت مرگ باری! از خُلُو پیامبران، همه جا را فرا گرفته بود! - 2- هنگامی که؛ أم الكتاب، نازل شد.»

ص: 121

در [دعوات] راوندی، از أبو الحسن - موسی بن جعفر - علیهما السّلام، روایت شده که: «یکی از پدرانم شنید: مردی [أُمِّ الْقُرْآنِ] می خواند. فرمود:

شکر و سپاس، به جای آورد و مزد گرفت! آن گاه شنید؛ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) می خواند، فرمود: ایمان آورد، و در امن و امان، واقع شد! آن گاه شنید؛ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) می خواند، فرمود: تصدیق نمود و آمرزیده گشت! آن گاه شنید؛ [آیة الكرسی] می خواند، فرمود: به به! رهایی و تخلص این - از آتش - نازل شد.» أمالي صدوق، مجلس 88، بحار، جلد 92 : 261.

و از أبي بن كعب، روایت است که: «فاتحة الكتاب را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله، خواندم، فرمود: قسم به آن که؛ نفسم به دست او است؛ خدا در تورا و إنجیل، مانند او را نازل نفرموده! و (هم چنین)، نه در زبور و نه در قرآن!.

آن، أُمِّ الْقُرْآنِ است، و آن [سبع المثاني] است. و آن، بین خدا و بنده او، تقسیم شده! و برای بنده اش، آن چه درخواست نمود، (مهیّا است).

بحار، جلد 92 : 259

و از محمد بن أحمد بن یحیی، از حسین بن موسی خشاب، از غیاث بن کلّوب، از اسحاق بن عمّار، از

إمام صادق علیه السّلام، از پدر بزرگ وارش (امام باقر) علیه السّلام، روایت است که:

«دو نفر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، در نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله، اختلاف کردند، به [أبي بن كعب] نوشتند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله، چند درنگ و وقفه بود؟

جواب داد: دو تا. یکی؛ هنگامی که از [أُمِّ الْقُرْآنِ]، فارغ می شد، و دیگری، آن گاه که از سوره. «تهذیب الأحكام، جلد 8 : 190، نور الثقلین، جلد 1 : 21.

و مرحوم شیخ طوسی، در تبیان - جلد 1 : 22 - روایت دارد که؛ پیامبر صلی الله علیه و آله، فاتحه را [أُمِّ الْقُرْآنِ] نامید.

و در وسائل الشیعه - جلد 2 : 768 - از محمد بن یعقوب می آورد که؛ محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد،

از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، روایت کرده که: «از امام صادق علیه السلام، درباره مردی پرسیدم که؛ [أم القرآن] را فراموش کرد. فرمود: اگر برکوع نرفته، بایستی [أم القرآن] را بخواند.»

و قرطبی در تفسیرش [الجامع لأحكام القرآن] - جلد 1 : 108 - از ترمذی، از ابی بن کعب، روایت دارد که؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله، فرمود:

«خداوند، در تورا و انجیل، مانند [أم القرآن]، نازل نفرموده و آن [سبع المثاني] است....»

ص: 123

تفسیر فاتحه الكتاب در حدیث امام حسن عسکری علیه السلام

استاد و مربی ما، پدر بزرگ وارم - که روانش شاد و تربتش پاک باد! - در چند مورد با آثاری که؛ در [تفسیر فاتحه] از امام حسن عسکری علیه السلام به جای مانده. استدلال کرده اند. و چون؛ در خلالش مضامین سودمند و انبوهی از معارف الهی! نهفته است، بر آن شدیم که؛ عین حدیث را بیاوریم.

امام علیه السلام فرمود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

[الله!] همان کسی است که؛ تمام آفریدگان، به هنگام شدائد و نیازمندی ها! و ناامیدی و انقطاع از جمیع [ماسوی الله]، و قطع رابطه از غیر خدا. [به سوی او] واله و شیدايند!

(گوینده) اظهار می کند:

[بسم الله]، یعنی: بر تمام امورم، یاری از خدا می طلبم! خدائی که؛ پرستش و بندگی، جز برای او، شایسته نیست! خدائی که؛ دادرس است، آن گاه که؛ از او دادخواهی شود! پذیرا و جواب گو است. هر آن گاه که؛ خوانده شود!

(امام علیه السلام، فرمود:) و این، همان است که؛ مردی، بامام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله؛ مرا، بر خدا، دلالت کن! او چیست؟! تحقیقاً! جدل کنندگان و پیکار جویان! بر من، زیاد شده اند. و مرا گیج و حیران ساخته اند!

امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا؛ آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟! گفت: آری!

فرمود: آیا؛ (چنین شده که؛ آن) بشکند! و هیچ کشتی نباشد، که ترا نجات دهد؟! و هیچ شناوری نباشد. که ترا بی نیاز سازد!؟

گفت: آری (پیش آمده است). فرمود: آیا؛ در آن هنگام، به دلت افتاد که چیزی از چیزها، قادر است، ترا از ورطه بلایت آزاد کند؟ گفت: آری!

امام صادق علیه السلام فرمود: پس؛ آن چیز که (به دلت افتاد)، همان، خدا است؛ که؛ بر آزاد کردن و نجات دادن، توانا است! - هنگامی که؛ منجی (دیگری) نیست - و بدادرسی، توانا است! [هنگامی که؛ فریادرس و دادرسی نیست.]

و امام صادق علیه السلام فرمود:

و چه بسا! برخی از شیعیان ما، در آغاز کار، (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را (فراموش کند و) واگذارد! نتیجه؛ خدا، به گرفتاری و بلا، دچارش کند (1) برای این که؛ آگاه و بیدارش سازد! تا شکر و ثنای او به جای آورد. و در آن گرفتاری و بلا، لگه تنگ و تقصیر و کوتاهی او را - به هنگام ترک (بِسْمِ اللَّهِ) - از او، بزدايد! (هم چون؛ داستان زیر):

هر آینه؛ عبدالله بن یحیی، به حضور امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. و در مقابلش صندلی بود، امیر المؤمنین علیه السلام با و دستور نشستن داد، و او هم، روی آن نشست. (ناگهان)؛ صندلی، کج شد! و با سرش (به زمین) فرود آمد؛ (و سرش شکست) و استخوان سرش اندکی نمایان شد! و خون، جاری گشت! امیر المؤمنین علیه السلام، دستور آب داد. آوردند و خون را از او شست. آن گاه فرمود: نزدیک من بیا. نزدش آمد. دست خویش بر آن (زخمی) که؛ استخوانش نمایان بود، گذاشت. از درد آن بی تاب شد و بر آن، دست مالید و آب دهان انداخت. بمجّرد این کار، زخمش خوب شد! آن چنان که گوئی - اصلاً! - جراحی با و نرسیده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای عبدالله! حمد و ستایش! برای خداوندی است که؛ پاک کردن گناه شیعیان ما - را در دنیا - به رنج و محنتشان قرار داده است! تا فرمانبری و طاعت آنان را، برایشان، بی آایش و سالم گرداند! و مستحقّ اجر و ثواب آن گردند.

عبدالله بن یحیی گفت: یا امیر المؤمنین! آیا به راستی؛ ما به گناهان مان مجازات نمی شویم، جز در دنیا؟!

فرمود: آری! (همین طور است)، آیا؛ نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دنیا، زندان مؤمن است؛ و بهشت کافر!»

خدا، شیعیان ما را [بخاطر محنت و رنجی که در این دنیا متحمل اند، و بخاطر آمرزشی که؛ نصیب آنان فرموده است] حتماً؛ از گناهان، پاک و پاکیزه می گرداند! از این جهت است که خدا می فرماید: «آن چه از گرفتاری و پیشامدی شما رسد، از آن چیزی است که؛ تاب و توان شما، به دست آورده و (تعداد) بی شماری (از آن را) می بخشد و می گذرد.» (2)

تا هنگامی که؛ باستان رستاخیز در آمدند، طاعات و عباداتشان بر آن ها، سرشار گردد! و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله، و دشمنان و بدخواهان ما را - بنا، به فرمانبری و طاعتی که از آنان سر می زند، در دنیا، پاداش و جزا می دهد! اگرچه؛ طاعتشان بی وزن و بی ارزش است! چون؛ خلوصی همراهش نیست. تا هنگامی که؛ باستان رستاخیز در آمدند، گناه و کینه خود [که از محمد و آل محمد و یاران خوب او، در دل داشتند] بر آنان بار گردد! و بخاطر آن، در آتش افکنده شوند!

و هر آینه؛ شنیدم: محمد صلی الله علیه و آله می فرماید:

«در زمان گذشته - قبل از شما - دو نفر بودند، یکی از آن ها، مطیع و مؤمن خدا بود! و دیگری کافر! - که آشکارا به دشمنی دوستان او، و موالاة (بدخواهان و) دشمنانش، می پرداخت! - و برای هر کدام، فرمانروایی عظیمی در گوشه ای از زمین بود.

ص: 125

1- در نسخه ای چنین است: «دچارش نموده»

2- (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ) شوری، آیه 30

آن کافر (دشمن خدا) بیمار شد. و در غیر وقتش هوس ماهی کرد، چون کنه؛ آن نوع ماهی، در آن هنگام، چنان بگرداب ها جا گرفته بود! که: به دست آوردنش امکان نداشت. بنابراین، پزشکان، او را از زندگی و جان، نا امید کردند! و گفتند:

سپس؛ (تقدیر الهی!) چنین واقع شد که؛ آن (پادشاه) مومن، مریض شد! همانند مرض آن کافر [زمانی که؛ عینا! جنس آن ماهی از کنار و سواحل (دریا) که به دست آوردنش آسان بود، جدا نمی شد] نتیجه؛ (پادشاه)، هوس آن ماهی کرد و پزشکان برایش توصیف کردند و گفتند:

آسوده خاطر باش! اکنون وقت آنست که برایت بگیرند، و از آن، بخوری و شفا یابی! در این هنگام؛ خدا، آن فرشته را برانگیخت! و باو فرمان داد که؛ جنس آن ماهی را از سواحل و کرانه ها بگرداب ها براند؛ تا دسترسی به آن ها ممکن نشود. در نتیجه؛ (آن ماهی)، به دست نیامد. تا آن مومن. بخاطر هوس [و دوری از درمانش] از دنیا رفت. و از این جریان، فرشتگان آسمان و اهل آن سامان - در زمین - بشگفتی فرو رفتند! تا آن جا که؛ نزدیک بود در فتنه قرار بگیرند! چون؛ خدا بتعالی؛ (از روی فضل و حکمتش) بر آن کافر، آن چهار که بر او راهی نبود، آسان گردانید. و بر آن مؤمن، آن چه را که به سادگی، بر آن راهی بود، غیر ممکن گردانید؛.

آن گاه؛ خدا، به فرشتگان آسمان و پیامبر آن زمان - در زمین - بوحی (خویش) فرمود: البتّه من! (بدون هیچ شک و شبهه ای؛) منم خدای کریم تفضّل کننده توانا! آن چه عطا کنم، زیانم نرساند! و آن چه باز دارم، از من نکاهد؛ و مقدار [ذره ای] به کسی ستم نکنم!.

اما کافر: از این که، برای او، به دست آوردن ماهی را - در غیر زمانش - آسان نمودم، جهش تنها؛ این بود که؛ جز ای حسنه ای باشد که وی عمل کرده بود. [چون؛ بر من حقّ است، که از هیچ کس، حسنه ای از بین نبرم] تا بر ستاخیز در آید. و هیچ حسنه ای در نامه عملش نباشد! و به کفر خویش، داخل آتش گردد. و بنده مطیع (خودم) را از عین آن ماهی، باز داشتم! به سبب خطائی که از او سر زده بود! و با منع وردّ آن میل و هوس! و از بین بردن آن دارو، پاک شدنش را از آن اراده نمودم. و خواستم که؛ به (آستان) من بیاید و (جرم) گناهی در او نباشد! و (پاک و پاکیزه) داخل بهشت گردد!.

در این هنگام؛ عبدالله بن یحیی گفت:

یا امیر المومنین! حقیقه، بال و پرم دادی! و مرا تعلیم فرمودی! پس اگر؛ صلاح بدانی، گناهم را در این جا - با آن امتحان شدم - معرفی کن، تا هم چنان؛ تکرارش نکنم.

فرمود: لحظه ای که نشستی، (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نگفتی! نتیجه این شد که: بخاطر سهو و نسیان از آن چه؛ با آن دعوت گشتی و خوانده شدی، خدا، با این مصیبت و گرفتاریت، تمحیص و پاکی از گناه قرار داد. آیا ندانستی که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب خدای عزّوجلّ! فرمود:

«هر اقدام قابل توجه! که در آن، یادی از (بِسْمِ اللَّهِ) نشود، ناقص و بریده است!»

گفتم: آری، پدر و مادرم فدای شما؛ بعد از این، ترکش نمی کنم. فرمود: در این صورت: از آن، بهره مند و سعادت‌مندی! سپس؛ عبدالله بن یحیی گفت:

یا امیرالمومنین؛ و تفسیر (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) چیست؟ فرمود: البته بنده هرگاه؛ اراده خواندن یا به جا آوردن عملی دانست، می گوید؛ (بِسْمِ اللَّهِ) با این معنا که: [با این اسم، این کار را به جا می آورم]. پس هر عملی که به جا می آورد، در آن به (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آغاز کند، یقیناً! برایش در آن می منت و مبارکی است!

امام باقر علیه السلام فرمود: محمد بن علی بن مسلم بن شهاب [زهری]، بر علی بن الحسین - زین العابدین علیهما السلام - وارد شد، در حالی که او، غمگین و محزون بود. زین العابدین علیهم السلام باو فرمود: تو را چه شده که، اندوهناک و غمگینی!؟

گفت: یا بن رسول الله! بنابر امتحانی که نمودم، از جانب حسودان، و کسانی که در من طمع دارند! و از کسی که امید و آرزو باو دارم! و از کسی که باو حقیقتاً؛ احسان کردم، پیایی، غم و اندوه، بر من می رسد، نتیجه؛ ظنّ و گمانم مختلف است!

امام سجّاد علیه السلام باو فرمود: زبانت به کام خویش، درکش! تا مالک برادران و دوستانت گردی. زهری گفت: یا بن رسول الله! همانا؛ آن چه از سخنم منبدر در (ذهن) است! با آنان نیکی و احسان، به جا می آورم. امام سجّاد علیه السلام باو فرمود: هیئات! هیئات! بر حذر باش؛ که بان، در خویشتن به شگفت آئی! و بر حذر باش! به سخنی لب باز نکنی. که انکارش بدل ها سبقت دارد؛ اگر چه؛ پوزش و اعتذار آن، به نزد خودت مهیا است. پس؛ چنین نیست که: به گوش (ودل) هر کس که؛ بی میلی و انکار، داخل کنی، از حیث پوزش و اعتذار (هم چنان) در وسعت باشی!.

آن گاه فرمود: ای زهری! کسی که؛ عقلش از کامل ترین چیزی که در او است نباشد؛ نابودی وی، از ساده ترین چیز باشد، که در او است.

سپس فرمود: ای زهری! و چه مانعی دارد که؛ مسلمان ها را به منزله خاندان خویش قرار دهی؟ [بزرگ شان را به جای پدرت! و کوچیک شان را به جای فرزندان! به هم سال خویش را - از آنان - به جای برادرت؛] در این صورت؛ به کدام یک از این ها. میل ظلم و ستم داری؟! و به کدام یک از این ها. به بدخواهی، متمایلی؟! او خواهان برده دري کدام یک از این های؟! و اگر؛ پلیس - که از رحمت خدا، بدور باد! اظهار کند که: تو، از یکی از قبله گرایان، برتری!. نگاه کن ببین! اگر که از تو بزرگ تر است. بگو: تحقیقاً؛ با ایمان و عمل صالح، از من سبقت گرفته. پس: او بهتر است. و اگر از تو کوچیک تر بود، بگو: به گناهان و معاصی. از او، یش افتاده ام؛ پس؛ او بهتر از من است. اگر؛ هم سنّ و سال تو بود، بگو: من، از گناه خویش بر یقینم و از کار او، در شک!، چرا یقینم را بشکم رها کنم!؟. و اگر دیدی که: مسلمان ها تعظیم و تکریمت می کنند! و تو را به بزرگی یاد می برند، بگو: این، (از

جانب خدا). فضلی است که بآن پرداختند! و اگر؛ از آن ها کناره گیری و جفا، دیدی، بگو: این به خاطر گناهی است، که پدید آوردم و به راستی؛ اگر چنین کاری از تو بروز نمود و آن را عمل کردی، خدا، زندگانی را بر تو آسان گرداند! و دوستان، زیاد شوند و دشمنان کم! و از نیکی آنان شادمان گردی! و به تبری و جفای آنان تأسف نخوری!

و بدان! که محترم ترین و گرامی ترین مردم بر مردم، کسی است که؛ خیر و برکش بر آنان جاری و لبریز باشد! و از آنان بی نیاز! (و هم چنان) در پرهیز!

و گرامی ترین مردم، بر آن ها - بعد از او - کسی است که از آنان برکنار باشد (و هم چنان) در پرهیز! اگر چه محتاج و نیازمند آن ها است. و تنها؛ اهل دنیا، بأموال، دنیا، عشق (و محبت) دارند! پس هر که؛ در آن چه باو، عشق (و محبت) دارند، مزاحم آنان نشود، پیش آن ها گرامی و محترم است! و کسی که؛ [در آن] مزاحم شان نگشت! و از آن - تماماً یا قسمتی - برایشان فرصت و امکاناتی فراهم نمود، پیش آن ها، عزیزتر و محترم تر است! امام باقر علیه السلام فرمود: آن گاه؛ مردی، بلند شد و گفت: یا بن رسول الله؛ از معنی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مرا آگاه کن!

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: پدرم از برادرش، از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت کرد که؛ مردی، بلند شد و اظهار نمود: یا امیر المؤمنین! از (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مرا آگاه کن! معنایش چیست؟

فرمود:

به راستی! وقتی که [الله] به زبان آوردی، بزرگ ترین نام - از نام های خدا - را گفته ای! و آن، اسمی است که؛ غیر خدا، شایسته نیست بآن نامیده شود. و هیچ آفریده ای، بآن نام، خوانده نشده است! به دنبالش، مرد سؤال کننده: گفت: پس؛ تفسیر [الله] چیست؟

فرمود:

همان کسی است که؛ همه آفریدگان، به هنگام شدائد! و نیازمندی ها و ناامیدی! و انقطاع از جمیع [ماسوی الله!] و قطع رابطه از غیر خدا! به سوی او، واله و شیدايند! و این، بدان جهت است که؛ هر ریاست طلب و بزرگ منشی! - در این دنیا - اگر چه بی نیازی و طغیان وی، عظیم و چشم گیر است! (ولی؛) هنگامی که؛ حوائج زیر دستانش با و زیاد شود! (سرانجام)، نیاز و حاجاتی بآنها روی آور می شود که؛ این (ریاست طلب) و عظمت خواه، بانجامش قادر نیست! و خود این، نیز، با حاجات و نیازی رو به رو می شود، که در انجامش ناتوان است! نتیجه؛ به هنگام ناچاری و فقر و فاقه اش! به سوی خدا، انقطاع و بریدگی پیدا می کند. تا هم و غم او که زائل شد، (دوباره) به شرک خود، باز می گردد!

آیا؛ به خدای عزوجل! گوش نمی دهی؟ می فرماید:

«بگو: رأینان چیست؟ مرا با خبر کنید! که هرگاه؛ شما را عذاب خدا فرا گیرد! و یا شما را ساعت قیامت، فرارسد! - اگر راستگواید! - آیا؛ غیر خدا را می خوانید؟. بلکه [فقط] او را می خوانید! پس آن چه خواهش و دعا باو دارید - اگر بخواهد. - (برآورده می کند! و شرنگ و تلخی را) بر طرف می سازد. و آن چه شرک آوردید، فراموش می کنید!» (1)

1- (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِلَٰهَ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْأَلُونَ مَا تُشْرِكُونَ) انعام، آيات 40 و 41

ای نیازمندان رحمت! به راستی؛ ذلت بندگی را [در همه حال] و نیاز را [در همه اوقات]، گردن گیرتان ساختم! پس؛ در (هر چیز و) هر کاری که شروع می کنید و به تمام آن، و بلوغ نهانش امیدوارید، به سوی من، گُرنش کنید! و یقین بدانید؛ هرگاه اراده کنم که بخشش و عطا به شما روا دارم، احدی، بمنع شما قادر نیست! و هرگاه اراده کنم که (نعمتی) از شما باز دارم، کسی، به عطای شما قادر نیست! بدین جهت؛ من، ذیحق ترین فردی ام که؛ باستانش گدایی شود! و لایق ترین کسی که؛ (بایستی آفریدگان) به سویش تضرع و زاری کنند! پس؛ در آغاز هر مطلب کوچک و بزرگی، بگوئید (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) که در واقع، چنین گفته اید: بر این کار، استعانت و یاری از خدا می طلبم. خدائی که؛ پرستش و بندگی غیر او، جایز نیست! خدائی که دادرس است! هر آن گاه، که از او دادخواهی شود! پذیرا و جواب گو است، هرگاه خوانده شود!.

[رحمن] است! چون؛ با توسعه رزق و روزی، بر ما، رحمت آورد!

[رحیم] است بر ما - در ادیان ما و دنیا و آخرت ما -

خدا، دین را بر ما تخفیف داد! و آن را سبک و آسان گردانید! و او بر ما - با جدایی و تمیز ما از دشمنانش - رحمت آورد!

سپس آن جناب، اظهار نمود که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: هر که را امری که؛ بدان پرداخته، غمگین و محزون کند، آن گاه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بگوید - در حالی که از او، خالصانه برای خدا سر بزند؛ و با جان و دل، باو، روی آورد! - در آن، یکی از دو فایده است: یا رسیدن به نیاز دنیایی او است!

و یا چیزی است که؛ به نزد خدا، برایش مهیا است! و آن چه نزد خدا است، برای مؤمنین، بهتر و پاینده تر است!

و حسن بن علی علیهما السلام افزود که؛ امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: و همانا: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)، آیه ای از فاتحه کتاب است. و این سوره، شامل هفت آیه است. که تمام شدنش به (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) است.

و اضافه نمود که؛ شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: که خدای عزوجل! به من فرمود: ای محمد! (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) (1)

و به (فاتحه کتاب)، منت خاص جداگانه ای بر من نهاد! و آن را مقابل قرآن - که از جلال و عظمت، دریای موج است! - قرار داد. و یقیناً؛ فاتحه کتاب، بزرگ ترین و شریف ترین چیزی است، که در گنج های عرش (الهی!) است. و به راستی؛ خدا، محمد را به آن، ویژگی بخشید! و شرافت و بزرگی داد! و در آن، هیچ یک از پیامبرانش را با او، شریک نگردانید - جز سلیمان - که (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را باو عطا فرمود. آیا نمی بینی که از زبان بلقیس می آورد؟ آن گاه که گفت:

(إِنِّي أُلْقِي إِلَى كِتَابٍ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (2)

1- حجر، آیه 87

2- نعل، آیه 31

زن هار! (ای شنوندگان!) کسی که آن را بخواند، و به دوستی و موالات محمد و آلش - که پاکان روزگارند! - معتقد باشد، و به دستورشان مطیع و منقاد! و به ظاهر و باطنشان مؤمن شود. خدای عزوجل! به هر حرفی از آن، باو، حسنه ای مرحمت کند؛ که هر حسنه، بالاتر و برتر از دنیا و آن چه در او - از انواع مال و منال و خیرات - است. و هر که؛ به خواننده ای [که آن را می خواند] گوش فرا دهد، برایش به اندازه ثلث پاداشی است، که برای خواننده مهیا است! بنا براین؛ بایستی هر یک از شما، در افزایش این خیر و عنایت - که (رایگان) به شما روی آور است - بکوشد. پس؛ برای شما، غنیمتی است (هشدار! که) وقتش منقضی نشود، که در آن صورت، غم و اندوه و ندامت، در دل های شما باقی بماند! درباره (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) امام علیه السلام، فرمود:

مردی حضور امام رضا علیه السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله از (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) مرا آگاه کن تفسیرش چیست؟!

فرمود: پدرم از جدّم، از باقر، از پدرش - زین العابدین - علیهم السلام برایم روایت کرد که: مردی حضور امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! مرا از (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آگاه کن، تفسیرش چیست؟؟

(الْحَمْدُ لِلَّهِ)، آن است که: خداوند، برخی از نعمی را که بندگان ارزانی داشته! سر بسته - به آن ها معرفی کرده است! چون تفصیلاً! شناسائی همه آنان قادر نیستند. زیرا: نعم و عطای او، بیش از آن است که به شماره درآید و شناخته شود! از این رو؛ به آنان فرمود:

[بگوئید حمد و ثناء، ویژه خدا است! بر آن چیزی که بدان وسیله - بر ما - انعام فرمود!] (رَبِّ الْعَالَمِينَ)، یعنی: مالک و صاحب اختیار جهان ها است! [و جهان ها؛ گروه اجتماعات از همه مخلوق - از جماد و حیوان - است]

اما حیوانات: خداوندگار، آن ها را در [ید] توان و قدرتش زیر و زیر می کند! و از روزیش به آن ها می خوراند! و در کنف حمایتش نگهدار! و بر آن ها محیط است! و براساس مصلحتش همه را تدبیر می کند!

و اما جمادات: هم او است که؛ با (دست) قدرتش آن ها را نگه می دارد و آن چه را که بهم پیوند و پیوستگی دارد. از سقوطشان جلوگیری است. و آن چه که؛ در حال انهدام و سقوط است، مانع از اتصال و پیوند آن است! آسمان را حافظ و نگهدار است، که بر زمین، واقع نشود؛ - مگر به اذن و اجازه او - و زمین را حافظ و نگهدار است. که فرو نرود! [جز بفرمان و امر او]. به راستی که: او، به بندگان، حقیقه؛ رأفت و رحمت دارد!

فرمود:

و (رَبِّ الْعَالَمِينَ)، مالک و خالق و روزی رسان آن ها است - از آن جا که می دانند! و از آن جا که نمی دانند! -

پس: روزی، معلوم و تقسیم شده است. فرزند آدم، به هر روش و آئین که می خواهد در دنیا رفتار نماید - در هر حال و موقعیتی که هست - روزی، با و می رسد! تقوی تقوی دار، زیادتش نمی کند! و تبه کاری (فاسق و) فاجر، به کاهش و نقصانش نمی آید. بین بنی آدم و روزیش، پرده ای است! که: روزی، طالب و جویای او است!

تا آن جا که اگر؛ احدی از شما، در طلب روزیش درنگی نماید، روزیش در جست جوی او است! هم چنان که؛ مرگ و میر، به جستجوی وی است!.

أمیر المؤمنین، افزود که؛ آن گاه خدای تعالی! به آنان فرمود: بگوئید؛ حمد و ثناء برای خدا است! بر آن چیزی که بدان وسیله، بر ما انعام فرمود. و بدان وسیله؛ ما را از خیر و عنایتی، قبل از تکون ما - که در کتب و نوشته های اوّل است - یادآوری فرمود.

در این، فرض و ایجایی است بر [محمّد و آل محمّد]، بنابر آن چه که پروردگار، آن وجود محترم و دودمانش را (نسبت به دیگران)، فضیلت و برتری داد و بر شیعیانشان، فرض و واجب است که؛ بآنچه آنان را فضیلت و برتری داد! سپاس گزار او باشند! و آن، بدین جهت است که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که؛ خدا، موسی بن عمران (پیامبرش) را برانگیخت! و رازدار، انتخابش نمود! و دریا را شکافت و بنی اسرائیل را با آن نجات داد! و باو، تورات و ألواح، عطا کرد! (او) منزلت و مقام خود را نزد پروردگار عزّ و جلّ! خویش دید، اظهار نمود:

پروردگارا: تحقیقاً! مرا به کرامتی مشرّف گردانیدی که - پیش از من - هیچ کس را به آن مقام، نرساندی! خدای عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ [محمّد]، نزد من، از تمام فرشتگانم و همه آفریدگانم بالاتر و برتر است!؟

موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ [محمّد]، پیش تو بالاتر و برتر از همه آفریدگان تو است، آیا؛ در [آل] پیامبران، نزد تو، شریف تر و گرامی تر از آل من، وجود دارد؟

خدای تعالی! فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که برتری و فضل [آل محمّد] بر همه آل پیامبران، مانند فضل محمّد است بر جمیع فرستادگان!؟

(موسی) گفت: پروردگارا! پس؛ اگر فضل [آل محمّد]، پیش تو این چنین است. آیا در اصحاب انبیاء - نزد تو - شریف تر و گرامی تر از صحابه من وجود دارد؟

خدا فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری اصحاب [محمّد] بر تمام اصحاب فرستادگان، مانند فضل و برتری [آل محمّد] است بر همه آل پیامبران! و مانند فضل و برتری [محمّد] است بر جمیع فرستادگان!؟

موسی گفت: پروردگارا! پس اگر؛ محمد و آل او و اصحابش، چنان است که توصیف فرمودی! پس آیا؛ امت پیامبران - پیش تو - برتر و بالاتر از امت من وجود دارد؟ (و حال آن که ؛) ابر آسمان را بر آن داشتی، که

بر امت من، سایه افکند! و [منّ و سلوی] بر آنان نازل فرمودی! و برایشان دریا را شکافتی!؟ خدای تعالی؛ فرمود: ای موسی! آیا ندانستی که؛ فضل و برتری امت [محمّد] بر تمام امت ها، مانند فضل و برتری من است بر همه آفریدگانم!

موسی گفت: پروردگارا! ای کاش! آن ها را می دیدم! در این هنگام، خدای عزّ و جلّ! باو وحی (و الهام) کرد: ای موسی! یقیناً! تو، آن ها را هرگز نخواهی دید! الآن وقت ظهورشان نیست. اما؛ [در بهشت] در آینده، آن ها را می بینی! - در بهشت عدن و فردوس برین! - به پیش گاه محمّدانند! در نعیم آن، به گردش و تفرّج گوناگون می پردازند! و در خیر و برکاتش مباحات و افتخار می کنند! آیا؛ دوست داری که؛ سخن و کلام آن ها را به گوشت برسانم!؟

آن گاه؛ پروردگار عزّوجلّ ما! ندا در داد: ای امتِ محمّد! ناگاه تماشاشان با و جواب دادند:

(يَاكَ اللَّهُمَّ لِيَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.) و آن ها در صلب پدران و رحم مادرانشان بودند! امام فرمود: پس؛ خدای تعالی! اجابت آنان را (شعار حج) قرار داد. آن گاه؛ پروردگار عزّوجلّ ما! ندا در داد:

فرمود: زمانی که؛ پیامبر ما - محمد صلی الله علیه وآله - برانگیخته شد، خدای تعالی! گفت: [ای محمد! و آن گاه که امت را ندا به این کرامت دادیم، به جانب طور نبودی! ولیکن؛ رحمتی از پروردگار تو است!]

[رحمن]، همان کسی است که: بروزی بندگانش شدیداً متمایل است! و مواد روزی خود را از آنان ببرد. اگر چه فرمانش نبرد!

امیرالمومنین فرمود:

[رحمن]، همان کسی است که؛ به روزی بندگان شديداً متمایل است! فرمود: و از رحمتِ او است! که چون؛ نیروی بلند شدن و غذا خوردن از کودک، گرفته است! به جای آن، تاب و توان به مادرش داد! و او را به به کودک (خویش) دل سوز و مهربان آفرید! تا به تربیت و پرستاریش قیام کند. و چنان چه؛ (دستِ روزگار)، مادری از مادران را سنگ دل و بی عاطفه پرورید! تربیت و پرستاری طفل (عاجز) را به دیگر مؤمنین، واجب گردانید.

و از آن جا که؛ نیروی تربیت و قیام به مصالح فرزند، از (شالوده وجود) برخی از حیوانات، گرفته شده، آن تاب و توان را در اولاد و فرزندشان جایگزین نمود! که در زاد روزش به پاخیزد! و به دنبال روزی مقدّرش به راه افتد!، امام علیه السلام فرمود: و تفسیر [الرّحمن]، این است: [الرّحمن] که قول خدا است، مشتقّ از رَحِم است. (1) شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خدای عزّوجلّ! فرمود: من، [رحمن] ام، و آن [رَحِم] است. برایش اسمی از اسمم مشتق نمودم، کسی که با آن، رابطه برقرار کرد، (من) با او، رابطه برقرار کردم! و کسی که از او جدا شد. از او جدا شدم!.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: آیا می دانی این [رَحِم] چیست؟ - که هر که با آن، رابطه برقرار نمود، (خدای) رحمن، با او، رابطه برقرار نمود! و هر که از آن، برید! (خدای) رحمن، از او برید! - گفته شد: یا امیر المؤمنین! هر قومی را به این وادار نمود که؛ خویشان و اقوام شان را إکرام و إحترام کنند! و صله رَحِم به جای آورند!

به آن ها فرمود: آیا؛ بر این وامی دارد که؛ با ارحام کافر شان صله رحم کنند؟! و کسی را به عظمت شناسند که خدا، کوچکش شمرده؟! و حال آن که؛ احتقار و کوچک شمردن کفار را بر او واجب کرده است!؟. گفتند: نه، ولی؛ آن ها را به صله ارحام مؤمن شان وادار نموده است.

افزود، که؛ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا؛ برای اتصالشان به پدر و مادر خویش، حقوق ارحام و خویشانشان را واجب ساخت؟ (مخاطب، إظهار نمود: گفتیم: آری، ای برادر رسول خدا. فرمود: در این صورت، آن ها - فقط - حقوق پدران و مادران را درباره آنان، برآورده می سازند. گفتیم: آری! ای برادر رسول خدا.

فرمود: پدر و مادرشان - فقط - آن ها را در دنیا، غذا می دهند و از ناملایمات و مصائبش نکه می دارند! و آن، نعمتی است نابود شونده! و ناملایمی است که از بین می رود! در صورتی که؛ رسول پروردگارشان، به نعمت دائمی - که از بین نرود - سوقشان داد! و از ناملایمی نگهدارشان بود که ابدی است و فناپذیر!.

پس؛ کدام یک از این دو نعمت، عظیم تر است؟ گفتیم: نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، أجلّ و أعظم و بزرگ تر است! فرمود: پس چه گونه جایز باشد که؛ بر ادای حقّ کسی وادار نماید که؛ خدا، حقّش را کوچک شمرده! و

بر آدای حق کسی وادار نکند که؛ خدا، حقش را به بزرگی یاد کرده است!؟

گفتم: آن جایز نیست. فرمود: پس؛ در این صورت، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، عظیم تر از حق پدر و مادر است! و حق رَحِم پیامبر - نیز - بالاتر و عظیم تر از حق رَحِم والدین است. بنابراین! رَحِم رسول خدا صلی الله علیه و آله. بصله و اتصال، سزاوارتر است (و جرم و گناه) قطعش عظیم تر!.

پس؛ وای! و صد وای!! بر کسی که؛ در رسول خدا [قطع رَحِم] کند! و وای! و صد وای! بر کسی که: حرمتش را تعظیم و تکریم نکند! آیا ندانستی: حرمت رَحِم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است؛ و حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، حرمت خدا است!؟ و البتّه! حق خدا، از هر منعم غیر او، عظیم تر است! و یقین بدان! هر مُنعم - جز او - تنها از این حیث، انعام کرده که؛ پروردگارش برای آن، مقدّر او ساخته و او را بدان ترفیق داده است!.

یا ندانستی؛ خدا به موسی بن عمران، چه گفت؟ گفتم: پدر و مادرم فدای شما! باو چه فرمود؟ اظهار داشت که؛ خدای تعالی! فرمود: ای موسی! آیا بکنه این مطلب، پی میبری؟ که رحمت من، تو را تا چه حدّی فرا گرفته؟ موسی گفت: تو، از پدر و مادرم به من مهربان تری!

خدا فرمود: ای موسی! و حقیقت، جز این نیست که؛ به خاطر فضل رحمت من، مادرت به تو رَحِم آورَد! بنابر این؛ منم که او را برفق و مدارایش - بر تو - واداشتم! و قلب او را پاک و پاکیزه نمودم! تا خواب شیرین خویش را برای تربیت و پرورشش رها کند! و اگر؛ با او چنین کاری نمی کردم، با دیگر زنان، یک سان بود.

ای موسی! آیا بکنه این مطلب، پی میبری که؛ بنده ای از بندگانِ مؤمنم برایش خطا و گناهای است، که با آخرین کرانه های آسمان رسد؛ آن ها را برایش می آمرزم و باکی ندارم! (موسی) گفت: پروردگار! چگونه باکی نداری؟! فرمود: برای خصلتِ شریفی که در بنده من است، و من آن را دوست دارم. و او آن است که؛ برادران فقیرِ مؤمنش را دوست دارد! و به آنان سر می زند! و خودش را با آن ها، یکی می داند! و بر آنان تکبر نمی کند. هر گاه؛ چنین فعلی از او سر زد گناهان او را برایش می آمرزم و باکی ندارم!

ای موسی! یقین بدان! که فخر (و عظمت)، ردای من است! و کبریاء و بزرگی، روپوش من! پس؛ هر که: در چیزی که باین دو مربوط است، با من نزاع (و جدال) کند، به آتش خود، عذابش کنم!.

ای موسی! یقین بدان، از بزرگ داشتِ جلال من این است: بنده من - که از حُطام دنیا، بهره ورش ساخته ام - به بنده ای از بندگانِ مؤمنم [که در دنیا، دست او را کوتاه کرده ام،] اِکرام و احترام کند. پس اگر؛ بزرگی و نخوت، بر او ابراز نمود، تحقیقاً بزرگی و عظمتِ جلال مرا، سبک شمرده! و توهین کرده است!.

سپس؛ امیرالمومنین علیه السّلام فرمود:

البتّه رَحِمی که؛ خدا، بنا به فرمایش خود - أنا الرَّحمن - از رحمت خود، مشتق نموده، همان [رَحِم محمّد (صلی الله علیه و آله)] است. و یقین بدان! از اِجلال و تعظیم خدا، اِجلال و تعظیم محمّد (صلی الله علیه و آله) است. و البتّه از اِجلال و تعظیم محمّد (صلی الله علیه و آله)، اِجلال و تعظیم رَحِم محمّد (صلی الله علیه و آله) است. و به راستی! هر مرد و زنِ مؤمن، از شیعیان ما - هم

و - از رَحِم محمد (صلی الله علیه و آله) است. و یقین بدان! که إجلال و تعظیم آن ها، از إجلال و تعظیم محمد (صلی الله علیه و آله) است. پس؛ وای! بر کسی که؛ اندکی از حرمت محمد (صلی الله علیه و آله) را سبک شمارد! و خوشا بر احوال کسی که؛ حرمتش را تعظیم کند! و بزرگش بداند! و رَحِمش را اکرام و احترام کند! و صلة رَحِم به جای آورد! دربارۀ (الرَّحِيم). إمام علیه السَّلام فرمود:

و أما؛ (الرَّحِيم)، معنایش این است که: او به بندگانِ مؤمنش رحیم است. و از رحمت او است که صد رحمت آفرید! از آن، رحمتِ واحدی در خلاق و همهٔ آفریدگان، قرار داد، و به آن، مردم به یک دیگر، رحیم و دل سوزند! و مادر، به فرزندش مهربان! و (از این رو) مادران (در عالم) حیوانات، بر اولادشان گرایش و عطوفت دارند؛ پس؛ آن گاه که روز رستاخیز، فرا رسد [رحمتِ واحد] را به نود و نه بخش دیگر، بیفزاید! و با آن، به امت (جلیل) محمد (صلی الله علیه و آله) رحمت آورد؛ آن گاه؛ دربارۀ کسانی از اهل این ملّت - که برایشان خواهان شفاعت اند - شفیعشان گرداند. تا این که؛ فردی پیش مؤمنِ شیعه می آید و می گوید: شفاعتم کن!

و (او) گوید: چه حَقّی بر من داری؟ می گوید: روزی، تو را آب دادم. - آن چه رخ داده، به یادش آورد - پس: شفاعتش کند، و شفاعتش در او قبول افتد. و دیگری می آید و می گوید: به راستی: بر تو حَقّی دارم! پس؛ شفاعتم کن! می گوید: و حق تو، بر من چیست؟ جواب می دهد: ساعتی در روز گرم، بسایۀ دیوارم پناهنده شدی!

پس؛ شفاعتش کند، و شفاعت دربارۀ او، قبول افتد. و دائماً؛ شفاعت کند! حتّی شفاعتِ او، دربارۀ آشنایان و هم نشینان و هم سایگانش پذیرفته شود. و یقیناً؛ مؤمن، نزد خدا، از آن چه گمان ببرید، گرامی تر است! دربارۀ (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) إمام علیه السَّلام فرمود:

(خدا) بر إقامة روز جزا - که همان روز حساب است - قادر و توانا است. قادر است که آن را از زمان وقوعش جلو بیندازد! و از اوقات بُروزش به تأخیر افکند!

او، در روز جزا - نیز - مالک است. از این رو؛ به حق، داوری کند. کسی که؛ دامنِ خویش به جور و ستم، آلوده است! در آن روز، مالکِ هیچ حکم و داوری نیست؛ [همان گونه که در دنیا، کسی که صاحب اختیار و مالکِ احکام است! ستم کند!].

فرمود: و أمير المؤمنين علیه السَّلام إضافة نمود که: آن، روز حساب است. و فرمود که شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: آیا شما را به زیرک ترین زیرک ها! و أحمق ترین أحمق ها! خبر ندهم؟

گفتند: آری! یا رسول الله!

فرمود: زیرك ترین زیرك ها، کسی است که؛ نفسش را محاسبه کند! و برای آن چه بعد از مرگ است، عمل نماید. و احمق ترین احمق ها کسی است که؛ پیرو هوای نفسش باشد! و آرزوهای پوچ از خدا بخواهد!.. در این هنگام، مردی گفت: یا امیر المؤمنین! و انسان، نفسش را چطور محاسبه کند؟

فرمود: هر گاه؛ (برایش) بامدادی! سپس شام گاه، فرا رسد به نفس خویش مراجعه کند و بگوید: ای نفس؛ به راستی: این روز بر تو سپری شد. هرگز به سوی تو بر نمی گردد! و خدای تعالی درباره اش تو را بازخواست نماید که؛ در چه فانی آتش کردی؟ در آن، چه عملی انجام دادی؟ آیا خدا را بیاد آوردی؟ یا او را ستودیدی؟ آیا؛ حوائج مؤمنی را بر آوردی؟ آیا؛ گرفتاری و بلا را از او برطرف ساختی؟ آیا؛ هنگامی که؛ از تو غایب بود، آبروی او را - در اهل و اولادش - نگهداشتی؟ آیا؛ بد از مرگ، احترام او را در اخلافت رعایت کردی؟ آیا، از غیبت برادر مؤمنی [بفضل و برتری مقامت] صرف نظر کردی؟ آیا؛ مسلمانی را کمک کردی؟ در آن چه کردی؟

و آن چه در کمون وجود او است، بیاد آورد.

پس؛ اگر بیادش آید که از او، خیری سر زده، به حمد و ستایش خدای عزوجل؛ پردازد و به توفیقش، او را به بزرگی یاد کند! و هر گاه نافرمانی و عصیان یا تقصیری به یاد آورد. ذات اقدس الهی را به ترک تکرارش استغفار کند! و با طریق زیر، از نفس خویش، آن را بزدايد:

[تجدید صلوات بر محمد و آل پاک و طاهر او! و پیشنهاد بیعت امیر المومنین صلوات آله علیه، بر نفس خویش! و پذیرفتن برای آن که! و تکرار لعن مبغضین و بدخواهان و دشمنان او و بازدارندگان از حقوقش!]

پس؛ هرگاه چنین فعلی از او سر زد، خدای عزوجل! گفت: با موالات و دوستی با اولیاء و دوستان من، و عداوت و دشمنی ات با دشمنانم، در چیزی از گناهان، با تو مناقشه نکنم!

دربارة (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

امام علیه السلام، اظهار نمود که در خدای تعالی! فرمود: ای آفریدگار! - که در نعمت سرشار (من). غوطه ورید - بگوئید:

[تنها، ترا می پرستم!] ای خدائی که؛ نعمت فراوان و رحمت گوناگون به ما ارزانی داشته ای! با ذلت و کرنش و فروتنی! بدون ریا و شهرت و جاه! - خالصانه! - ترا فرمانبرداریم. [و تنها، از تو، یاری می طلبیم!] بر طاعت و بندگیت - آن چنان که فرمودی - از او کمک می خواهیم. و از دنیای خود، از او نهی کردی، حذر کنیم! و تقوی، پیشه خود سازیم. و از شیطان [که از درگاه مقدّست دور است!] و از جنّ و انس گم راه کننده ی سرکش! و از ستم گران آزار پیشه! به دامن عصمت چنگ زنیم!

فرمود: و از امیر المؤمنین علیه السلام، و از بزرگ شقاوت و بدبختی! سؤال شد. فرمود: مردی که؛ دنیا را به خاطر دنیا، رها نمود! دنیا را از دست داد و زیان کار آخرت شد. و مردی که با ریا مردم، بندگی نمود! و کوشید! و روزه گرفت! او، همان کسی است که از لذّات دنیا، محروم گردید! و رنج و زحمتی گریبان گیرش شد! که هرگاه؛ خالصانه با روی می نمود. سزاوار (پاداش و) توایش بود. پس؛ وارد

آخرت شد در حالی که؛ به گمانش از او - واقعاً؛ - عملی آن چنان سر زده. که با آن، میزانِ عملش را سنگین و وزین می کند! ولی؛ آن را [هباء منثوراً] می یابد!

گفته شد: از مردم، چه کسی پشیمانی و حسرتش از همه زیاده‌تر است؟! فرمود: آن که مالش را در میزانِ دیگری دید؛ و خدا، او را بآن، وارد آتش نمود! و وارش را بآن، داخل بهشت گردانید.

گفته شد؛ این، چه گونه شود؟ فرمود: چنان که برخی از برادران ما، داستان مردی را بیان نمود، که؛ بر او وارد شد در حالی که او. (مرکبش را) می راند. با وگفت:

فلانی! درباره صد هزار (پولی) که در این صندوق است. چه می گوئی؟ گفت: از آن، هرگز زکاتی ندادم! و هرگز صله رَحیمی از آن، به جا نیاوردم! اضافه نمود، گفتم: پس بر چه (أصول) آن را گرد آوردی؟ گفت: بخاطر سخت گیری پادشاه! و عائله فراوان! و ترس فقر و تهیدستی عائله؛ و به علت گرفتاری زمانه! گفت: آن گاه؛ از پیش او نرفت، تا قالب تهی کرد! بعد از آن؛ علی علیه السلام فرمود: الحمد لله؛ که (خدا)، او را از دنیا خارج کرد، در حالی که؛ پست و موهون و ملامت گر بود! به باطلی که جمعش کرد؛ و حقی که منعش کرد! - آن را جمع و نگهداری کرد! و آن را بست و به تحکیم درش پرداخت! در آن، بیابان و سرزمین های بی آب و علف؛ و گردابِ دریاها را پیمود!

ای (بشر) واقف و آگاه! به نیرنگ و خدعه می ردا! - آن چنان که رفیق دیروز، پرداخت! - یقین؛ روز رستاخیز، اندوه و پشیمانی فردی، از همه بیش تر است که؛ مالش را در میزان دیگری دید! خدای عزوجل! این [بدارانی]، وارد بهشت کند! و آن را به [نداری]، وارد آتش!

إمام صادق علیه السلام فرمود: و روز قیامت، از این پشیمان تر مردی است که؛ مالی فراوان با ترس و هراس! و زحمت زیاد و روی آور شدن خطرات! گردآوری نمود، آن گاه مالش را در صدقات و خیرات و مبرات. فانی کرد! و نیرو و جوانیش را در عبادات و قُرَبات از دست داد! و او، با این حال، برای علی بن ابیطالب علیه السلام، فضیلت و حَقش را تشخیص ندهد! و برای او، موقعیت و محلش را در اسلام نشناسد! و فردی را که: یک دهم و یک صدم از فضائل او را دارا نیست، بالاتر و برتر از آن جناب بداند!، بر حجج و دلائل، آگاه می شود. اما؛ روی آن، تأمل نمی کند! به آیات و اخبار، علیه او، احتجاج می شود! در عین حال، زیر بار نمی رود! جز این که به گمراهیش ادامه دهد و سرسختی کند. پس: آن، از هر پشیمانی و حسرت، عظیم تر است!، به روز قیامت در آید، و حال آن که: صدقاتش - فی المثل - همانندِ افعی، مقابلش نمودار می شوند که او را نیش بزنند! و عبادات و صلواتش همانندِ فرشتگانِ مَوکَلِ آتش، در پی او باشند! تا بگونه خاصی! او را بدوزخ افکنند!

(در این حال) می گوید: ای وای بر من! آیا از نمازگزاران نبود؟! آیا از زکات پردازان نبودم؟! آیا نسبت به ناموس و مال مردم، از پاک دامنان نبودم؟! پس؛ چرا باین مصیبتِ عظمی گرفتار شدم!؟

به او گفته شود: ای بدبخت! آن چه عمل کردی. به تو سود نبخشید، و تحقیقاً؛ بزرگ ترین فرائض و واجبات را

- بعد از توحید خدای تعالی! و ایمان به نبوت محمد [رسول الله] (صلی الله علیه و آله) - ضایع کردی! از معرفت حق علی [ولی الله] آن چه؛ لازم و ضروری بود. از بین بردی! بامامت و پیشوائی دشمن خدا [که خدا، بر تو حرام نمود] اقدام کردی و ملتزم شدی! و اگر؛ به جای این رفتار و اعمال، طاعت و عبادت روزگار - از آغاز تا فرجامش - برای تو بود! و به جای صدقات و خیرات، تمام اموال دنیا را صدقه می دادی! [بلکه؛ بگنجایش زمین، طلا اتفاق می کردی!] تماماً؛ جز این که از رحمت خدا، ترا دور سازد، چیز دیگری نبود! و جز این که؛ ترا بخشم خدا، نزدیک کند، اثری نی!

امام حسن (عسکری) علیه السلام فرمود: أمير المؤمنين عليه السلام، از قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اظهار داشت که خدای تعالی! فرمود: بگوئید: (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)

(یعنی:) بر طاعت و بندگی ات (تنها از تو کمک می خواهیم!) و در کنار زدن حيله و شر دشمنان (ای خدا! تنها، از تو کمک می جوئیم!) و آن چه بفرومائی! امر، امر تو است!

و آن حضرت (صلی الله علیه و آله)، از جبرئیل، از طرف خدای عزوجل! فرمود: ای بندگان من! تمام شما، گم راهید؟ جز کسی که هدایتش کردم. پس؛ از من، راهنمایی و هدایت، درخواست کنید، تا شما را هدایت کنم! و تمام شما، فقیرید! جز کسی که بی نیازش کردم. پس؛ از من، بی نیازی و غنا، درخواست کنید، تا روزی و روزتان دهم. و تمام شما، گنهکارید! جز آن که آمرزش و گذشتم را نصیبش کردم، پس؛ از من، مغفرت و آمرزش بخواهید! تا شما را بیامرزم. و هر که بداند که من، با آمرزش و مغفرت، دارای توان و قدرتم! و او، بتوان و قدرتم مغفرت و آمرزش بخواهد، او را می آمرزم و باکی ندارم!

و اگر به راستی! اول و آخر شما و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما، هیچ تر و خشکی نماند، جز این که؛ بر پاک و نظیف کردن دل بنده ای از بندگانم اجتماع کنند، در ملک و سلطنتم به اندازه پر مگسی نیفزایند! و اگر به راستی! اول و آخر شما، و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما هیچ تر و خشکی نماند، جز این که؛ بر آلوده و بدبخت کردن دل بنده ای از بندگانم اجتماع کنند، از ملک و سلطنتم به اندازه پر مگسی نگاهند! و اگر به راستی! اول و آخر شما و زنده و مرده شما، (خلاصه)، از شما، هیچ تر و خشکی نماند، جز این که؛ اجتماع کنند، و هر یک از آن ها، آن چه بخواهد و به ذهنش برسد، تمنا و آرزو کند، با و عطا کنم! آن در ملک و سلطنتم نمودی ندارد! هم چنان که اگر؛ یکی از شما، بر لب دریا گذر کند، و در آن، سوزنی فرو برد؛ آن گاه؛ بیرون آورد. و این، بدان جهت است که؛ من جواد و بخشنده ام؛ با عزت و مجدم! بی نیاز و با محبت! عطا می است و عذابم

کلامی پس آن گاه که چیزی اراده نمودم جز این نیست که باو می گویم باش بلادرنگ میباش ای بندگان من برترین و بزرگ ترین بندگی و طاعات را بجا آورید تا این که بتسامح و مدارا، با شما رفتار کنم گرچه در ماسوای آن کوتاه آمدید و بزرگترین و زشت ترین معاصی را رها کنید تا در ارتکاب گناهان ما عداى آن با شما مناقشه نکنم البته؛ بزرگترین طاعات و بندگی توحید من و تصدیق پیامبر من و تسلیم بوصی او است و آن علی بن ابیطالب و پیشوایان پاک نسل او صلوات الله علیهم است و البته بزرگترین معاصی نزد من کفر و ناسپاسی بمن و پیامبر من و جدائی و مخالفت ولی محمد است یعنی علی بن ابی طالب و اولیاء بعد از او - پس اگر خواستید در [منظر اعلی!] و بالاترین، شرف نزد من باشید نایستی؛ هیچ یک از بندگان من

نزد شما از محمد و بعدش علی - برادر او - آن گاه فرزندان شان [که به کار و امور بندگانم قائم اند!] ممتازتر و برتر باشد. به راستی؛ هر که عقیده اش چنین باشد، او را از شریف ترین پادشاهان بهشتم قرار دهم.

و بدانید که؛ مبعوض ترین آفریده برای من، کسی است که؛ به من تمثل و همانندی ابراز کند! و مدعی ربوبیتم شود! و بعد از او، می خوض تریشان برای من، کسی است که؛ همانندی و تمثل به محمد، اظهار نماید! و با نبوتش، نزاع و درگیری داشته باشد! و ادعای نبوت کند! و بعد از او مبعوض تریشان برای من، کسی است که؛ تمثل و همانندی به جانشین محمد، نشان دهد! و با شرف و بزرگواری و مقام او، نزاع و جدال کند؛ و جانشینی و مقام او را مدعی گردد! و بعد از این ها - که متعرض - خط من اند! و مدعی اند! - آن چه را که مدعی اند! - مبعوض ترین شان برای من، کسانی اند که؛ مددکار و معاون آن ها محسوبند! و مبعوض ترین آفریده، برای من، بعد از این ها کسانی اند که؛ به رفتار و کردار آن ها راضی اند؛ گرچه مددکارشان نباشند.

و هم چنین؛ محبوب ترین آفریده، برای من، افراد پایدار و قائمین به حق من اند. و برتر و افضلشان نزد من، و گرامی تریشان بر من، [محمد]، سرور مخلوقات است. و گرامی ترین و افضلشان بر من، پس از وی، برادر (محمد) مصطفی - علی مرتضی - است. آن گاه؛ بعد از او، از افراد پایدار و قائمین به عدل و داد [از ائمه امان حق و حقیقت] اند. و افضل مردم، بعد از آن ها کسانی اند که؛ آن ها را بر حق مسلم شان، یاری و مدد کردند. و بعد از آن ها، محبوب ترین آفریده - نزد من کسی است که؛ به آن ها محبت ورزد و به دشمنان شان بغض و عداوت! [اگر چه؛ یاری و مدد ائمه امان برایش امکان نداشته باشد؟]

درباره (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) امام علیه السلام فرمود: در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) می گویم: بر ما، توفیقت را ادامه بده! آن چنان که در روزگار، پیشینمان تو را اطاعت کردیم! تا هم چنان به روزگار آینده، خود تو را اطاعت کنیم!

(الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، خود دو صراط است: راهی در دنیا و راهی در آخرت، و اما؛ راه مستقیم دنیا؛ همان کوتاهی از غلو و از بین بردن تقصیر است؛ و (شخص)، آن چنان پایداری و استقامت ورزد که؛ به چیزی از باطل، گرایش پیدا نکند. و راه دیگر؛ راه مؤمنین به بهشت است! که خود (راهی است) مستقیم - از بهشت به آتش و غیر آتش عدول نکنند - جز راه بهشت (راه دیگری نپویند)!

و امام صادق علیه السلام در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) فرمود:

می گویم ما را به صراط مستقیم، ارشاد فرما! یعنی: به لزوم و پیوستگی راهی که به دوستی و حب تو، منجر شود؛ و به (سرای جاودان) بهشت و (رضوان) برساند! و مانع پیروی هوی و هوس ما گردد؛ [که اگر پیروی کنیم، پوچ و نابود شویم!] و مانع از اتخاذ آراء (شخصی) ما گردد! [که اگر اتخاذ کنیم، به هلاکت رسیم!]

آن گاه فرمود: البته! هر که؛ پیرو هوایش شد؛ و برای خویش، با دیده إعجاب نگریست؛ همانند مردی است که؛ شنیدم [مردم پست؛] او را به بزرگی یاد می کنند و وصفش می نمایند. مایل دیدار او شدم به نحوی که مرا نشناسد، تا مقدار و منزلتش را بینم، با این حساب، او را در موضع و محلی دیدم که گروهی از مردم پست! (هم چنان) به گردش حلقه زده اند. پنهان و مخفی از آن ها ایستادم. با و ایشان - با پوشش نقاب نگاه می کردم همواره با مکر و حيله با آن ها رفتار می نمود تا این که؛ راهی مخالف راه دیگران، پیش گرفت! و از آنان، جدا شد

و به راه قبلی برنگشت. و عامه مردم، به دنبال حوائج خود پراکنده شدند. و من، در پی اش راه افتادم. چیزی نگذشت که به نانوائی، گذر نمود و غافلگیرش کرد! و از دکاش دو قرص نان، به دزدی برداشت! . از او، در شگفت آمدم! سپس با خود گفتم؛ شاید با همدیگر، حساب و معامله ای دارند. آن گاه؛ بعد از این جریان، به صاحب اناری گذر نمود. و پیوسته مراقب بود، تا غافل گیرش کرد! و از پیش او، به اندازه حاجتش به دزدی برداشت! سپس؛ دائماً! او را دنبال کردم، تا به مریضی گذر نمود، و دو قرص نان و دو انار را پیش او نهاد و رفت، و دنبالش کردم. تا این که؛ در بقعه و مکانی از صحرا مستقر شد. با و گفتم: ای بنده خدا! حقیقت این است که؛ تعریف و خوبی تو را شنیدم و دیدار تو را مایل شدم؛ نتیجه؛ تو را ملاقات کردم. اما؛ از تو چیزی مشاهده کردم. که فکر و ذهنم را مشغول ساخت. آن را از تو می پرسم تا خاطرم آسوده شود.

گفت: چیست؟ گفتم که؛ دیدم به نانوائی، گذر نمودی! و از او، دو قرص نان دزدیدی؛ آن گاه، به صاحب آثاری مرور کردی. و از او، دو انار دزدیدی!

امام فرمود: که؛ او - قبل از هر چیز - به من گفت: تو کیستی؟

با و گفتم: مردی از اولاد آدم - از امت محمد (صلی الله علیه و آله) - به من گفت: از چه کسانی؟ گفتم: مردی از اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله). گفت: شهت کجا است؟ گفتم: مدینه. گفت: شاید تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستی؟! گفتم: آری!

گفت: با جهل و نادانی ات به چیزی که بآن مشرف شدی! و این که علم و دانش جد و پدرت را رها کردی. شرف جد و تبار تو، برای بی فایده است؟ چون؛ نبایستی، آن چه را که حمد و ثنای آن و ستایش فاعل آن، واجب است. منکر شوی!

گفتم: آن چیست؟ گفت: قرآن - کتاب خدا - گفتم: و آن چه از قرآن که باو جاهلم چیست؟! گفت: فرمایش خدای عز و جل (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا) (1)

همانا من: وقتی که دو قرص نان، دزدیدم دو [سینه] بود. و زمانی که؛ دو انار دزدی-دم، دو [سینه]. این (روی هم) چهار [سینه]. و چون، هر یک از آن ها را صدقه دادم، چهل [حسنه] شد! و از چهل حسنه، در ازاء چهار سینه چهار، حسنه کم کن! سی و شش حسنه، باقی ماند!

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! تو، به کتاب خدا جاهلی؛ آیا: گفتار خدا را نشنیدی که فرمود: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ

ص: 140

یقیناً تو؛ وقتی که دو قرص نان دزدیدی، دو سینه بود، و چون؛ دو انار دزدیدی. دو سینه! چون؛ بدون امر صاحبشان به غیر صاحبشان دادی، جز این نیست که؛ چهار سینه بچهار سینه افزودی! و چهل حسنه به چهار سینه نیفزودی! پس؛ شروع کرد به نگاه کردن من! که رهائش کردم و برگشتم!

امام صادق علیه السلام فرمود: به مانند این تأویل زشت جاهلانه دور از حریم حق، گم راه می شوند! و گم راه می کنند! و این، تأویل (و توجیه) معاویه است - که آن چه لایق او است، بر او باد! - او، زمانی که به قتل عمار یاسر رحمة الله علیه، پرداخت! لرزه بر اندام گروه کثیری افتاد! و گفتند؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«عمار را، گروه تجاوز کار می کشد!» در این لحظه، [عمرو عاص]، بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! مردم، به هیجان و اضطراب در آمده اند!

گفت: برای چه؟! گفت: بخاطر کشتن عمار یاسر! آیا چنین نیست که واقعاً رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «عمار را گروه تجاوز کار می کشد!

معاویه با و گفت: در سخت کوتاه آمدی! آیا؛ ما او را کشتیم؟! جز این نیست که؛ علی بن ابیطالب - هنگامی که؛ او را بین سرنیزه های ما افکند - او را کشت!

این مطلب، به (گوش) علی رسید، فرمود: پس؛ در این صورت، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است که؛ حمزه را کشت! - هنگامی که او را بین سرنیزه های مشرکین افکند! -

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسانی که؛ آن ها چنانند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«این دانش را دادگران هر نسلی حامل اند، که؛ تحریف خودسران و غالیان! و ادّعیای دروغ پوچ گرایان! و تأویل جاهلان را از آن، دور سازند!»

در این لحظه، مردی به آن جناب گفت: یا بن رسول الله! من بواسطه بدنم از یاری شما عاجزم! و جز بیزاری از دشمنان شما! و لعن آن ها را مالک نیستم! پس؛ حال من چه گونه است؟

امام صادق علیه السلام با و فرمود: پدرم از پدرش از جدّش حدیث نمود که، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که؛ از یاری ما - اهل بیت - عاجز و ناتوان شد! و در نهان و خلوت های خویش بلعن دشمنان ما پرداخت، صدای او را خدا، بجمیع فرشتگان - از زمین تا عرش الهی - رسانید! و هر زمان که؛ این مرد، دشمنان ما را لعن خاصّی نمود، او را (فرشتگان)، باری و مساعدت کردند؛ و بلعن هر که مشغول است (آنان

نیز) لعنش کردند! آن گاه؛ به ثنای این (مرد الهی) پرداختند و گفتند:

بارالها! بر این بنده خود، صلوات (وسلام) بفرست! بنده ای که؛ آن چه در امکانش بود (در راه تو) بخشید! و اگر بیش از آن، توانایی داشت، انجام می داد.

در این هنگام از جانب خدای عزوجل ندانی فرا رسد که حقیقه؛ دعای شما را دوست داشتیم! و ندایتان را شنیدم! و بر روح وی - در روح ها - صلوات (وسلام) فرستادم! و او را نزد خودم از اخبار و برگزیدگان و پاکیزگان قرار دادم!

درباره (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)

إمام علیه السلام فرمود: (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یعنی؛ بگوئید: ما را به راه کسانی هدایت فرما، که؛ به توفیق دین و طاعت بر آنان نعمت ارزانی داشتی! و آن ها کسانی اند که؛ خدا فرمود:

«وَأَنَّا كَذَبْنَا رَسُولَ رَبِّهِمْ (وای) را فرمان ببرند، هم آن ها با کسانی اند که؛ خدا، بر آنان نعمت، ارزانی داشته! - از پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین - و آنان [از حیث رفاقت] چه خوب (افرادی) اند.» (1)

و این مطلب، عیناً از امیر المؤمنین علیه السلام، بیان شده است. (آن جناب) افزود که؛ آن گاه فرمود: این ها، [إنعام شدگان] بمال و صحت بدن نیستند - اگر چه؛ همه این ها نعمت بارزی از جانب خدا است - آیا نمی بینید که این ها، گاهی کافر یا فاسق اند؟! پس؛ ترغیب و تحریک نشدید که در دعا بخواهید که؛ بر آنان رهنمون گردید؛ فقط مأمور شدید که بخواهید: به راه کسانی رهنمون شوید که؛ بر آنان نعمت [ایمان بخدا، و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، و ولایت محمد و آل طیب و طاهر او، و أصحاب نیک و برگزیده اش] ارزانی گشته است! و تقیه خوب (از در گاهش بخواهید) که بدان وسیله از شرّ بندگان خدا و شرّ زندیق ها [بدوران دشمنان خدا از کفرشان] سالم و در امان باشید؛ (تقیّه ای) که با آن، مدارا کنید! و بازار خود و مؤمنین، تحریک شان نکنید! (و مأمور شدید که؛) شناسائی و معرفت حقوق برادران مؤمن را (بخواهید).

پس؛ حقیقت اینست که؛ هیچ بنده و کنیزی نیست که موالی محمد و آل محمد و یاران آن جناب باشد و با دشمنانشان دشمنی کند، مگر این که؛ حقیقه! جایگاه امن و سیر محکمی از عذاب خدا اتخاذ کرده است! و هیچ بنده و کنیزی نیست که؛ با بندگان خدا، به بهترین نوع، سازش و مدارا کرد - در حالی که؛ با آن، در باطلی داخل نشد و از حقّی خارج نگشت - مگر این که؛ خدا نفسش را تسبیح! و عملش را پاک و پاکیزه قرار داد! و باو بصیرتی بر کتمان سرّما و تحمّل خشم و غیظ [بر آن چه از دشمنان ما می شنود] عطا کرد! و با و، ثواب کسی را داد که؛ در راه خدا بخونش غلطان است!

و بنده ای نیست که؛ حقوق برادرانش را به عهده گرفت! و با جدّو جهد خود، حقشان را ایفا کرد! و آن چه در امکانش بود، داد! و از آنان، به گذشت و عفویشان راضی شد! و کنجکاوی آن ها را رها نمود! و از (اشتباه و) لعزش آن ها - هر چه هست - درگذشت! مگر این که؛ خدای عزوجل! روز قیامت، باو فرمود:

ص: 142

ای بنده من! حقوق برادرانت را ادا کردی، و در آن چه به نفع تو بود، باستقصا و کنجکاوی آن ها نپرداختی، و من بخشنده تر و کریم تر و سزاوارترم به آن چه تو از باب کرم و مسامحه رفتار نمودی! و من، امروز، بر آن حقی که ترا وعده دادم، رفتار کنم و از رحمت و فضل بی کرانم بر تو افزون کنم! و در کوتاهیت به برخی از حقوقم بر تو کنجکاوی نکنم!

(امام) فرمود: آن گاه؛ ویرا به محمد و آل و اصحابش ملحق کند؛ و او را از شیعیان برگزیده آنان قرار دهد! سپس (آن جناب) افزود که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، روزی یکی از صحابه خود فرمود: ای بنده خدا؛ در راه خدا، محبت و دوستی کن. و در راه خدا، بغض و کینه ورز. و در راه خدا، موالات کن. و در راه خدا، دشمنی کن حقیقت اینست که؛ راهی به [ولایت خدا] جز بآن طریق، امکان ندارد. و هیچ کس طعم ایمان را نیابد، تا چنین شود! - اگر چه؛ نماز و روزه اش فراوان باشد - و تحقیقاً؛ برادری مردم، امروزه، اکثرش در (باره) دنیا است! بر این اساس، به یک دیگر، اظهار دوستی کنند! و بر این اساس بهم دیگر، خشم و کینه ورزند. و آن، چیزی از خدا، بی نیازشان نکند!.

در این هنگام؛ مرد (صحابی) گفت: یا رسول الله! برایم چه گونه می شود که بدانم؛ یقیناً و حتماً؛ در راه خدا، موالات و دشمنی ابراز نمودم؟! و ولی خدا کیست؟ تا موالی او باشم؟! و دشمن خدا کیست؟ تا با و دشمنی ورزم!؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، به علی بن ابیطالب علیه السلام اشاره نمود و فرمود: آیا؛ این را می بینی؟! گفت: آری.

فرمود: ولی این، ولی خدا است، پس موالی او باش! و دشمن این، دشمن خدا است، پس با او دشمنی کن! و با ولی این، موالات کن! اگر چه به راستی؛ او، قاتل پدر و فرزند تو است! و با دشمن این، دشمنی کن! اگر چه به راستی؛ او، پدر و فرزند تو است!.

درباره (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ)

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

خدا به بندگانش فرمان داد که؛ راه [انعام شدگان] را از او، درخواست کنند! و (گروه ممتاز انعام شده). همان پیامبران و صدیقین و شهداء و شایستگان اند.

و (دستور فرمود) که؛ از راه غضب شدگان، (دوری کنند و) پناهندگی بخواهند. و (گروه غضب شده) همان یهوداند که خدا، درباره آن ها فرمود:

«آیا؛ شما را به بدتر از آن - از حیث پاداش و جزا - نزد خدا، آگاه کنم؟! کسی (بدترین جزاء پاداش او است) که؛ خداوند، او را از در خویش رانده! و بر او، خشم و غضب کرده است!..» (1)

و (دستور فرمود:) از طریق گم راهان (دوری کنند و) از او، پناهندگی بخواهند. و آن ها، کسانی اند که؛

ص: 143

خدا، درباره آنان فرمود:

«بگو: ای اهل کتاب؛ در دین تان - به ناحق - غلو نکنید! و از هوای نفس گروهی که قطعاً پیش از این، گم راه شدند! و (مردم) زیادی را گم راه کردند! و از میان راه راست، بدور افتادند! تبعیت نکنید!..» (1)

و (این گروه) همان مسیحیان اند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هر که، به خدا کافر شد، او کسی است که بر او غضب شده! و از راه خدای عزوجل! گم راه گشته! و حضرت رضا علیه السلام فرمود این چنین است.

و در آن افزود: و هر که؛ در عبودیت و بندگی، از امیر المؤمنین، تجاوز کند، و در زمره کسانی است که؛ بر آن ها غضب شده! و جزو گم راهان است!.

تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، صفحه 9 تا 24، و مرحوم مجلسی، آن را در بحار [جلد 92 : 240 تا 257] با اندک اختلافی - در لفظ - آورده است.

ص: 144

1- (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْدَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ) مانده، آیه

تفسیر فاتحه الكتاب در نامه امیر المؤمنین علیه السلام به پادشاه روم

از کتاب [إرشاد القلوب] در آن چه امیر المؤمنین علیه السلام، به پادشاه روم نوشت - هنگامی که از آن حضرت، از تفسیر فاتحه الكتاب پرسید -

باو نوشت: اما بعد؛ به راستی! من، خدا را ستایش می کنم! خدائی که؛ جز او معبودی نیست! تا آفریدگان، واله و شیدای او گردند!

(خدائی که:) دانای رازهای نهان است! و نازل کننده برکات آسمان! «هر که را، خدا، هادی و رهنمون شود! گم راه کننده ای برایش نیست. و هر که را، خدا، گم راه کند! هدایت کننده ای برایش نیست.»

نامه ات رسید و عمر بن الخطّاب، آن را به من داد، خواندم. و اما؛ سؤال تو، از نام «الله» تعالی! در واقع، او، نامی است، که در آن، شفای هر دردی است! و یار هر درمان!

و اما؛ (الرّحمن): همان، پناه و پناهندگی است! برای تمام کسانی که؛ باو ایمان آوردند. و او، نامی است که؛ غیر (خدای) رحمن - تبارک و تعالی! - احدی باین اسم، نامیده نشده.

و اما؛ (الرّحیم): کسی که نافرمان شد! و بازگشت! و ایمان آورد! و عمل صالحی به جای آورد! از رحمت و مهربانیش بهره ور شد.

و اما؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) آن، تنائی است از ما، به پروردگار ما - تبارک و تعالی! - بخاطر آن چه بر ما نعمت، ارزانی داشت!

و اما؛ (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ): در حقیقت؛ او روز رستاخیز، مالک سرنوشت خلاق است! و هر که در دنیا، از شک و تردیدش اثری به جای مانده! یا سخت به گردن کشی پرداخته! (چنین فردی را) با آتش افکند! و از (رنج و) عذاب خدای عزّوجلّ! برایش گریز و امتناعی نیست! و هر که در دنیا، جبین گرنش و فروتنی! بر آستان او سائیده! و بر این او خصلت بندگی، رنگ دوام و حفاظت داده است. به رحمت بی کرانش او را در بهشت برین. جای دهد!

و اما؛ (إِيَّاكَ نَعْبُدُ):

به راستی؛ ما خدا را می پرستیم، و با او، چیزی را شریک نمی دانیم!

و اما؛ (وَإِنَّكَ لَنَسَّ تَعِينُ) : البته؛ ما علیه شیطان - که رانده درگاه خدا است! - از خدای عزوجل! یاری و کمک می طلبیم! تا آن چنان که شما را گم راه نمود، ما را گم راه نکند!

و اما؛ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) : آن، طریق واضح و روشن است. هر که در این دنیا، عمل صالحی انجام داد، البته! او بر راهی است که؛ به سوی بهشت (برین!) می پیماید!

و اما؛ (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) : همان نعمتی است که؛ خدای عزوجل! آن را بر کسانی که پیش از ما بودند - از پیامبران و صدیقین - ارزانی داشت. بدین جهت؛ از خدا، [که پروردگار ما است!] درخواست می کنیم، آن چنان که بر آنان، نعمت (خویش) ارزانی داشت، بر ما (نیز) انعام فرماید.

و اما؛ (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ) : آنان یهودند، که نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی، مبدل ساختند! در نتیجه؛ بر آنان خشم و غضب کرد! و از آن ها، خنزیر و میمون ها قرار داد. پس؛ ما، از خدا درخواست می کنیم، آن چنان که خشم و غضب بر آن ها کرد. (هیچ گاه؛) بر ما، خشم و غضب، روا ندارد.

و اما؛ (وَلَا الضَّالِّينَ) . تو و امثال تو- ای پرستنده صلیب کثیف و آلوده! - بعد از عیسی بن مریم، گم راه شدید! پس؛ ما، از خدا [که پروردگار ما است!] درخواست می کنیم؛ تا آن چنان که شما گم راه شدید، ما را گم راه نسازد.

بحار، جلد 92 : 260 تا 261.

امیر المؤمنین علیه السلام؛ همان صراط مستقیم است!

مرّی و استاد ما، پدر بزرگ وارم - که روانش شاد! و تربتش پاک باد! - در بحث خویش، استدلال بآیاتی نمود، که در آن ها [صراط مستقیم]، وارد است. و فرمود:

«البتّه؛ این آیات (قرآن، در این ویژگی است که) در آن ها، روایات فراوانی آمده که مراد از [صراط مستقیم]، همان امیر المؤمنین علیه السلام است»

و این جا، برای توضیح، برخی از روایاتی که در این آیات، رسیده، نگاشته می شود:

1- (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (1)

ابن شهر آشوب، در [المناقب]، جلد 3 : 73 از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، بیان نموده که؛ در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) فرمودند:

«دین خدا است، که آن را جبرئیل (آمین)، بر محمد، نازل کرد. (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، یعنی: به اسلام و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، هدایت شان کردی! و بر آنان غضب نفرمودی! و گم راه نشدند!»

(الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ)، یهود و نصاری و (مردمان) شکاک اند! - که امامت امیر المؤمنین را نمی شناسند - و از امامت علی بن ابیطالب، [گم راهاند].

و در جلد 3 : 74 آورده که؛ حسن گفت:

«ابن مسعود، بیرون آمد و بموعظه مردم پرداخت! مردی بلند شد و گفت: ای ابو عبد الرحمن! صراط مستقیم کجا است؟! گفت: صراط مستقیم، طرفش در بهشت، و ناحیه اش نزد [محمد و علی]، و هر دو کنارش دعوت کنندگان اند!»

پس؛ کسی که؛ جاده، برایش استقامت یافت، به محمد در آمد! (و او را در یافت!) و هر که؛ از جاده منحرف شد پیرو دعوت کنندگان گردید.»

و شیخ صدوق در [معانی الأخبار] صفحه 32 آورده که: «مرحوم پدرم گفت: محمد بن أحمد بن علی بن صلت، از عبد الله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از کسی که یادآور شد، از عبید الله بن حلبی، بر ما روایت نمود که؛ امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 147

صراط مستقیم، امیر المؤمنین - علیّ امیر المؤمنین - علیّ - علیه السلام است.»

و از مرحوم صدوق است که: «أحمد بن علیّ بن إبراهیم بن هشام رحمة الله علیه، گفت: پدرم از جَدِّم، از حمّاد بن عیسی بر ما روایت نمود که؛ امام صادق علیه السلام در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) فرمود:

او، امیر المؤمنین علیه السلام و شناسائی و معرفت او است! و دلیلش که او (باید) امیر المؤمنین علیه السلام باشد - بیان خدا است:

(وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ) (1)

و او در [أم الكتاب]. در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، امیر المؤمنین علیه السلام است.» معانی الأخبار: 32 و مرّبی و استاد بزرگ وار ما - پدرم - که روحش شاد و تربتش پاک باد! در کتاب [الغدیر] جلد 2: 311 و 312 آورده و گفته:

«تعلیمی، در [الكشف والبيان] در (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) دارد که؛ مسلم بن حیان گفت: شنیدم [أبو بریده] می گوید:

راه محمّد و آل او است.

و در تفسیر و کیع بن جرّاح، از سفیان ثوری از سدی از اسباط و مجاهد، از عبدالله بن عباس آمده که؛ در بیان (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) گفت: ای گروه بندگان! بگوئید:

ما را به حبّ محمّد و اهل بیت او، ارشاد فرما!

و حموی در [الفراید]، روایتی با سندش از اصبع بن نباته آورده که علی علیه السلام، در این گفتار خدای تعالی: (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِثُونَ) (2) فرمود:

صراط، دو صراط است: راهی در دنیا، و راهی در آخرت. اما؛ راه دنیا، همان علیّ بن ابیطالب است. و اما؛ راه آخرت، همان پل دوزخ است. کسی که راه دنیا را شناخت، بر راه آخرت گذشت.

حدیثی که؛ ابن عدی و دیلمی، روایت کرده اند - چنان که در [الصّواعق] صفحه 111 موجود است - معنی این روایت را واضح و روشن می گرداند، آورده اند که؛ رسول خدا را صلی الله علیه وآله، فرمود: ثابت ترین شما، بر صراط، کسی است که؛ بأهل بیت و أصحابم، بیش از دیگران محبّت و دوستی ورزد!

و شیخ الاسلام حموی در [فراند السمطين] در حدیثی از امام صادق علیه السلام با سندش آورده که؛ او فرمود: [ما، برگزیده خدائیم! و ما راه واضح و صراط مستقیم به سوی خدائیم!]

ص: 148

پس؛ آنان، صراط و راه، به سوی خدایند! بنابراین؛ کسی که با آن ها مستمسک شد - تحقیقاً! - به سوی پروردگارش راهی اتخاذ نمود، چنان که در حدیث ابو سعید در [اشرف النبوة] وارد است. او، با سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده که؛

[من و اهل بیتم درختی در بهشتیم! و شاخه هایش در دنیا است. بنابراین؛ کسی که به ما متمسک شد، به سوی پروردگارش راهی اتخاذ نمود!]. ذخایر العقبی، صفحه 16.

و مرحوم صدوق در [معانی الأخبار] صفحه 35 آورده که: «مرحوم پدرم ما گفت که؛ علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفصل بن عمر، از ثابت ثمالی، از سید العابدین - علی بن الحسین علیهما السلام - روایت کرده که:

بین خدا و حجتش حجابی نیست! پس برای خدا (1) مقابل حجتش پرده ای نیست! ما نیتیم درهای خدا! و ما نیتیم [صراط مستقیم]! و ما نیتیم ظرف علم و دانش و ما نیتیم مترجمین وحیش! و ما نیتیم ارکان توحیدش! و ما نیتیم موضع سر او!»

و از مرحوم صدوق است که: «حسن بن محمد بن سعید هاشمی به ما گفت: که فرات بن ابراهیم کوفی، از محمد بن حسن بن ابراهیم، به ما اظهار داشت که؛ ألوان بن محمد، به ما گفت: حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام، برای ما روایت نمود که:

(صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) در فاتحة الكتاب، یعنی: محمد و فرزندانش صلوات الله علیهم!»

و هم چنین مرحوم صدوق - در امالی: 173 - از پدرش روایت دارد که؛ سعد، از ابن عیسی، از ابن معروف، از حسین بن یزید، از یعقوبی، از عیسی بن عبدالله علوی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن علی - امام باقر - و آن جناب از پدرش، از جدش علیهم السلام می آورد که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، فرمود:

«هر که را خوشایند است که؛ هم چون باد سریع و تند! بر صراط، عبور کند! و بدون حساب به بهشت درآید! بایستی؛ [حب و تولای] علی بن ابیطالب، که ولی و وصی و صاحب و جانشین من، بر اهل و امت من است، در او موجود باشد. و هر که را خوشایند است که؛ با آتش (دوزخ) درآید، پس [ولایت] او را رها کند! و به عزت پروردگارم و جلال او سوگند! که البته! او یقیناً در خدا است! که به غیر او، به خدا راه ورودی نیست! و او یقیناً؛ [صراط مستقیم] است! و او به راستی! کسی است که خدا - روز رستاخیز - از ولایتش می پرسد.»

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ)

این شهر آشوب، در [المناقب، جلد 3 : 72 گفته که؛

«ابراهیم ثقفی در روایتی - که سندش را به ابو برزّه اسلمی - می رساند - آورده که: رسول خدا صلی الله علیه وآله، در آیه (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ) (2) فرمود:

ص: 149

از خدا، درخواست نمودم که آن را برای علی قرار دهد، (خداهم) چنین کرد.» (1) و محمد بن حسن صفار، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن أسباط، از محمد بن فضیل، از أبو حمزه ثمالی روایت کرده که:

«از امام صادق علیه السلام، درباره (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) پرسیدم، فرمود: او، بخدا قسم! [علی] است. او بخدا قسم؛ میزان و صراط است.» (2)

و شیرازی از قتاده، آورده که؛ «حسن بصری، درباره (هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا) می گوید: این، راه علی بن ابیطالب و اولاد او است، که راهی است مستقیم! و دینی است مستقیم! پس؛ آن را پیروی کنید و بآن متمسک شوید. و آن، البته؛ واضح و روشن است؛ در آن پیچ و خمی نیست.» (3)

و از جابر بن عبدالله روایت است که: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، زمانی که اصحابش نزد او بودند - در حالی که با دستش به علی، اشاره نمود - فرمود: این است [صراط مستقیم]! پس؛ او را پیروی کنید.» (4)

و از سعد، روایت است که؛ امام باقر علیه السلام در آیه (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) فرمود: «آل محمد، راهی است که بر آن، دلالت شده است» (5)

شرف الدین نجفی در [تأویل الآيات الباهرة] گفته: «علی بن یوسف بن جبیر، در کتابش [نهج الإیمان] یادآور شده که: صراط مستقیم مستقیم - در این آیه - همان علی بن ابیطالب است.» (6)

و در تفسیر [فرات کوفی] صفحه 43، از محمد بن حسین بن ابراهیم - به طور معنعن (7) - از امام باقر علیه السلام روایت است که:

«أبو برزه به ما گفت: زمانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، با دستش به علی بن ابیطالب، اشاره نمود و فرمود:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) (8) در این هنگام، مردی گفت: آیا چنین نیست که خدا، منظورش - تنها - برتری این صراط (و این اسلام) است بر ما سوای خود؟

ص: 150

1- بحار، جلد 35 : 364 و غایة المرام جلد 1 : 247

2- غایة المرام، جلد 1 : 246 و جلد 2 : 434 و تفسیر برهان، جلد 1 : 563

3- غایة المرام، جلد 2 : 434

4- غایة المرام، جلد 2 : 435 و تفسیر برهان، جلد 1 : 563

5- تفسیر عیاشی، جلد 1 : 384 و بحار، جلد 24 : 14.

6- تفسیر برهان، جلد 1 : 563

7- حدیثی را [معنعن] گویند که در همه سندش لفظ [عن فلان] بیان شده باشد.

8- أنعام، آیه 153

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: این جفای تو است! فلانی!

اما؛ این که: گفتی [برتری اسلام بر ما سواى خود] همین طور است (و حق است). و اما؛ قول خدا: (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) البته؛ آن زمان که، از غزوه اول تبوک، برمی گشتیم، من، به پروردگارم اظهار نمودم!

بار إلهها! البته من، علی را به منزله هارون، نسبت به موسی قرار دادم - جز این که بعد از من، نبوتی برایش نیست - پس؛ سخن مرا تصدیق کن! و وعده مرا عملی ساز! و به قرآن، علی را یاد کن! چنان که به یاد هارون بودی! و البته! یقیناً تو، نامش را در (کتاب خود) قرآن، یادآور شدی!

در این هنگام، آیه ای خواند، و تصدیق حرف مرا نازل فرمود. در نتیجه؛ حسادت اهل قبله - در او - و تکذیب مشرکین، راسخ شد! تا آن جا که؛ در مقام و منزلت علی علیه السلام، شک کردند! از این رو؛ (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) نازل شد، در حالی که؛ او، نزد من نشسته بود.

پس؛ نصیحت او را قبول کنید! و گفتارش را بپذیرید! واقعیت، اینست: هر که مرا سب (و دشنام) گفت، تحقیقاً؛ خدا را سب (و دشنام) گفته! و هر که؛ علی را سب و دشنام گفت، یقیناً؛ مرا، سب و دشنام گفته است.»

و این روایت را مجلسی در بحار، جلد 24 : 14 آورده، و سر آغازش چنین است:

«محمد بن حسن بن ابراهیم - به طور معنعن - از ابو برزه می آورد که گفت،...» و در تفسیر [فرات کوفی] : 44 و بحار جلد 15:24 از جعفر بن محمد فزاری - به طور معنعن - از ابو مالک اسدی، روایت دارد که:

از امام باقر علیه السلام درباره (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ) پرسیدم آن حضرت، دست چپ خود را باز نمود و آن گاه؛ دست دیگرش را در آن، بگرد آورد! آن گاه فرمود: مائیم صراط مستقیم او! پس، پیرویش کنید. و راه های دگر را پیروی ننمائید، که باعث پراکندگی و تفرق شما، از راه او است! - تفرق به چپ و راست! -

آن گاه با دستش خط کشید! تصحیح کننده بحار - در حاشیه نسخه کمپانی - گفته:

«این، اشاره بر این است که: تعدد امامان علیهم السلام با [یک راه] بودن و واحدیت شان منافات ندارد. چون؛ حقیقت نوری و هیاکل معنوی آنان، با هم متحد است. چنان که از خودشان روایت است که: [نور واحد] اند:

- اولشان محمد! و آخرشان محمد! و گلشان محمد است! - و اما کسانی که؛ مقابل آن بزرگ واران قرار دارند، هر یک از آن ها [سبیل] و راهی است جداگانه! که بخویشتن می خواند، سواى دیگران. نتیجه؛ یکی از آن ها به راست می برد و دیگری به چپ! و هر کدامشان خطی است مقابل دیگری (هم چون خطوط متمایز). بدیهی است که؛ دو خط متمایز، محال است یکی به شمار آید! به خلاف دایره، که هر جزئش ممکن است اول و آخر و وسط، به حساب آید. چون؛ دایره، تمام اجزایش شبیه یک دیگر است! و انصاف هر جزئش به صفت جزء دیگر، بلا مانع است! دقت کنید.»

روایتی که شیخ بزرگ وار، محمد بن ابراهیم نعمانی در «کتاب الغیبة» صفحه 85 آورده، بیان فوق را تأیید

می کند. روایت، چنین است:

«علی بن الحسین، به ما خبر داد که؛ محمد بن یحیی عطار - در قم - از محمد بن حسان رازی، از محمد بن محمد بن علی کوفی، از ابراهیم بن محمد بن یوسف، از محمد بن عیسی، از عبدالرزاق بر ما حدیث کرد که؛ زید شحام می گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم؛ کدام یک افضل اند؟ حسن یا حسین؟ فرمود، همانا برتری اول ما، به برتری آخر ما می پیوندد! و برتری آخر ما به برتری اول ما ملحق می شود! (و در نسخه ای چنین است: برتری آخر ما، مانند برتری اول ما است) پس؛ همگی دارای فضل اند. (زید، افزود که:) با و گفتم؛ فدایت شوم! برایم بازتر صحبت کنید، که من - به خدا سوگند! - جز برای طلب حق، از شما سؤال نمی کنم.

فرمود: ما از شجره ای هستیم که؛ خدا ما را از طینت واحدی سرشته! فضل ما از خدا است! و علم ما پیش خدا است! و ما امنای خدائیم بر خلقش! و دعوت کنندگان به دینش! و دربان (و حجاب) بین او و خلقش! ای زید! باز هم بگویم؟

گفتم: آری. فرمود: خلق ما یکی است! و علم ما یکی است! و فضل ما یکی است! و همه ما نزد خدای عزوجل! یکی هستیم.

گفتم: از تعداد خودتان مرا با خبر سازید. فرمود: ما، در آغاز آفرین شمان دوازده نفر بودیم - این چنین - در اطراف عرش پروردگارمان جلّ و عزّا.. اول ما محمد است؛ و اوسط ما محمد است! و آخر ما محمد است!»

و در تفسیر [فرات کوفی]: 41 و بحار، جلد 24: 15 از جعفر بن محمد فزاری - به طور معنعن - از حمران، روایت است که:

«شنیدم امام باقر علیه السلام، در آیه (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ) فرمود: علی بن ابی طالب و ائمه - از فرزندان فاطمه - همان صراط خداوند اند! پس هر که؛ از آن ها بپا کند، طرق (دیگر) را پیموده است!»

3- (لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ) (1)

عیاشی در تفسیرش - جلد 2: 9 - از ابو بصیر، آورده که امام صادق علیه السلام فرمود:

«صراطی که ابلیس، در آیه (لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ) گفت، همان علی علیه السلام است.»

و این حدیث را سیّد بحرانی، در تفسیر برهان، جلد 2: 5 و مولی محسن کاشانی، در تفسیر صافی، جلد 1: 568 آورده اند.

ص: 152

4- (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1)

از جعفر بن أحمد، از عبد الکریم بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، روایت است در این که؛ خدا، به پیامبرش فرمود: (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا) (2)

«یعنی؛ علی را، و علی همان نور است.» و فرمود:

«در این گفتار خدا: [هر که از بندگانمان را بخواهیم، بآن هدایت می کنیم] (3) علی، منظور است هر که از

خلقش که هدایت شد، با و هدایت شد! و خدا به پیامبرش فرمود: [وَالْبَتَّةَ؛ حتماً تو ابصاراً مستقیم، هدایت می کنی.] (4)

یعنی: البتة، حتماً تو! به [ولایت علی] فرمان می دهی! و بآن دعوت می کنی! و علی، همان [صراط مستقیم] است. صراط خدا (5) یعنی: علی (6)

و از محمد بن همام، از سعید بن محمد، از عباد بن یعقوب، از عبدالله بن هبش، از صلت بن حرّ، روایت است که:

«با زید بن علی نشسته بودم و (این آیه را) خواند: (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

گفت: قسم پیروردگار کعبه! مردم، به سوی علی صلوات الله علیه، هدایت شدند. از او گم راه شد، هر که گم راه شد! و با و هدایت جست، هر که هدایت جست! (7)

و صفّار، از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی. از حسن بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده که امام باقر علیه السلام، در این آیه: [البتة، حتماً تو! به صراط مستقیم، هدایت می کنی]

فرمود: «البتة، حتماً تو، به [ولایت علی] فرمان می دهی! و بآن، دعوت می کنی و او، صراط مستقیم است» (8)

5- (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) (9)

سعد بن عبدالله گفت:

ص: 153

1- شوری، آیه 52

2- شوری، آیه 52

3- (نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) شوری، آیه 52

4- (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) شوری آیه 52

5- (صراط الله) شوری، آیه 53

6- تفسیر قمی: 606 و بحار، جلد 35 : 367 و تفسیر برهان، جلد 4 : 133

7- تفسير قمى: 606 و بحار، جلد 35 : 369 و تفسير برهان، جلد 4 : 134

8- تفسير برهان، جلد 4 : 133 و غابة المرام، جلد 1 : 246

9- حجر، آيه 41

«موسی بن جعفر بن وهب بغدادی، از علی بن اُسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، به ما گفت: از امام صادق علیه السلام، از آیه (قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) پرسیدم، فرمود:

بخدا قسم! علی علیه السلام است. و او، بخدا قسم! میزان و [صراط مستقیم] است.» (1) و ابو الحسن - محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان - در مناقب صدگانه امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

«(منقبت) هشتاد و پنجم: از جعفر بن محمد، از پدرش از علی بن الحسین، روایت است که: عمر بن خطاب، مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ایستاد و گفت:

راستی که تو، همواره به علی بن ابیطالب علیه السلام می گویی: [تو، نسبت به من، به منزله هارون، نسبت بموسی نی] و حال آن که؛ هارون، در قرآن یادآوری شده! و علی، یادآوری نشده!

پیامبر اکرم فرمود:

ای خشن! ای پشت کوهی! راستی نمی شنوی که خدا می فرماید: (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) (2)

و از ابو جمیله، روایت است که؛ امام صادق علیه السلام، از امام باقر، از برادرش، درباره (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) فرمود:

«و امیر المؤمنین علیه السلام است» (3)

6- (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (4)

کلینی در [أصول کافی] جلد 1 : 461 از محمد بن یحیی از محمد بن حسین، از نصر بن شعیب، از خالد بن ماذ، از محمد بن فضل، از تمالی، روایت می کند که؛ امام باقر علیه السلام فرمود:

«خدا، به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم - بوحی خود - فرمود: (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

(... حتماً! تو بر صراط مستقیم، یعنی:) حتماً؛ تو بر [ولایت علی] هستی، و علی، همان صراط مستقیم است.» و ابن شهر آشوب، آن را در [المناقب] جلد 3 : 74 یادآور شده و گفته: «و آن بدین معنی است که؛ علی بن ابیطالب علیه السلام، راه به سوی خدا است! چنان که گفته می شود: فلا نی [باب السلطان] است، هر گاه با او، به سوی پادشاه، رابطه برقرار شود.

آن گاه؛ البته! صراط، همان است که؛ علی بر آن مستقر است. آیه (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (5) بر این حقیقت، آشکارا دلالت دارد.

نعمتی که در این، آیه مطرح است؛

ص: 154

3- تفسیر برهان، جلد 2 : 344

4- زخرف، آیه 43

5- فاتحه، آیه 7

(اولاً: نعمت اسلام است، به دلیل آیه (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ) (1))

و (ثانياً: علم است، به دلیل آیه (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) (2))

و (ثالثاً: فرزند پاک و پاکیزه است، به دلیل آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...) (3))

و (رابعاً: إصلاح زوجات است، به دلیل آیه (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ) (4))

و در این نعمت ها، علی علیه السلام بالاترین نقطه را دارا بود. و کلینی در [روضه کافی]، روایتی با سندهایش با امام صادق علیه السلام رسانده، که او فرمود: «خدای تعالی! به پیامبرش - بوحی خویش - فرمود: (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

و او گفت: بارالها! صراط مستقیم، چیست؟ فرمود ولایت علی بن ابیطالب؛ پس، علی، همان [صراط مستقیم] است.» (5)

شیخ موثق، محمد بن عباس بن ماه یار، در تفسیرش گفته: «علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال، از حسن بن وهب، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام، بر ما روایت نمود که او، در آیه (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ) فرمود: درباره علی بن ابیطالب است.» (6)

حافظ - ابن مغازلی شافعی - در کتابش [مناقب علی، بن ابیطالب] (7) آورده که: حسن بن احمد بن موسی عندجانی، به ما خبر داد که؛ هلال بن محمد حقار، از اسماعیل بن علی، گفت: پدرم علی، از علی بن موسی الرضا روایت دارد (که فرمود: پدرم موسی به ما گفت: پدرم جعفر، چنین فرمود که؛ پدرم محمد بن علی - امام باقر - از جابر بن عبدالله انصاری، روایت دارد که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجة الوداع - در حالی که من نسبت باو، نزدیک تر از همه بودم - در منی بیاناتی فرمود، تا این که اظهار داشت:

نبینم که شما - بعد از من - به کفر و ناسیاسی برگردید! نتیجه! برخی، دیگری را گردن بزند! قسم به خدا! اگر شما، چنان وضعی پیدا کردید! و چنین فعلی از شما سر زد! یقیناً؛ در سیاهی که با شما در زد و خورد است، مرا می شناسید! گفت

آن گاه؛ به پشت سرش توجّهی نمود و سپس گفت: [مگر؛ علی! مگر؛ علی! مگر؛ علی!] و دیدیم که جبرئیل، باو اشاره کرد و خدای عزّوجلّ! این آیه را به دنبالش نازل فرمود:

ص: 155

1- لقمان، آیه 20

2- نساء، آیه 113

3- آل عمران، آیه 33

4- انبیاء، آیه 90

5- بحار، جلد 35، آیه 367

6- تفسیر برهان، جلد 4، صفحه 145 و غایة المرام، جلد 1، صفحه 247

7- نسخه خطی، (این کتاب، در تاریخ 1394 در ایران چاپ شده، و این حدیث، در صفحه 274 موجود است.)

[پس اگر ترا ببریم، در این صورت، یقیناً (بعلی بن ایطالب) از آن ها انتقام می گیریم] (1) [یا؛ آن چه را که بانان وعده دادیم، یقیناً به تو ارائه می دهیم! و البته ما بر آن ها مقتدریم!] (2)

سپس؛ این آیه نازل شد: (قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (3) سپس این آیه نازل شد: (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (4)

و این که؛ علی، برای رستاخیز، البته! علم و دانش است! «[و این که او، یقیناً! ذکر و یادآوری است] برای تو و قوم تو! و در آینده، (راجع به علی بن ابیطالب) از شما بازپرسی شود!» (5)

7- (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (6)

کلینی در اصول کافی - جلد 1 : 433 - می آورد که -

«علی بن محمد، از برخی از یاران ما، از این محبوب، از محمد بن فضیل، روایت دارد که؛ درباره (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) از ابو الحسن علیه السلام پرسیدم، فرمود:

البته! خداوند درباره کسی که از ولایت علی، منحرف گشت! مثل زده، (فرمود، او) هم چون کسی است که؛ به روی خود افتاده و راه می رود! برای (سعادت) امر خویش، هدایتی نمی یابد! و آن را که پیرو [علی] است، بر [صراط مستقیم،] معتدل و استوار ساخت. و صراط مستقیم، امیر المؤمنین علیه السلام است.» و از محمد بن عباس، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از صالح بن خالد از منصور بن حریز، از فضیل بن یسار، روایت است که؛ امام باقر علیه السلام، آیه (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى...) را تلاوت کرد در حالی که؛ نگاه به مردم می کرد، گفت:

«(از صراط مستقیم) به خدا قسم! علی و اوصیاء. منظور است» (7) و از محمد بن یعقوب، از علی بن الحسن، از منصور بن حریز، از عبدالله، از فضیل، روایت است که: «با امام باقر علیه السلام، وارد مسجد الحرام شدم، و آن جناب بر من، تکیه داده بود. و ما، در [یاب بنی شیبه] بودیم، به مردم، نگاهی افکند و فرمود:

فضیل! (مردم)، این چنین، در جاهلیت، طواف می کردند، حقّی را نمی شناختند! و به دینی گرایش نداشتند! فضیل! آن ها را به بین یقیناً؛ به روی خود افتاده اند! خدا - از (میان) خلقی که مسخشان کرده - آن ها را از

ص: 156

1- (فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ) زخرف، آیه 41

2- (أَوْ تُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّقْتَدِرُونَ) زخرف، آیه 42

3- مؤمنون، آیه های 93 و 94

4- زخرف، آیه 43

5- (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) زخرف، آیه 44

6- ملک، آیه 22

7- كنز الفوائد: 345 وغاية العرام، جلد 2 : 435 وتفسير برهان، جلد 4 : 363

در خویش رانده است! به نحوی که؛ به روی خود افتاده اند!

آن گاه، این آیه را تلاوت کرد: (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). و فرمود: (از صراط مستقیم) به خدا قسم! علی و اوصیاء، منظور است.)» (1)

8- (وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (2)

ابن شهر آشوب در [المناقب] جلد 3 : 74 از علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش و زید بن علی بن الحسین علیهم السلام، روایت کرده که:

«در آیه (وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ)، دار السلام، یعنی بهشت.

و در این کلام خدا: (وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)، صراط مستقیم، یعنی: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام.»

آیات و احادیث فراوانی باین لفظ و معنی موجود است که؛ برای اختصار، از آن صرف نظر شد.

ص: 157

1- تفسیر برهان، جلد 4 : 363 و روضه کافی: 288

2- یونس، آیه 25

کلینی آورده که:

«محمد بن یحیی، از أحمد بن محمد، از عبد الله بن محمد حجاج، از برخی از یارانش - مرفوعاً - روایت دارد که؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

با یک دیگر، مذاکره و ملاقات و گفت گو کنید! مسلماً؛ گفت گو جلای دل ها است! یقیناً؛ دل ها را زنگار می گیرد؛ چنان که شمشیر، زنگ می زند جلایش حدیث و گفت گو است.»

أصول کافی، جلد 1 : 41.

و صدوق، در خصال - جلد 1 : 18 - از خلیل از أبو ال عباس سراج، از قتیبه، از رشید بن سعد بصری، از شراحیل بن یزید، از عبدالله بن عمر، و أبو هریره، آورده که؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هرگاه دل انسان، پاک شد، جسدش (نیز) پاک و پاکیزه می شود! هرگاه؛ دل انسان، خبیث و ناپاک شد، جسدش (نیز) خبیث و ناپاک شود!»

و از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابي عمیر، از حفص بن بختری - مرفوعاً - روایت است که؛ أمير المؤمنين علیه السلام می فرماید: «بنفس خویش، با حکمت بی نظیر و نو، روح بدمید! که آن، ناتوان و خسته می شود! چنان که؛ بدن ها خسته ناتوان می گردد!..» کافی، جلد 1 : 48

و فرمود: «زن هار! و البتّه؛ از گرفتاری و بلا، فقر و فاقه است. و شدیدتر از فقر و فاقه، ناخوشی بدن است. و شدیدتر از ناخوشی بدن، مرض دل است!.

زن هار! و البتّه؛ از نعم (پروردگار)، وسعت مال است! و بالاتر از وسعت مال، تندرستی! و بالاتر از تندرستی، تقوای دل است!..»

نهج البلاغه، شرح عبده (چاپ مصر)، جزء سوم، کلمه قصار 388، و أمالی طوسی، جلد 1: 146 و تحف العقول: 140

و فرمود: «یقیناً؛ برای دل ها، شهوت و إقبال و إدباری است! بنابر این؛ از جانب شهوت و إقبالش با آن روبه رو شوید! و یقیناً؛ دل - آن گاه که به اجبار و إکراه، وادار گردد - نابینا شود!»

نهج البلاغه، شرح عبده (چاپ مصر)، جزء سوم، کلمه قصار 193 و فرمود: «البتّه؛ این دل ها، ملول و افسرده گردد! چنان که بدن ها، ملول و افسرده شود. پس؛ برایش حکمت های تارس و تازه، جست جو کنید.»

نهج البلاغه، شرح عبده (چاپ مصر)، جزء سوم، کلمه قصار 91

و فرمود: «همانا؛ برای دل ها، اقبال و اِدباری است! بنابر این هرگاه اقبال کرد، آن را بر نافله ها وادار کنید! و هرگاه؛ اِدبار نمود، بر (واجبات و) فرائض، منحصرش کنید!

نهج البلاغه، شرح عبده (چاپ مصر) جزء سوم، کلمه قصار 312

إمام صادق علیه السلام فرمود: «همانا؛ دل زنده می شود و می میرد بنابر این هرگاه زنده شد. به نوافل و مستحبات تربیتش کن. و هرگاه مرد، (هم چنان) بر واجبات و فرائض، منحصرش کن!»

کتاب روضة بحار، جلد 78 : 278 از کتاب الأربعین (مخطوط) و از محمد بن موسی برقی از علی بن محمد، ماجیلویه، از برقی، از پدرش، از محمد بن سنان - مرفوعاً - روایت است که: أمير المؤمنين علیه السلام فرمود:

شگفت انگیز ترین چیزها - در انسان - قلب او است. و برای آن، موادی از حکمت است و اُضدادی از خلاف آن:

اگر؛ امید، بر آن روی آورد! طمع، خوار و ذلیلش کند. و اگر؛ طمع او را برانگیخت! حرص و آز نابودش کند. و اگر؛ یأس و نومیدی بر او مسلط شد! تأسف و اندوه، ویرا می کشد. و اگر؛ غضب بر او عارض شد؛ غیظ بر او شدیداً روی آورد! و اگر؛ بخشودگی و رضا سعادت یافت! خویشتنداری از پادش رود. و اگر خوف و هراس، او را دریابد! احتراز و کناره گیری، مشغولش کند! و اگر؛ امنیت، او را - گسترده - فرا گیرد! غرور و خودباختگی، او را بر بایند! و اگر؛ نعمت و کرم بر او تجدید شود! عزت و شوکت، او را فرا گیرد. و اگر؛ با و مصیبت و (بلانی) رسد! جزع و بینایی، رسوایش سازد. و اگر؛ مالی را استفاده برد! بی نیازی و غنا، بطغیانش وا دارد. و اگر؛ فقر و فاقه او را بگزرد! گرفتاری و بلا، مشغولش کند! و هرگاه باو گرسنگی فشار آورد! ضعف و ناتوانی، از پایش در آورد و هر گاه؛ به سیری، زیاده روی کند! پر خوری و شکمبارگی، راه نفس را بر او ببندد!

پس؛ هر کوتاهی، برایش مضرّ است! و هر زیاده روی برایش مفسده انگیز!

روضه کافی: 21 و بحار، جلد 70 : 52

ص: 159

در کافی - جلد 2 : 285 - از ابن اَبی عمیر، از علی بن زبّات، روایت است که؛ عبید بن زرارہ گفت: «ابن قیس ماصر و عمر و بن زَرّ، بر امام باقر علیہ السّلام وارد شدند - و گمان می کنم ابو حنیفہ ہم بود - ابن قیس ماصر، بہ سخن درآمد و گفت:

الْبَتَّةَ مَا، أَهْلُ دَعْوَتِ وَأَهْلُ مِلَّتِ مَا نَرا مِنْ إِيْمَانٍ، خَارِجٌ نَسَازِمٍ وَ بِهْ غَنَاءٌ وَ مَعَاصِي وَارِدَةٌ نَكْنِمْ!» راوی گفت:

إِمَامُ بَاقِرٍ عَلِيهِ السّلام با و فرمود: ای پسر قیس! اَمّا؛ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلّم، فرمودہ است: زناکنندہ، خود را بزنا آلودہ نمی کند، در حالی کہ او، مؤمن است! و دزد (هیچ گاہ) مرتکب دزدی نمی شود، در حالی کہ او، مؤمن است! بنابراین؛ تو و أصحابِ ہر جا کہ می خواهید بروید!..»

و در ثواب الأعمال: 312 از علی بن ابراہیم، از محمّد بن اَبی عمیر، از معاویہ بن عَمّار، روایت است کہ؛ صباح بن سیّابہ گفت:

«نزد امام صادق علیہ السّلام بودم، با و گفتم: زناکنندہ، زنا می کند! در حالی کہ، او مؤمن است؟ فرمود: نہ، هنگامی کہ روی شکم زن، قرار گرفتہ! از او سلب ايمان شدہ است...» و در کافی، جلد 2 : 281 - در حدیثی دراز و طولانی - گفته است:

«عَدَّةُ إِيْمَانٍ مِنْ أَصْحَابِ مَا، مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، مِنْ أَبِيهِ - مَرْفُوعاً - مِنْ مُحَمَّدَ بْنِ دَاوُدَ غَنَوِيٍّ، مِنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَةَ أَوْرَدَهُ إِيْمَانَهُ؛ مَرَدِيٍّ بِهْ حَضُورِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ آمَدٌ وَ كُفْتُ:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! بِهْ رَاسْتِي؛ عَدَّةُ إِيْمَانٍ دَارِنْدَ کہ؛ بِنْدَہِ زَنَّا نَكُنْدَ در حالی کہ او مؤمن است! و دزدی نکند در حالی کہ او مؤمن است! و شراب نخورد در حالی کہ او مؤمن است! و ریا نخورد در حالی کہ او مؤمن است! و خون حرام نریزد در حالی کہ او مؤمن است!.. هنگامی کہ؛ در اندیشہ فرو رفتم کہ این بندہ، نمازی چون نماز من می خواند! و مثل من دعا می کند! و او، با من و من با وی ازدواج می کنیم. و او از من و من از او ارث می بریم. و بہ خاطر گناہی اندک - کہ باور رسیدہ - حتماً از ايمان، خارج است! این، حقیقۃً؛ بر من گران آمد و از آن، سینہ ام تنگ شد!..

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فرمود: راست گفتم! شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ،...» این روایات، آن چہ را کہ از معصومین علیہم السّلام رسیدہ - کہ ايمان، بر اَعْضَاءِ وَ جَوَارِحِ (انسان) پراکنده است - تأیید می نمایند. و برای ہر یک از آن ہا، ایمانی است مخصوص خود، و آن جارحہ، مسئول آنست. و حدیثی کہ از امام صادق علیہ السّلام، روایت شدہ، گواہ راستی! بر این مطلب است. فرمود: «کسی کہ قاتل شد: ايمان، گفتار بدون عمل است، او، دور از رحمت و برکات الہی است!» (1)

و روایات، در [ایمان جوارح و مسئولیتش] مستفیض و متواتر است. و از آن جمله، کلینی در کافی - جلد 2 : 37 - آورده که:

«عده ای از اصحاب ما، از أحمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و محمد بن یحیی از أحمد بن محمد بن عیسی - جمیعاً - از برقی، از نصر بن سوید، از یحیی بن عمران حلی، از عبید الله بن حسن روایت دارند که؛ حسن بن هارون گفت:

إمام صادق علیه السلام به من فرمود: [یقیناً! گوش و چشم و دل، از او - همه شان - مسئول اند!] (1) فرمود: گوش، از آن چه شنیده، بازپرسی شود! و چشم، از آن چه نظر افکنده؛ و دل، از آن چه بدان گرویده!.

و (هم چنین) وی در کافی - جلد 2 : 33 تا 37 - گفته است؛ علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، آورده که؛ ابو عمر و زبیری، به ما اظهار داشت:

«یامام صادق علیه السلام گفتیم: ای عالم! مرا آگاه ساز! که؛ نزد خدا، کدام یک از اعمال، برتر و بالاتر است؟ فرمود: آن چه که خدا، جز بآن، چیزی را نپذیرد! گفتیم: و او چیست؟

فرمود: ایمان بخدائی که؛ جز او، معبودی نیست! که بالاترین اعمال، از لحاظ درجه! و شریف ترین عمل از حیث منزلت و مقام! و بیش ترین و بلندترینش از جهت نصیب و قسمت است!.

ابو عمرو افزود: «گفتم: آیا از ایمان، مرا با خبر نمی کنی؟ که آیا او، گفتار است و عمل؟ یا گفتار بدون عمل؟ فرمود: ایمان، تمامش عمل است! و گفتار، برخی از آن عمل! به فرض (و واجب کردن) خدا، در کتابش روشن است! و نور آن واضح! و دلیلش ثابت است. بدا نویسیله؛ کتاب، بر او گواه است! و او را به سؤیش می خواند.»

وی افزود؛

«گفتم: فدایت شوم! آن را برایم توصیف کن تا بفهمم. فرمود: ایمان، حالات و درجات و طبقات و منازل است. از آن، ایمان نامی است! که تمامش بابت ها رسیده. و از آن، ایمان ناقصی است! که نقصانش بسین و آشکار است. و از آن، ایمان راجحی است! که رجحانش زیاد است.

گفتم: به راستی؛ ایمان، تمام شود و کم و زیاد گردد؟! فرمود: آری گفتم: آن، چه گونه است!؟

فرمود: برای این که؛ خدای تبارک و تعالی! ایمان را بر اعضاء و جوارح فرزند آدم، فرض و واجب

ص: 161

گردانیده! و بر آن ها، تقسیم کرده! و بین شان، پراکنده ساخته است! بنا براین؛ از جوارحش عضوی نیست مگر این که؛ بر عهده اش ایمانی است به غیر ایمانی که بر عهده عضو دیگر است! از آن جمله؛ قلب او است، که بآن، عقلش به کار اندازد و تفقه کند و بفهمد! و آن، امیر بدن او است! که جوارحش جز برای و فرمان او، وارد و صادر نشود! و از آن جمله؛ دو چشم او است، که با آن ها می بیند! و دو گوش او است، که با آن ها می شنود! و دو دست او، که با آن ها صولت و شدت، اظهار می نماید! و دو پای او، که با آن ها راه می رود. و عورت او، که قوه بیهوشی از جانب او است! و زبان او، که بآن گویا است! و سر او، که در آن، صورت وی است. بدین جهت؛ از این جوارح، عضوی نیست، مگر این که؛ ایمانی بر عهده او است! به غیر ایمانی که؛ بر عهده عضو دیگر است - به فرض (و واجب کردن) خدائی که اسمش همواره! پر برکت است! - که با آن، کتاب، بر او گویا است! و با آن؛ علیه او گواهی دهد!

پس؛ بر قلب انسان، (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر گوش، فرض و واجب کرده است! و بر گوش، (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر چشم ها فرض و واجب کرده است! و بر چشم ها (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر زبان، فرض و واجب کرده است. و بر زبان، (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر دست ها، فرض و واجب کرده است. و بر دست ها، (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر پاها فرض و واجب کرده است. و بر پاها (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر عورت، فرض و واجب کرده است. و بر عورت، (چیزی) فرض و واجب کرده! غیر آن چه بر صورت، فرض و واجب کرده است.

و اما؛ از ایمان، آن چه بر دل انسان، فرض و واجب کرده (از این قرار است): [اقرار و معرفت و پیمان و رضا و تسلیم باینکه؛ اله و معبودی نیست، جز خدا، که یگانه و یکتا است! و شریکی برایش نیست! - اله واحدی (که؛ توصیف نشدنی است!) - یار و صاحب و فرزندی اتخاذ نکرده است! و این که؛ محمد صلوات الله علیه و آله، بنده و پیام آور او است. و اقرار بآنچه؛ پیامبر یا کتاب، از جانب خدا آمده است.]

پس؛ آن، چیزی است! که؛ خدا بر قلب انسان، از اقرار و معرفت و شناسائی. فرض و واجب کرده! و آن، عمل او است. و آن، گفتار خدای عزوجل! است، که فرمود:

[... مگر آن که؛ مجبور شود! و قلبش با ایمان مطمئن! و لیکن کسی که؛ به کفر و ناسپاسی، (دل و) سینه، باز نمود!...] (1)

و فرمود: [الا- (ای مردم)! به یاد خدا، دل ها. مطمئن شود و آرام گیرد] (2) و فرمود: [کسانی که؛ بدهانشان مؤمن شدند! و دل های آنان، مؤمن نشده است!] (3) و فرمود: [اگر؛ آن چه که در نفس شما است، آشکار سازید، یا پنهان کنید! بآن، شما را - خدا - محاسبه

ص: 162

1- (إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا....) نحل، آیه 106

2- (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) رعد، آیه 28

3- نص آیه اینست: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ) مانده، آیت 41

کند؛ نتیجه؛ بهر که خواهد، آمرزش و غفران نصیب گرداند! و هر که را خواهد عذاب کند! [1]: پس؛ آن، چیزی است که؛ خدای عزوجل! از اقرار و معرفت و شناسائی بر قلب انسان، فرض و واجب کرده است. و آن، عمل وی است! و آن رأس ایمان است. و فرض و واجب کردن خدا، بر زبان، تعبیر و گفتار از قلب است! بآن چه بر او پیمان بسته و اقرار نموده است.

خدای تبارک و تعالی! فرمود: [و گفتار خوب، به مردم بگوئید و فرمود و بگوئید] (2) و فرمود: [و بگوئید؛ بآن چه که؛ بر ما نازل شد! و بر شما نازل شد، گرویدیم! و إله ما و إله شما، یکی است! و ما، بر او تسلیمیم!] (3)

پس؛ این، چیزی است که خدا بر زبان، فرض و واجب کرده! و آن، عمل وی است! و بر گوش، فرض و واجب است! که از گوش دادن به چیزی که خدا حرام کرده، اجتناب کند! و از آن چه برایش حلال نیست - آن چه نهی خدا بر آن تعلّق یافته - و از گوش دادن به چیزی که؛ مورد خشم خدا است، اعراض کند. و در این باره فرمود:

و در کتاب، بر شما نازل کرده است که؛ هر گاه شنیدید؛ آیات و نشانه های خدا، مورد کفر و ناسیاسی قرار می گیرد و مسخره انگاشته می شود! با آنان منشینید، تا به حدیث دیگری پردازند! و غور کنند. [4]

آن گاه؛ خدای عزوجل! مورد فراموشی را استثنا کرد و فرمود: [و اگر چنان چه شیطان - مؤکداً - ترا به فراموشی و نسیان کشد، در این حال، بعد از یادآوری، با گروه ستم گر، منشین!]. [5]

و فرمود: [پس؛ بندگانم مژده رسان! بندگان که؛ قول و گفتار را گوش می دهند، و بهترین آن را پیروی

می کنند! همان ها، کسانی اند که؛ خدا، هدایتشان کرده! و آن ها، همان صاحبان عقل و خرداند!] (6)

و فرمود: [تحقیقاً؛ مؤمنین، رستگار شدند! کسانی که؛ همان ها، در نمازشان دل خاشع و فروتن دارند؛ و

کسانی که؛ همان ها، از لغو (و سخن بیهوده) رویگردان اند! و کسانی که؛ همان ها بر زکات، (عامل و) فاعل اند!] (7) و فرمود: [و هرگاه؛ لغو (و هرزی) شنیدند، از آن رویگردان شدند! و گفتند: اعمال و کردار ما، برای ما است! و اعمال و کردار شما، برای شما!] (8)

ص: 163

1- (إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ) بقره، آیه 284

2- (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) بقره، آیه 83

3- (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَالْهَنَاءُ وَالْإِهْكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) عنکبوت، آیه 46

4- (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ آبَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَّ تَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) نساء، آیه

5- (وَمَا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) أنعام، آیه 68

6- (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ) زمر، آیه 18

7- (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) مؤنون، آیه 1 تا 4.

8- (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ) قصص، آية 55

و فرمود: [و هرگاه؛ به لغو (وهرزی) گذر نمودند، کریمانه! گذشتند!] (1)

و این، آن چیزی است که: خدا، از ایمان، بر گوش، فرض و واجب ساخت. که به آن چه برایش حلال (و جایز) نیست، گوش فراندهد! و آن، عمل وی است! و آن، از ایمان است.

و بر [دیده]. فرض و واجب ساخت، که؛ به آن چه خدا، برایش حرام کرده، نگاه نکند. و آن چه خدا، نهیش فرموده - از آن چه؛ برایش حلال (و جایز) نیست - دوری کند! و آن، عمل وی است! و آن، از ایمان است. بنابر این؛ خدای تبارک و تعالی! فرمود:

[به مؤمنین بگو: از دیدگان شان فرو پوشند! و عورتشان را حفظ و نگهداری کنند.] (2)

پس؛ آن ها را از نگاه صورت شان باز داشت! و بازداشت که: فردی به صورت برادرش نگاه کند. (و هر کس بایستی؛) عورت خود را از نظر، حفظ و نگهداری کند. و فرمود: [و به زنان مؤمن بگو: از دیدگان شان فرو پوشند! و عورت شان را حفظ و نگهداری کنند.] (3)

محافظت از این که؛ فردی از آنان، به صورت دیگری نگاه کند. و (بایستی) عورتش را از نگاه، حفظ و نگهداری کند!

و فرمود: آن چه در قرآن، از نگهداری و حفظ (عورت) و فرج آمده، آن از زنا است. مگر این آیه، که البتّه از [نگاه] است.

سپس؛ آن چه بر قلب و زبان و گوش و چشم انسان، فرض و واجب ساخت. در آیه دیگر (آن را) به نظم آورد و فرمود: [...دنبال پنهان ساختن نبودید! تا گوش و دیدگان و پوست هایتان، به زیان شما گواهی دهد...] پوست - در این آیه - ران و عورت است.

و فرمود: [آن چه را که برایت، بآن، دانش و علمی نیست دنبال مکن! که قطعاً گوش و چشم و دل از او - همگی - مسئول اند!] (4)

و این، فرو پوشیدن از محرّمات الهی است که: خدای عزّوجلّ؛ بر [دیدگان]، فرض و واجب کرد. و آن، عمل آن ها است؛ و آن، از ایمان است.

و خدا، بر دو دست (انسان)، فرض و واجب ساخت، که شدّت و صولت! به آن چه خدا حرامش کرد، ابراز نکند، و آن را در جانی که ذات اقدس الهی، فرمان داد، به کار اندازد. و بر آن ها، صدقه و صله رحم و جهاد در راه خدا و طهارت برای نماز را فرض و واجب کرد. و فرمود:

[ای کسانی که ایمان دارید! هر گاه به نماز ایستادید، صورت و دست های خود را تا مرفق بشوئید! و بسر و پایتان - تا برآمدگی - مسح کنید.] (5)

ص: 164

1- (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا) فرقان، آیه 72

2- (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) نور، آیه 30

3- (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) نور، آیه 31

4- (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) اسراء، آیه 36.

5- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِمْ لُؤَا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) مائده، آيه

.6

و فرمود: [پس اگر؛ با آن ها که؛ ناسپاس و کافرنند روبه رو شدید، آن ها را گردن بزنید! تا زمانی که آنان را - با خشونت - از پای درآوردید! و زمین را از خونشان سیراب نمودید! (اسیران جنگی را) محکم به قید و بند در آورید! یا بعداً بر آنان منت گزارده (و آزادشان کنید) و یا فدا گیرید. تا جنگ و جدال، سنگینی و نای و فشار خود را فرو نهد!]

پس، این چیزی است که؛ خدا بر دو دست (إنسان)، فرض و واجب ساخت. زیرا؛ [زدن] از تمرین و ممارست آن ها است.

و بر [دوبا] فرض و واجب نمود که؛ هر کس به اندک معصیتی - از معاصی خدا - قدم بر ندارد. و بر آن ها واجب است به سوئی گام نهند، که در آن، خوشنودی و رضای خدا است. و فرمود:

[با کبر و ناز - در زمین - راه مرو! که قطعاً تو، زمین را هرگز نتوانی شکافت! و در بلندی قد، به کوه ها نخواهی رسید!]

و فرمود: [و در گام نهادن و رفتارت، میانه رو باش! و از صدایت فرو به نشان که به راستی؛ خشن ترین صداها، صدای الاغ ها است!]

و درباره آن چه که دست و پا، به زیان خود و آرباب خویش، گواهی دادند - از نابودی و تضییعشان دستورات و فرائض (و واجبات) خدا را، که بر آن ها واگذار شده است - فرمود:

امروز، بر دهان شان مهر می زنیم؛ و به آن چه می اندوختند دستشان با ما سخن گوید؛ و پایشان گواهی دهد. [پس؛ این - نیز - از آن چیزهایی است. که خدا، بر [دست و پا] فرض و واجب ساخت. و آن، عمل آن ها است! و آن از ایمان است.

و بر صورت انسان، شبانه روز - در اوقات نماز - سجده بر خدا، فرض و واجب است. فرمود: [ای کسانی که ایمان دارید! به رکوع و سجده روید و پروردگار خویش را عبادت و بندگی کنید! و خیر را فعلیت دهید. باشد که رستگار شوید!]

پس؛ این، فریضه همگانی و جامعی است. نسبت بصورت انسان و دست و پای او. و در جای دیگر فرمود: [و البته؛ مساجد، برای خدا است. بنابراین؛ با خدا، احدی را نخوانید. و درباره آن چه از پاکی و نماز به جوارح انسان، فرض و واجب ساخت - و این از زمانی است که؛ خدای عزوجل پیامبرش را از بیت المقدس به کعبه، انصراف داد - فرمود:

[او ممکن نیست! که خدا، ایمان شما را ضایع کند؛ البته خدا به مردم رؤوف و رحیم است.]

ص: 165

1- (فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَنتَحْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُتُقَاقَ فَمَا مَتَّأ بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) محمد (صلی الله علیه وآله)، آیه 4.

2- (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا) اسراء، آیه 37.

3- (وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضِضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) لقمان، آیه 19.

4- (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) یس، آیه 65.

5- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعَبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) حج، آیه 77.

6- (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) جن، آیه 18.

7- (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ) بقره، آیه 143.

پس: کسی که به دیدار خدای عزوجل نائل شد! در حالی که؛ حافظ جوارحش بود، و فرائض و حقوقی را که؛ خدا، به هر عضو محول ساخته، ایفا نمود، خدا را در استكمال ایمانش ملاقات کرد. و او، از اهل بهشت است. و کسی که؛ در قسمتی از آن، خیانت ورزید! یا از آن چه که خدا، درباره آن ها دستور داد. تجاوز کرد! [ناقص الایمان]، به دیدار حق، نائل شد.»

أبو عمرو افزود: «گفتم؛ تحقیقاً؛ نقصان ایمان و تمام شدنش را فهمیدم، افزونیش از کجا آمد؟! اظهار داشت؛ گفتار خدای عزوجل! (که می فرماید):

[و اگر؛ چنان چه سوره ای نازل شد، از آن ها فردی است که می گوید: این، کدام یک از شما را - از حیث ایمان - فزونی داد؟]

(در جواب شان بگو: اما کسانی که ایمان دارند. آن ها - را از حیث ایمان - فزونی داد؛ و آن ها در پی مژده اند! و اما؛ کسانی که در دلشان ناخوشی و مرض است، آن ها را - پلیدی بر پلیدی - افزود! [1] و فرمود:

[ما، قصه خبر شان را بر تو - به حق - گوئیم: البته! آن ها جوان مردانی بودند! که پروردگار خویش ایمان داشتند! و آن ها را از حیث هدایت، فزونی دادیم.] [2]

و اگر همه اش - بی کم و زیاد - یکی بود، برای هیچ کدامشان نسبت به دیگری، فضل و برتری نبود! و قطعاً؛ نعمت ها در آن بالسویه بود! و مردم، مساوی یک دیگر بودند، و برتری از بین می رفت! ولیکن؛ به [تمام بودن ایمان]، مؤمنین، داخل بهشت گردیدند! و با [فزونی ایمان]، مؤمنین - نزد خدا - به درجات (مختلف)، برتری جستند؟. و به [نقصان ایمان]، اهل تقریط، به آتش رفتند!]

ص: 166

1- (وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْكُم زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ...) توبه، آیه 126

2- (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى) کهف، آیه 13.

کلینی در کافی - جلد 2: 60 از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از این محبوب، از داوود رقی، از ابو عبیده حذاء، از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که؛ خدای عزوجل فرمود:

«به راستی؛ از بندگان مؤمنم بندگانند که؛ امر دین آن ها، برایشان اصلاح نمی شود! جز به (ثروت و) بی نیازی و وسعت زندگی و تندرستی! بدین جهت، آن ها را به (ثروت و) بی نیازی و وسعت زندگی و تندرستی! آزمایش می کنم، و امر دین شان - خواه ناخواه - اصلاح می شود.

والبتّه! از بندگان مؤمنم بندگانند که؛ امر دین آن ها، برایشان اصلاح نمی شود! جز به فقر و فاقه و زمین گیری و ناخوشی بدن آنان! بدین جهت؛ آن ها را به فقر و فاقه و زمین گیری و ناخوشی، گرفتار می سازم. و امر دین شان - خواه ناخواه - اصلاح می گردد. و من می دانم که؛ امر دین بندگان مؤمنم، با چه اصلاح می شود.

و به راستی که! از بندگان مؤمنم هر آینه؛ فردی است، که در عبادت، من، کوشا است! و از خواب نازا! و رختخواب گرم و نرمش! - شب ها - بتهجد من بر می خیزد! و خودش را در بندگیم به رنج و تعب می اندازد! آن گاه؛ یک شب، دو شب، بر چشم او، خواب (شیرین)، مسلط کنم؛ - به خاطر نظری که بر او دارم! و برای نگهداری و ابقایش! - نتیجه؛ می خوابد و صبح بر می خیزد! در حالی که؛ به خویشتن، غضبناک و ملامت گر است! و اگر؛ بین او و آن چه از بندگیم اراده می کند، آزاد بگذارم، از آن، خودپسندی و عجب و شگفتی؛ بر او وارد می شود. و عجب، او را به غرور و خودباختگی به اعمالش می کشاند. و از آن، به خاطر پسند اعمال و از خود راضی بودنش، به خوی زشتی می گراید! که نابودیش در او است! حتی؛ گمان می کند که حقیقه؛ به عبادت کنندگان، فائق آمده! و در بندگیش از حدّ و مرز کوتاهی و تقصیر، گذشته! آن گاه؛ از من، دور می شود، و به گمانش به من، تقرب پیدا کرده است.

پس: عاملین، بر اعمالی که از آنان - برای ثوابم - سر می زند، تکیه نکنند. و البتّه؛ آن ها هر چند کوشش کنند؛ و خود را به رنج افکنند و عمرشان را در عبادتم فانی کنند! [در آن چه که؛ نزد من، از کرامت و نعیم بهشتم می خواهند و درجات عالی بلندپایه؛ در جوارم می طلبند] مقصّرند! و بکنه بندگیم [در عبادتشان] نارسا! ولیکن؛ برحمتم، بایستی وثوق و اطمینان پیدا کنند، و بفضل و عنایتم، بایستی مسرور و خوشحال باشند! و به جانب حُسن ظنّ و خوش گمانی به من! بایستی مطمئن و دل آرام گردند. البتّه؛ رحمتم در آن لحظه، آن ها را دریابد؛ و از جانب من، بجنت رضوانم برساند! و آمرزشم به آن ها، لباس گذشت مرا بپوشاند! و یقیناً؛ من، منم؛ الله و رحمن و رحیم! و بآن، خود را مسمی کرده ام.

طبرسی در احتجاج - جلد 2 : 69 روایت کرده [و مجلسی در بحار، جلد 3: 29 از او آورده است] که هشام بن حکم گفت:

«از سؤال زندیقی که؛ حضور امام صادق علیه السلام آمد، این بود که گفت: چه دلیل بر (وجود) صانع جهان داری؟

امام صادق علیه السلام فرمود: وجود اشیاء و مصنوعات، که دلالت دارد آن ها را صانع شان به وجود آورده. آیا نمی بینی که هر گاه؛ تو به یک بنای ساخته شده بر افراشته ای نگاه کنی، می دانی که بنا کننده ای دارد - اگرچه بانی را ندیده و مشاهده نکرده ای! -

گفت: او کیست؟ فرمود: و او شیئی است به خلاف اشیاء! از این که گفتم [شیء]، باثباتش برگرد! و این که او، شیئی است به حقیقت شیئیت! جز این که او، جسم و صورت و محسوس نیست! و با حواس پنج گانه، درک نشود! او هام، او را در نیابند! او گذشت (قرون و اعصار) و دهور، از او! نگاهند! و زمان، تغییرش ندهد!

سائل گفت: البته ما، در واهمه، به جز مخلوقی نمی یابیم!

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر آن، چنین بود که می گویی، یکتاپرستی از ما، (جدا) مرتفع بود. چون به راستی ما، مکلف نشدیم که به غیر موهوم، معتقد شویم، ولیکن ما قائلیم: هر موهومی که با حواس، ادراک شود و حواس آن را به طور ممثّل، محدود کند، آن مخلوق است. و از اثبات این مطلب، چاره ای نیست! که؛ صانع (و خالق) اشیاء را بایستی؛ از دو جهت مذموم، بر کنار بدانی:

یکی [نفی]، آن گاه که نفی، همان ابطال و عدم باشد.

و دیگری [تشبیه] به صفت آفریدگان، به نحوی که در تألیف و ترکیب، نمایان است.

از اثبات صانع برای وجود مصنوعات و اضطرارشان باو، چاره ای نبوده که؛ مصنوع اند و صانع شان غیر آن ها است. نه مانندشان، زیرا اگر در ظاهر تألیف و ترکیب و جریان حدویشان [بعد از این که نبودند] و تنقل شان از خردی به کلان! و سیاهی به سفیدی! و نیرو به ضعف! و حالات موجود، همانند و شبیه آنان بود، ما را نیازی به تفسیرشان برای ثبات و وجودشان نبود.

سائل گفت: پس؛ تو محدودش کردی! چون، به اثبات وجودش پرداختی! امام صادق علیه السلام فرمود: محدودش نکردم، بلکه؛ اثباتش کردم، چون؛ بین اثبات و نفی، (دگر) منزلی نبود.

سائل گفت: پس؛ گفتار او به چه معنا است؟ (که فرمود:):

امام صادق علیه السلام فرمود: بآن، توصیف خویش کرده. و این چنین، او بر عرش (عالم وجود)، مستولی و غالب است و از خلشش دور! بی آن که؛ عرش (هستی) تا حامل او باشد و محلی برای او! ولی کن ما، قائلیم که او، نگهدار و حامل عرش است. و آن چه در این باره گفت، ما قائلیم، فرمود:

[کرسی او به آسمان ها و زمین، وسعت گرفته است.]⁽²⁾

از عرش و کرسی، آن چه او تثبیت فرموده، تثبیتش کردیم. و این که؛ عرش و کرسی، حاوی او باشد؛ و او نیازمند مکان یا محتاج چیزی از آفریده اش باشد، تقیض کردیم. بلکه؛ آفریدگان، نیازمند وی اند. سائل گفت: پس؛ چه فرقی است بین این که دست خود، طرف آسمان، بلند کنید! یا طرف زمین، پائین آورید؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آن در علم و إحاطه و قدرتش یک سان است. ولیکن؛ به اولیاء، و بندگانست دستور فرموده که؛ دست شان به سوی آسمان - به طرف عرش او - بلند کنند، چون که؛ او را معدن رزق و روزی قرار داد. پس؛ آن چه قرآن و اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تثبیتش فرموده، ما تثبیت کردیم، جایی که فرمود: [دست های آن را به طرف خدا بلند کنید.] و این، فرقه های امت را - تماماً - گرد هم آورد.

ص: 169

1- (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) طه، آیه 5.

2- (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) بقره، آیه 255.

مرحوم صدوق در توحید: 102 آورده است که؛ مرحوم محمد بن حسن بن أحمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف. از ابن ابی نجران، از حماد بن عثمان، از قول عبد الرّحیم قصیر گفت:

«درباره مسائلی، با دست عبدالملک بن أعین، یامام صادق علیه السلام نوشتیم، از جمله این که: از خدای عزّوجلّ! مرا آگاه کن، آیا؛ به صورت و نقشه برداری، توصیف می گردد؟. فدایت شوم! اگر صلاح بدانید؛ مذهب درست یکتا پرستی را بر من بنویسید.

آن بزرگ وار، با دست عبدالملک بن اعین نوشت:

رحمت خدا بر تو! از توحید و روش افراد پیش از خود، پرسیدی. بنابراین؛ خدائی که؛ همانندش چیزی نیست (از این گونه اوصاف و انگاره ها منزّه و) برتر است! و او شنوا و بینا است!. از آن چه توصیف کنندگان، به توصیف خدای تبارک و تعالی! پردازند و تشبیه کنندگان - از روی تهمت و افترا - به خلش تشبیه کنند، منزّه و برتر است!.

و رحمت خدا بر تو! بدان! که مذهب درست در یکتاپرستی، چیزی است که؛ قرآن، از صفات خدای عزّوجلّ! با آن نازل شده پس؛ بطلان و تشبیه - هر دو - را از آستان قدس الّهی، دور بدان! از این رو؛ [نفی و تشبیه]. مردود است.

او است، خدای ثابت موجود! خدا، از آن چه توصیف کنندگان، و صفش کنند برتر است. و از قرآن، پافراتر مگذار! که بعد از بیان (و هدایت)، گم راه می شوی!»

و کلینی، آن را در کافی - جلد 1 : 100، روایت کرده است.

خطبة أمير المؤمنين عليه السلام در آفرینش!

امیر المؤمنین علیه السلام در این خطبه، آغاز خلق آسمان و زمین و آفرینش آدم و پیامبران را یادآوری فرمود، و ما از این خطبه، آن چه ویژه توحید است - که استاد و مربی ما، پدر بزرگ و ارم قدس سره! در مباحثش بدان استدلال کرده - مندرج می سازیم:

امام فرمود:

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که؛ تمام گویندگان بمدح و ثنایش نمی رسند! و شمارش گران و حساب گران، نعمت های او را احصا نتوانند! و کوشش کنندگان، حق او را ادا نکنند! خدائی که؛ نهایت افکار (ژرف اندیش)، در کش ننمایند! و زیرکی های غوّاص (معانی) با و نائل نگردند! خدائی که؛ برای صفتش حدّ معین و محدود! و اوصاف (جمال متغیّری) موجود نیست! و زمان معدودی و أجل معدودی نی! آفریدگان را به توانائی و توانش بیافرید! و بادها را به رحمت خویش، پراکنده ساخت! و جنبش و اضطراب زمین را به صخره ها، میخ کوب و استوار نمود!

سر آغاز دین، معرفت او است. و کمال معرفتش، تصدیق باو است. و کمال تصدیقش، توحید او است. و کمال توحیدش، إخلاص باو است. و کمال إخلاص باو، نفی صفات از او است. به گواهی هر صفتی که خود، غیر موصوف است. و گواهی هر موصوفی که خود، غیر صفت است. پس؛ هر که خدا را توصیف نمود - خدائی که منزّه از این توصیف است! - حقاً برایش همتا قرار داد! و هر که؛ برای او، همتا قرار داد! تحقیقاً! دوگانه اش شناخت! و کسی که او را، به دوگانگی شناخت، قطعاً تجزیه اش کرد! و هر که او را، تجزیه کند. تحقیقاً! باو جاهل است! و هر که با و جاهل شد، حقیقه؛ باو اشاره نمود! و هر که باو اشاره نمود، تحقیقاً محدودش ساخته! و هر که محدودش ساخت، حقیقه؛ او را به شماره در آورد! و هر که بگوید: در چیست؟ حقیقه؛ او را در ضمن چیزی آورد! و هر که بگوید: بر چیست؟ تحقیقاً! از او تهی دانست! بوده است، نه از حدت و پیدایش! موجود است، نه از عدم، (سابقه عدم برایش نیست)! با هر چیزی است، نه این که؛ قرین باشد! و غیر هر چیزی است، نه این که؛ از آن، بی گانه و بر کنار باشد! فاعل است، نه به معنی حرکات و آلت! بینا است، در آن مقام که؛ از آفریدگان او، (قابل دیدن و) منظور

نظر نبود! یکتا و یگانه است، چون که؛ هیچ دلارامی نبود، که باو مأنوس شود! و از فقدانش به ترس و وحشت نیفتد! آفرینش را به طرز خاصّی! ایجاد کرد، و به طرز خاصّی! آغاز نمود، بی آن که؛ اندیشه ای به کار برد! و بی آن که؛ از تجربه ای استفاده نماید! و بی آن که؛ حرکتی را احداث کند! و بی اهتمام نفسی که در آن مضطرب و نگران شود! اشیاء را به وقت مناسب شان موکول ساخت! و بین (أوضاع) مختلف شان سازش داد! و غرائز آن ها را به سرشت! و أشباح آنان را ملازمشان گردانید در حالی که؛ قبل از

شروع شان به آن ها دانا بود! و به حدود و انتهای شان محیط؛ و به قرائن و اطراف شان عارف!.

آن گاه؛ خدا - که منزّه از توصیف است! - جوّ گوناگون را از هم گشود و کرانه ها و بالاترین فراز هوا را شکافت! و در آن، آبی که امواج متلاطمش روی هم می غلطید، جاری ساخت! آن را بر پشتِ طوفانی شدید و پرصدا بر نشاندا! و پس از آن، باد را به بازگرداندنش فرمان داد. و آن را به نگهداریش چیره! و به حدّ و مرزش مقرون ساخت. هوا، از زیر باد، از هم باز شد! و آب، از فوق آن، در جهش و حرکت!.

آن گاه؛ خدا - که منزّه از توصیف است! - بادی پدید آورد. [آن چنان بادی که: وزیدنش باردار نکند] و ماندنش را (در این حال) با دوام گردانید! و وزیدنش را تند و قوی کرد! و مرکز نشو و نمای آن را دور ساخت. و به تحریک و زیر و رو کردن آب زخّار (1) و برانگیختن موج دریاها فرمانش داد! و آن را، همانند مشک (دوغ و آب) به هم زد! و شدیداً بآن وزید؛ همچون وزیدنش بفضا - که اولش را بآخر آن، و ساکنش را به متحرک و موج آن، باز گرداند - تا این که؛ موجش ارتفاع گرفت! و قسمت متراکمش کف کرد! (و کف را به خارج پرتاب کرد)! و آن را در هوای باز و جوّ باز وسیع، بالا برد و از آن کف، (خداوندگار)، هفت آسمان را تسویه کرد. پائین ترین آسمان را موجی مهار شده، و بالاترینش را سقفی محفوظ باقامتی، بلند، قرار داد! بی آن که؛ ستونی نگاهش دارد و میخ و بندی نظمش دهد!.

آن گاه؛ بزیب و زیور ستارگان! و نور و ضیاء نور افکن ها مزینش فرمود. و در آن، چراغ نور افشان (خورشید) و ماه درخشان را جاری ساخت؛ - در مداری دایره وار! و سقفی در سیر! و لوحی متحرک -

آن گاه؛ آسمان های زیرین را از هم گشود. و آن ها را از انواع فرشتگان خود، مالا مال! پر نمود. گروهی از آن ها در حال سجده اند، به رکوع نمی روند. و (برخی) در رکوع اند و بر پا نمی شوند! و (گروهی) در صف اند، این حالشان از بین نمی رود! و (برخی) تسبیح گوی اند؛ و خسته نمی شوند! آن ها را خواب چشمان! و سهو عقول! و سستی ابدان؛ و غفلت نسیان؛ فرا نمی گیرد. از آن ها؛ گروهی آمین و وحی پروردگارند! و لسانی به سوی او! و بحکم و فرمانش در رفت و آمدند. و از آن ها؛ گروهی پایشان در زمین های زیرین، ثابت است! و گردنشان از آسمان زَبرین در گذشته! و ارکان شان از اقطار جهان، بیرون است. و دوش آن ها؛ مناسب و همسان پایه های عرش الهی است! در مقابل عرش او، دیده زیر افکنده! و زیر آن، پروبال خود را بهم پیچیده اند. بین این فرشتگان و زیر دستشان، حجاب های عزّت و پرده های قدرت، زده شده! پروردگار شان را در وهم (خیال) به تصویر نیاورند! و صفات و منّش آفریدگان را بر او، جاری نسازند! و به أماكن، و أمثال، به او اشاره ندارند.

نهج البلاغه: جلد 1 : 20 تا 27

و حدیث امام رضا علیه السّلام، که مرحوم کلینی در کافی - جلد 1 : 140 - روایت کرده، و صدوق، در توحید: 56 آورده. به همین معنی است. فرمود:

مرحوم علی بن أحمد بن محمد بن عمران، دقاق، از محمد بن ابو عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از جعفر بن محمد اشعری، از فتح بن یزید جرجانی آورده که؛

« بابو الحسن - علی بن موسی الرضا علیهما السلام - نوشتم و از او در توحید، مسأله ای پرسیدم. با

1- آبی که جزر و مدّ شدید دارد، آب [زخّار] نامیده می شود.

خط شریفش به من نوشت؛ [جعفر گفت: البته فتح بن یزید، نامه را برایم فرستاد و خواندم. به خط امام علیه السلام (چنین) بود]:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

حمد و ستایش! مخصوص خداوندی است که؛ به بندگان الهام بخش حمد و ثنا است! و آفریننده سرشت آن ها است بر اساس معرفت ربوبیتش به آفرینش خود، دال بر وجود خویشستن است. و با حدوث خلقتش دلالت بر ازلیت خویش دارد و به آشباهشان حاکی است که؛ برای او، شبهی نیست.

خدائی که بر توانائیش به آیات و نشانه های خود استشهاد می کند و ذات او از صفات، و رؤیت او از دیدگاه بصر، إمتناع دارد. و إحاطه به آستان قدس او، از دسترس أوهام به دور است! مدتی برای [بودنش] نیست! و غایتی برای بقایش نی، مشاعر، او را فرا نگیرد. و حجاب، او را نپوشاند. پس؛ حجاب، بین او و خلق او است! [زیرا؛ آن چه در ذات آن ها، امکان دارد! در ذات او، ممتنع است! و آن چه که؛ ذات او، از آن إمتناع دارد، برای ذات آنان ممکن است! و به خاطر إفتراق صانع و مصنوع، و ربّ و مربوب، و حاد و محدود!].

[یکتا] است نه بر أساس تأویل: عدد خالق، است نه به معنی حرکت شنوا است، نه با وسیله، بینا است. نه با تفریق و جدائی ابزار. شاهد است نه با تماس گرفتن (هم دیگر) بر کنار است، نه بزائل شدن مسافت باطن است، نه با پوشش و إستتار. ظاهر است. نه بر محاذی اشیاء.

خدائی که حقیقه؛ بصیرت ها و چشم نقاد و تیزبین، در برابر کنهش نابہ کار است! و وجودش از جولان أوهام و دست اندازیش بسی دور!

سر آغاز، دیانت، شناسائی و معرفت او است. و کمال معرفت، توحید او است. و کمال توحید، نفی صفات از او است [به گواهی هر صفتی که خود، غیر موصوف است و گواهی موصوف، که خود، غیر صفت است. و گواهی هر دو [با هم] بر خودشان - با دلیل و برهان - که ازل، ممتنع از صفت است.]

پس آن که خدا را توصیف کرد تحقیقاً محدودش ساخت و هر که محدودش ساخت. تحقیقاً؛ او را به شماره در آورد. و کسی که او را به شماره در آورد، تحقیقاً؛ ازلیت او را باطل کرد. و هر که بگوید: چگونه است؟ در پی وصف او است و هر که بگوید: بر چیست؟ تحقیقاً بارش کرده و کسی که بگوید: کجا است؟ تحقیقاً؛ از او، تهی برنداشت. و هر که بگوید: بر چیست؟ قطعاً او را در [زمان]، قرار داده.

عالمی است. آن گاه که [معلومی] نیست! و خالق است آن گاه که [مخلوقی] نیست! و پروردگاری است. آن گاه که [مربوبی] نیست! و الهی است. آن گاه که [شیدائی] نیست و این چنین، پروردگار ما، توصیف گردد! و او بالاتر از وصف توصیف گران است!..»

احتجاج امام رضا علیه السلام در توحید!

صدوق در توحید؛ 250 روایت کرده که؛

محمد بن علی ما جیلویه رضی الله عنه، از عمویش - محمد بن أبو القاسم - از أبو سمینه [محمد بن علی صیرفی]، از محمد بن عبدالله خراسانی [خادم حضرت رضا علیه السلام] آورده است که:

«مردی از زندیق ها به حضرت رضا علیه السلام وارد شد. و نزدش جماعتی بودند. حضرت به او فرمود: ای مرد! چه نظر داری اگر قول، قول شما در حال آن که چنان نیست که شما می گوئید - آیا؛ ما و شما یک سان نیستیم؟! و هر چه نماز می خوانیم و روزه می گیریم و زکات می دهیم و اقرار می کنیم، به ما زیان نرساند!»

زندیق، ساکت شد! أبو الحسن علیه السلام، فرمود: و اگر قول، قول ما باشد - و حال آن که؛ همین طور است که ما می گوئیم - آیا؛ شما هلاک نشدید و ما رستگار!؟

گفت: رحمت خدا بر تو! پس؛ برایم وجدانی کن! که او چگونه است؟ و کجا است؟ فرمود: وای بر تو! البتّه آن چه که بآن (ذهنت) رفت، غلط است! او [جا و کجا] را به وجود آورد؛ و بود، در حالی که [جا و کجا] نبود. و او [چگونگی] را آفرید! و بود. در حالی که [چگونگی] نبود. و به [چگونگی و کجا بودن] شناخته نگردد! و به حسّی درک نشود و به چیزی مقایسه نگردد!

زندیق گفت: پس، در این صورت، یقیناً؛ او چیزی نیست! چون با حسّی از حواسّ درک نشده است. أبو الحسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، هنگامی که؛ حواسّ تو، از ادراکش عاجز شد، ربوبیت او را انکار کردی؟ و حال آن که: ما (چنینیم) هرگاه؛ حواسّ ما، از ادراکش عاجز شد! یقین کنیم که او پروردگار ما است - به خلاف اشیاء (دیگر) -

گفت: پس مرا با خبر کن کی بود؟ فرمود: مرا با خبر کن، کی نبود! تا خبر دارت کنم، کی بود! گفت: او، چه دلیلی است!؟

فرمود: البتّه! من، وقتی به جسد نگاه کردم در آن کم و زیادی! در عرض و طول، و برطرف کردن ناملاّیم از آن، و جلب سودش، برایم ممکن نشد؛ دانستم که؛ برای این بنا کننده ای است باو اقرار کردم. به اضافه؛ می بینم؛ گردش فلک - که به قدرت او است - و ایجاد ابر! و تحریک باد! و جریان خورشید و ماه و ستارگان! و دیگر آیات [که عجیب و متقن است!] دانستم که؛ برای این، تقدیر کننده و ایجاد کننده ای است!

گفت: برای چه: خود را در حجاب، افکنده است؟

فرمود: البتّه؛ پوشش و حجاب، از خلق است - به علّت زیادی گناه شان! - و امّا او، چیز پنهانی! در سراسر شب و روز، بر او مخفی نیست!.

گفت: پس چرا حسّ بینائی، در کش نمی کند؟

فرمود: به علّت فرق بین او و خلقش! که حسّ بینائی آن ها و دیگر موجودات، آن ها را درک می کنند. آن گاه؛ او، اجل! و برتر از اینست که؛ چشمی، بدرک او نائل شود! یا وهمی، باو احاطه کند! یا عقلی، او را بضابطه آورد.

گفت: پس؛ حدّ او را برایم مشخص کن! فرمود: برایش حدّ و اندازه نیست. گفت: برای چه؟

فرمود: برای این که هر محدودی به [اندازه ای] منتهی می گردد، و هر گاه؛ اندازه، پیش آید؛ [زیاد شدن] پیش آمده! و هرگاه؛ زیادتی رخ داد، نقصان پیش آمده! و او نامحدود است! نه کم شود، نه زیاد! تجزیه نپذیرد! و بوهیم (و خیال)، نگنجد!.

گفت: مرا از گفتارتان که [خدا، لطیف و بینا و دانا و حکیم و شنوا است]. آگاه کن! آیا غیر از این است که؛ شنوا، باگوش (خود) شنوا است؟ و بینا با چشم (خود) بینا است؟ و لطیف، با کار دو دست (خویش) لطیف است؟ و حکیم، با صنعتی (که از او سرزند) حکیم است؟.

إمام علیه السلام فرمود: البتّه؛ لطیف، از ما (مخلوقات)، در حدّ (کار و) صنعت است. مگر ندیدی که؛ فردی چیزی برگیرد؛ و در إتخاذش ظرافت و باریک بینی، به کار برد! و گفته می شود که: فلانی چه اندازه، ریزه کاری و لطافت بکار برده! پس (با این حال)؛ چه گونه به خالق جلیل و بزرگ وار، [لطیف]، گفته نشود؟! هنگامی که؛ آفریدگانی لطیف و جلیل، آفرید!؟ و در حیوان، روان و ارواحی ترکیب نمود و هر جنسی را - صوره - متباین از جنسش بیا آفرید! که برخی شبیه برخی نیست! و هر کدام، از جانب خالق لطیف و ذره پرور و آگاه؛ - از لحاظ ترکیب صورتش - بر او، لطف و عنایتی است!.

آن گاه؛ درختان و ثمرات پاکیزه خوراکی! و غیر خوراکی آن ها را در نظر آوردیم! و گفتیم که: خالق ما.

لطیف و ذره پرور است! نه مانند ریزه کاری و دقّت مخلوقات او - در کار و صنعتشان - و گفتیم که: او شنوا است؛ چون که؛ أصوات آفریدگانش (همواره) از عرش تا زمین؛ - در خشکی و دریا! ریز و درشت! - بر او پنهان نیست! و زبان شان بر او مشتبّه نگردد! در این جا گفتیم که: او شنوا است؛ [نه با گوش].

و گفتیم که؛ او بینا است! نه با چشم! زیرا؛ اثر ذره سیاه را در شب تاریک، بر سنگ سیاه، می نگرد! و حرکت مورچه را در شب ظلمانی. می بیند! و مضارّ و منافع و اثر جفت گیری و اولاد و نسلش را می نگرد! در این جا گفتیم که؛ او بینا است، نه مانند بینش آفریدگان خویش!.

راوی گفت: «قدم از قدم بر نداشت، تا این که مسلمان شد.»

شیخ صدوق، در توحید: 76 آورده است که: مرحوم پدرم و عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار: گفتند علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، روایت می کند که: محمد بن ابی عمیر گفت:

«بر آقایم موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدم و به او گفتم: یا بن رسول الله! مرا توحید، بیاموز! فرمود: ای ابا محمد! در توحید، از آن چه خدای تعالی! در کتابش یاد آور شده، تجاوز مکن، که هلاک می شوی. و بدان! که خدای تعالی واحد و [أحد] و صمد است زائده نشد، که ارث بگذارد! و زائده نشد، که مشارکتی در بین باشد. و صاحب و فرزند و شریکی نگرفت! و او زنده ای است که مرگ و میر ندارد. و توانائی است که عاجز نشود. و قاهری است که مغلوب نگردد. و بردباری است که شتاب نکند. و دائمی است که از بین نرود. و باقی است که فانی نشود. و ثابتی است که زائل نگردد. و بی نیازی است که بر او، تهی دستی، راه ندارد. و عزیزی است که خوار نشود. و عالمی است که نادان نگردد. و عدلی است که ستم نکند. و بخشنده ای است که بخل نورزد.

و او، موجودی است که خردها اندازه اش نگیرد! و اوهام بر او واقع نشود! و اقطار به او إحاطه نکنند! و مکان، او را در بر نگیرد! و بینش و دیده ها، در کش ننماید! و او بینش ها را درک کند! و او لطیف و ذره پرور و آگاه است! و همانندش چیزی نیست! و او شنوا و بینا است.

[از نجوی، سه نفر نباشد. جز، این که او چهارمی آن ها است. و پنج نفر نباشد، جز این که او، ششمی آن ها است. و نه کم تر از آن و نه بیش تر! جز این که هر جا باشند - او - با آن ها است.] (1)

و او، اولی است که قبلش چیزی نیست! و آخری است، که بعدش چیزی نی! و و، قدیم است و ما سوای او، مخلوق و حادث. از صفات آفریدگان، لذت منزه و برتر است! برتری فراوان - علواً کبیراً -

و مجلسی در بحار جلد 3: 262 از [فقه الرضا (علیه السلام)] آورده (و در آن جا) گفته: «و از عالم علیه السلام روایت می کنم - و از چیزی از صفات، از او پرسیدم - فرمود: از آن چه در قرآن است تجاوز مکن.»

ص: 176

1- (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا) مجادله، آیه 7

حدیث امام صادق علیه السلام در نهی از وصف خدا، به صفت آفریدگان!

مجلسی در بحار، جلد 3: 287 آورده که: علی بن الحسین، از هارون بن موسی، از محمد بن همام، از حمیری، از عمر بن علی العبیدی، از داوود بن کثیر رقی، روایت کرده است که؛ یونس بن ظبیان گفت:

«بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و گفتم: یا بن رسول الله! من بر مالک و أصحابش، در آمدم و شنیدم؛ بعضی از آنان می گوید: [البته؛ برای خدا، صورتی است مانند صورت ها!]

و برخی اظهار می کند: [دارای دو دست است!] و بر این عقیده، به فرمایش خدای تعالی دلیل، می آورند که فرمود: (يَدَيَّ اسْتَكْبَرَتْ) (1) و برخی از آن ها می گوید: [او، مانند جوان سی ساله است!] در این باره چه می فرمائید؟ یابن رسول الله! « یونس گفت: «آن بزرگ وار، تکیه داده بود، در این موقع صاف نشست و فرمود: [ای خدا! بخششت! بخششت!] آن گاه فرمود: ای یونس! هر که گمان کند که؛ برای خدا، صورتی مانند صورت ها است! تحقیقاً؛ مشرک شده! و هر که گمان کند که؛ برای خدا، جوارحی است. چون جوارح آفریدگان! او، به خدا، کافر است. بنابراین؛ گواهی اش را قبول نکنید! و ذبیحه او را نخورید.

خدا منزّه و برتر است! از آن چه تشبیه کنندگان به صفت، آفریدگان و صفش کنند! صورت و وجه خدا، انبیاء و اولیای او است (2)

و این که فرمود: (خَلَقْتُ يَدَيَّ اسْتَكْبَرَتْ)، [ید] به معنی قدرت است، مانند این که فرمود: (وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِه) (3) پس هر که گمان کند که؛ خدا در چیزی است! یا بر چیزی است! یا از چیزی به چیزی محول شود! یا از او، چیزی خالی است! یا چیزی به او اشتغال دارد! تحقیقاً؛ به صفت آفریدگان او را توصیف کرده!! و خدا، خالق هر چیز است. با قیاس، مقایسه نشود! و به مردم شباهتی ندارد! از او، مکانی خالی نیست! و او را جایی فرا نگرفته! در دوریش نزدیک است! و در نزدیکیش دور! آن، [خدا]، پروردگار ما است! هیچ معبودی، جز او نیست! پس؛ هر که اراده خدا کند، و بدین صفت، او را دوست بدارد، او، از موحّدین است. و هر که؛ به غیر این صفت، او را دوست بدارد، خداوند، از او بیزار است! و ما (هم) از او بیزار!»

ص: 177

1- ص، آیه 75

2- چون؛ مولی سبحانه! بندگان خویش را بواسطه آن بزرگ واران مخاطب قرار می دهد و با آنان روبرو می شود، و بندگان (نیز) بوسیله آن اولیاء، به خدا، توجه پیدا می کنند.

3- انفال، آیه 26

از محمد بن یحیی، از محمد بن الحسین، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، روایت است که؛

شنیدم امام باقر علیه السلام، می فرماید: خدای عزوجل! بود و غیر او چیزی نبود! (هست و غیر او چیزی نیست!) و پیوسته؛ به آن چه تکوّن و هستی یابد، عالم است. بنابراین؛ علمش باو - قبل از بودنش - چون علمش باو، بعد از بودن او است.»

أصول کافی، جلد 1، صفحه 107 و توحید صدوق، صفحه 145. از محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی، از ایوب بن نوح، روایت است که؛ بأبو الحسن نوشت، درباره خدای عزوجل! پرسد که؛ آیا به اشیاء [قبل از این که آن ها را بیافریند و مکّون سازد] علم و (آگاهی) داشت؟ یا بآن، علم (و آگاهی) نداشت؟ تا این که؛ آن ها را آفرید و خلق و تکوین شان را إرادة کرد و نتیجه؛ [به آن چه آفرید - نزد آن چه آفرید - و به آن چه مکّون ساخت. نزد آن چه مکّون ساخت] علم و (آگاهی) یافت؟

(آن حضرت) توقیعی بخطّ شریف خود، نگاشت: «پیوسته؛ [خدا] به اشیاء - قبل از آفرینش آن ها - عالم و آگاه است؛ مانند علم او به اشیاء، بعد از آفرینش آنان.»

أصول کافی، جلد 1 : 107 و توحید صدوق، صفحه 145.

شیخ صدوق در، توحید صفحه 134 روایت کرده است که:

«مرحوم پدرم گفت: سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از منصور بن حازم، به ما گفت که؛ به عرض امام صادق علیه السلام رساندم که؛ نظر شما چیست؟ آیا؛ آن چه [بود] و آن چه تا روز قیامت، تکوّن و هستی یابد، در علم خدا نبود؟

فرمود: آری! قبل از این که؛ آسمان ها و زمین، بیافریند.»

و از او، در توحید، صفحه 135 روایت است که؛ مرحوم حسین بن أحمد بن إدريس؛ از پدرش، از محمد بن أحمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن إسماعیل و ابراهیم بن هاشم - همگی - از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم آورده اند که:

«از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا؛ امروز، چیزی هست که در علم خدای عزوجل! نبوده؟ فرمود: نه! بلکه در علمش بود (و هست) - پیش از آن که آسمان ها و زمین، ایجاد کند -» و از او - هم چنین - در توحید: 136 روایت است که؛ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب گفت: أحمد بن فضل بن مغیره، از أبو نصر - منصور بن عبد الله - اصفهانی، از علی بن عبدالله، از حسین بن بشّار آورده که:

«از أبو الحسن - علی بن موسی الرضا علیهما السلام - پرسیدم: آیا؛ خدا، چیزی را که نبوده، می داند

که اگر بود، چه گونه می بود؟ یا این که؛ تنها چیزی را که نگویند و هستی یابد، می دانند؟ فرمود: البتّه! خدای تعالی! او است که بأشیاء - قبل از بودنشان - عالم است. خدای عزّوجلّ! فرماید: ما، آن چه عمل می کردید، استنساخ می نمودیم [1]

و بأهل آتش فرمود: [و اگر باز گشتند، بآن چه از آن، نهی شدند، عودت کنند! و به راستی که آن ها - حقیقه! دروغگویند!] [2] - پس؛ تحقیقاً خدای عزّوجلّ! دانست که؛ اگر آن ها را بر گرداند، بآن چه از او نهی شدند، عودت کنند! و آن گاه که فرشتگان گفتند: [آیا در آن، کسی می گماری که؛ در آن، تباهی بار آورد؟! و خون ها بریزد؟! و ما، به حمد و ستایش تسبیح کنیم! و برای تقدیس نمائیم!] [3] بآنها فرمود:

یقیناً! من می دانم آن چه را که نمی دانید [4] بنابراین پیوسته خدای عزّوجلّ! از قدیم، علمش بر اشیاء (و موجودات) - قبل از این که آنان را بیافریند - سبقت گرفته است. فتبارک ربّنا تعالی! علّواً کبیراً!

أشیاء (و موجودات)، بیافرید! و علمش بآنان - بآن چه خواست - بر آنان سبقت گرفت. این چنین، پیوسته - پروردگار ما - دانا و شنوا و بینا است!..»

و از او - هم چنین - در توحید: 136 روایت است که؛ علی بن عبدالله، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، می آورد که:

«از امام صادق علیه السلام درباره خدای تعالی! پرسیدم: آیا مکان را - قبل از این که بیافریند - می دانست؟! یا این که علمش هنگام آفریدن و بعد از آفریدن او است؟»

فرمود: خدا، بالاتر و برتر است! بلکه دائماً به مکان - قبل از تکوین او - عالم است. مانند علمش باو، بعد از تکوین او و هم چنین؛ دانش و علم او، به تمام اشیاء، مانند علم او به مکان است.»

ص: 179

1- (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) جائیه، آیه 29

2- (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) أنعام، آیه 28

3- (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) بقره، آیه 30

4- (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) بقره، آیه 30

از شیخ صدوق در توحید: 60 روایت است که؛ مرحوم علی بن أحمد بن محمد بن عمران [دقاق]، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی؛ از حسین بن حسن بن برده، از عباس بن عمرو قمی، از أبو القاسم - ابراهیم بن محمد - علوی، از فتح بن یزید جرجانی، آورده است که:

حضرت رضا علیه السلام را در راه - هنگام مراجعه از مکه به خراسان - ملاقات کردم، و او به عراق می رفت. شنیدم می فرماید:

[هر که تقوای خدا را مراعات کند! در مصونیت و پرهیز، به سر برد! و هر که خدا را إطاعت کند، در إطاعت او باشند.]

مایل شدم که به او برسم. رسیدم و سلام کردم. جواب داد. آن گاه فرمود: ای فتح! هر که به رضایت خالق پردازد، بنا رضایتی آفریدگان، اهمیت ندهد! و هر که آفریدگار را ناراضی کند. سزاوار است که خشم خلاق بر او مسلط گردد.

و البته! آفریدگار، توصیف نشود، جز آن چه خود به وصف خودش پرداخته. و کسی که؛ حواس از درک او، عاجز است؛ و اوهام از نیکش ناتوان! و خاطرات از تحدید! و دیدگان از إحاطه اش در مانده! وصفش چه گونه ممکن است؟! اجل! و بزرگ تر از آن است که؛ و صفتش، وصفش کنند! و بالاتر و برتر از آن است که؛ بنعت صفاتش پردازند! در نزدیکش دورو بر کنار است! و به دوری و بر کناریش نزدیک! و او، در دورش نزدیک است! و در نزدیکش دور! چگونگی را [چگونگی] داد! به او گفته نمی شود چه گونه است؟! و [کجا بودن] را بیافرید، به او گفته نمی شود: کجا است؟! در این صورت؛ او، ابداع کننده [چگونگی و کجا بودن] است.

ای فتح! هر جسمی به غذائی تغذیه شده! جز خالق روزی دهنده! که او به اجسام جسمیت داد. و او جسم و صورت نیست. تجزیه نشده و انتها نپذیرفته و زیاد نشده و کم نگشته! از ذات آن چه مرکب ساخت مبرّا است - چیزی که؛ در ذات کسی که بآن جسمیت داد، ترکیب نمود! و او، لطیف و آگاه و شنوا و بینا است! واحد و [أحد] و صمد است. نژائیده و زائیده نشده! و برایش احدی همتا نبود. ایجاد کننده اشیاء! و تجسم دهنده اجسام و تصویر کننده صور است. اگر؛ چنان بود که [مشتبه] می گویند، خالق از مخلوق! و رازق از مرزوق! و موجد از موجود، شناخته نمی شد؛ اما؛ او است، ایجاد کننده. بین او و کسی که؛ جسم و صورتش داده و ایجادش کرده، فرق (بسیاری) است! زیر: چیزی مانند او نیست.

گفتم: خدا یکی است، و انسان، یکی! پس؛ واقعاً یگانگی خدا، انسان، شبیه نیست؟ فرمود: چیز محالی گفتی! خدا، تو را ثابت قدم بدارد! منحصرأ تشبیه در معانی است. و اما در اُسماء، همه یکی است، و آن، دلالت بر مسمی است. و آن، چنین است که؛ اگر گفته شود: انسان یکی است، با خبر می سازد که او، پیکر واحدی است؛ و دو پیکر نیست. و انسان - خودش - یکی نیست، زیرا که اعضایش مختلف و

رنگش گوناگون و متعدد است. و او، اجزاء مجزّا است! یک سان نیست. خورش سوای گوشت! و گوشتش سوای خون او است. و عصبش غیر عروق او، و مویش غیر پوست او، و سیاهیش غیر سفیدی او است، و هم چنین؛ تمام خلائق دیگر.

پس انسان، در نام، [یکی] است! در معنی، [یکی] نیست. و خدا جلّ جلاله! یکتا و یگانه ای است! که یگانه ای جز او نیست. و در او، تفاوت و اختلاف و زیاد و نقصان نیست. و اما انسان، مخلوق و مصنوع و [جمع و جور شده] است. و مرکب از (مواد و) اجزاء مختلف و جواهر گوناگون! جز این که - او - جمعاً - یک چیز است.

گفتم: این که فرمودید: [لطیف]، برایم تفسیر کنید. البته! می دانم که؛ لطیف او، خلاف لطف دیگران است - به خاطر فرق این دو لطف - جز این که من دوست دارم، برایم مشروحاً بیان کنید.

فرمود: ای فتح! گفتم [لطیف]، برای خلق لطیف! و علمش به چیز لطیف. آیا به اثر صنعتش نمی نگری؟ در گیاه لطیف و غیر لطیف؛ و خلق لطیف اجسام حیوان از پشه ریز و درشت و کوچک تر از آن! - موجودات ریزی که؛ دیده ها به روشنی آن را نیابد! بلکه از خردیش نرو ماده، و قدیم و نوزاد، تشخیص داده نشود! و چون؛ خردی آن را در لطافت و راهبایش به جفت گیری! و گریز از مرگ! و گردآوری مصالحش در بیابان ها و کویر و گرداب دریاها و پوست درختان دیدیم! و فهماندن برخی از آن ها اندکی از سخن خویش را، ملاحظه کردیم! او آن چه از آن به فرزندانش می فهماند! و برای آنان غذا می برد، (همه را فهمیدیم!) آن گاه؛ رنگ آمیزی آنان - سرخی با زرد و سفیدی با قرمز - (مشاهده کردیم!) دانستیم که؛ خالق این آفریده ها [لطیف] است! و این که؛ هر سازنده ای صنعتش را از چیزی ساخته، و خدای خالق لطیف جلیل، آفرید و ساخت! (اما) نه از چیزی! گفتم: فدایت گردم! و غیر از خالق جلیل، آفریننده دیگری است؟

فرمود: البته خدای تبارک و تعالی؛ می فرماید: (تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (1). و خبر داده که؛ در بندگانش آفرینندگانی است! از آن ها، عیسی بن مریم است که - به اذن خدا - از گل، هم چون؛ هیأت پرنده آفرید! و در آن بدمید و [به اذن خدا] پرنده شد. و سامری، گوساله ای - پیکری که صدای گوساله داشت - برایشان آفرید!

گفتم: البته، عیسی، از گل، پرنده ای آفرید که، دلیل پیامبری بود! و سامری، گوساله ای - پیکری - برای نقض نبوت موسی علیه السلام آفرید! و آن را خدا خواست که چنین باشد؟ این - مسلماً - شگفت آور است؟!

فرمود: وای بر تو! ای فتح! البته برای خدا، دو اراده و دو مشیّت است: اراده حتم، و اراده عزم. باز می دارد. [در حالی که او می خواهد!] و فرمان می دهد [در حالی که او نمی خواهد!] آیا ندیدی؛ که آدم و همسرش را از خوردن درخت، باز داشت! و او (خوردن) آن را خواست. و اگر نمی خواست، نمی خوردند! و اگر می خوردند، خواها نشان بر مشیّت خدا، چیره می گشت! و به ابراهیم فرمان داد که فرزندش - اسماعیل - را سر ببرد! و خواست که، او را سر نبرد! و اگر نمی خواست که سرش را نبرد، مشیت ابراهیم بر مشیّت خدای عزّوجلّ! چیره می گشت!.

گفتم: از من گره گشودی؛ خدا گره گشای تو باشد! جز این که گفתי: [شنوا، بینا]. شنوا با گوش؟ و بینا با چشم؟!

فرمود: او می شنود با آن چه می بیند! و می بیند با آن چه می شنود! بینا است! نه با چشم - مثل چشم آفریدگان - و شنوا است! نه مانند شنیدن شنوندگان! لیکن وقتی که؛ چیز پنهانی [از اثر ذره سیاه! بر سنگ سخت! در شب ظلمانی! زیر خاک و دریاها] بر او پوشیده نیست، گفتم: [بینا] است! نه مانند چشم آفریدگان. و زمانی که؛ انواع لغات و زبان ها بر او مشتبّه نشد، و شنیدن از شنیدن دیگر، بازش نداشت، گفتم: [شنوا] است! نه مثل شنیدن شنوندگان.

گفتم: فدایت گردم! مسأله ای باقی ماند. فرمود بیاور، خدا پدرت را بیامرزد! گفتم: خدای قدیم، می داند چیزی که، نبود، اگر بود، چه گونه می بود؟ فرمود: وای بر تو: البته؛ مسائلت مشکل است آیا نشنیدی، خدا می فرماید: [اگر معبودی - جز خدا - در آسمان و زمین بود! این دو، فاسد می گردید]. (1) [و هر آینه؛ برخی از آن ها به برخی، برتری می جستند]. (2) و خدای تعالی! گفتار اهل آتش را (چنین) بازگو می کند: [ما را بیرون بیاور تا عمل صالحی به جای آوریم؛ غیر آن چه به جا می آوردیم] (3) و فرمود: [و اگر باز گشتند، به آن چه از آن نهی شدند عودت کنند!] پس؛ چیزی را که نبود، دانسته است که؛ اگر بود، چه گونه می بود.

ایستادم که دست و پایش ببوسم سرش را نزدیک کرد، صورت و سرش را بوسیدم و بیرون رفتم. و به خاطر خیر و صلاحی که روشن گردید، آن چنان سرور و شادی در من بود! که از (بیان و) وصفش عاجزم.»

ص: 182

1- (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) انبیا، آیه 22

2- (وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ مَّوْمِنٌ) مومن، آیه 91

3- (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ) انعام، آیه 28

مرحوم مجلسی در مرآة العقول - جلد 1 : 105 - در معنی مشیت و اراده [بنابر آن چه که؛ مری و استاد ما، پدر بزرگ وارم - آمینی - که تربتش پاک باد! اظهار نموده] و جوهری به تفصیل آورده که؛ خلاصه اش این است:

1- گفته می شود که: مراد از [مشیت]، علم است. و آن چه در کتاب [فقه الرضا (علیه السلام)] است، آن را تأیید می کند. آن جا که فرموده:

«تحقیقاً! خدا، از بندگانش معصیت خواست! و اراده نکرد. و طاعت خواست! و از آن ها اراده کرد. چون؛ مشیت، مشیت [امر] است و مشیت [علم]. و اراده اش اراده رضا است و اراده فرمان - فرمان بطاعت و رضا به إطاعت - و گناه و معصیت را خواست، یعنی: به نافرمانی و معصیت بندگانش عالم شد! و آن ها را به آن فرمان نداد...»

2- گفته می شود که: مراد، از [مشیت]، طاعت است - هدایت ها و ألطاف خاص او، که از ضروریات (وظائف و) تکلیف نیست -

و مراد از معصیت خواهش، رها کردن او، و نسبت باو عدم انجام ألطاف و أنعام است. و چیزی از هدایت و عدم هدایت، باعث جبرش بر فعل و ترک (اعمال و رفتار) نیست. و با إستحقاق ثواب و عقاب، منافات ندارد.

3- گفته شده که مراد (از مشیت)، آماده کردن أسباب فعل، بنده است، بعد از اراده بنده، (به انجام) آن.

4- گفته می شود: وقتی که مصلحت، إقتضا نمود، از علم خدا، تکلیفی صادر می شود. و از جمله تکالیف [معصیت] است! با علمی که به آن دارد، او را مکلف می سازد؛ و آن را به إختیارش می گذارد و معصیت را انجام می دهد. گوئی صدور آن را از وی خواسته است.

و هم چنین؛ در طاعت. هر گاه؛ عدم صدورش را از او دانست. آن مجازاً [مشیت] نامیده می شود. و این، مجاز شایعی است. چنان که هرگاه مولی، بنده اش را به او امری فرمان داد، و او را در آن مخیر ساخت - و با علمش به این که انجامش نمی دهد - او را بر انجام و ترک، امکان داد. به او گفته می شود: تو آن را انجام دادی! زیرا؛ می دانستی که او را انجام نمی دهد! و امکانش دادی و به خودش واگذار نمودی!.

5 - گفته می شود که: مراد از مشیتش عدم جبر او است بر انجام طاعت یا ترک معصیت. به بیان دیگر: عدم مشیت، مشیت عدم، نامیده شده. و این به وجه سابق، نزدیک است. بلکه به آن بر می گردد.

6 - مشیت إسناد دادن به [علت بعید] است برای فعل. پس البتّه: بنده - و قدرت و اراده اش چون که برای خدا، مخلوق است. او جل و علا! برای همه أفعالش [علّت بعید] است.

7- آن چه از [مشیت بالتبع] در خبر گذشته، به آن اشاره نمودیم.

و چه بسا؛ بوجه روشن تری محقق شود! آن طور که بعضی از محققین، «الأمر بین الأمرین» را نتیجه گرفته اند که؛ فعل بنده، از مجموع دو نیرو است: نیروی خدا و نیروی بنده. و بنده، (هرگز) در ایجاد فعلش - آن گونه که نیروی خداوند، در او دخل و تصرفی نکند - مستقل نیست. به این معنی که؛ بنده را بفعلش آن گونه توانا کرده باشد که؛ سر رشته فعلِ مقدر بندگان خود، از اختیار او [مطلقاً] بیرون شود. چنان که؛ مفوضه به این روش اند. یا این که؛ نیروی خدا را تأثیری در بنده نیست! اگر چه بر طاعت گنهکار، جبراً قادر است! [بعثت؛ عدم تعلق اراده اش در افعال اختیاری او بخاطر جبرش] چنان که؛ معتزله به این راه رفته اند. و این نیز، نوعی تفویض است. و نیروی بنده، آن گونه نیست که؛ برای او، اصلاً در افعالش تأثیری نباشد! خواه این توان، کسب کننده باشد [چنان که؛ اشعری، بدین راه رفته! و برگشت مذهبش به جبر است] و خواه نباشد. [به این معنی که؛ اصلاً برایش قدرت و اختیاری به حساب نیاید! به نحوی که راه رفتن زید و حرکت لرزان تفاوت نکند!] چنان که جبریّه، بدین مذهب اند! و آن ها، جهنم بن صفوان و پیروان وی اند. و این، معنی «الأمر بین الأمرین» است.

و زمانی که مشیت و اراده بنده و تأثیرش در فعل او، جز اخیر علت تامه است، و منحصرأ؛ تحقق فعل و ترک، با وجود و عدم آن تأثیر است، بنابر این؛ صدور قبیح از خدا، منتفی است، بلکه منحصرأ؛ با مشیت و اراده حادث و با تأثیر بنده - که متمم علت تامه است - محقق شود. و به مجرد مشیت حق و اراده و قدرتش، با عدم تأثیر بنده و منع وی [که با اختیار و اراده او است] تحقق پذیرد. زیرا؛ مشیت و اراده و تعلق اراده ای از خدا، بآن فعل، بی تأثیر بنده، تحقق نیافت. پس؛ در این هنگام، افعال - مخصوصاً فعل قبیح - به بنده مستند است.

و چون؛ مراد خدا، از اندازه گیری و تقدیر بنده اش - در افعال او - و امکان دادنش در آن، صدور افعال او به اراده و اختیار او است. در این صورت؛ برای هر فعلی [از ایمان و کفر و طاعت و معصیت] که اراده و اختیار نمود، مانعی در بین نیست. و از او چیز خاصی از طاعت و معصیت، اراده نشده! و اجبار او در افعال و کردارش اراده نگشته است، تا این که؛ تکلیفش به خاطر مصلحتی که برایش مقتضی است، صحیح باشد. و بعد از آن تقدیر، با اعلام و آگاهی به مصالح و مفاسد افعالش به صورت امر و نهی، او را مکلف ساخت. چون؛ امر و نهی او، از قبیل دستور آشامیدن دوی مفید است، که طبیب به بیمار می دهد! و نهی وی از خوردن غذای مضر!

بنابر این؛ صدور کفر و ایمان و سرپیچی بنده - که با اراده مؤثر او است! و بدان جهت، سزاوار مجازات می گردد - ملازم این نیست که؛ بنده، بر خدای تعالی! چیره شود! و خدای تعالی! عاجز و ناتوان گردد؛ [چنان که اگر بیماری، طبییی را مخالفت کند و هلاک شود، چیرگی مریض بر طبیب و عجز وی را ملازم نیست]. و هم چنین؛ ملازم این نیست که؛ در مُلک و پادشاهی اش کاری صورت گیرد، که بخواست و اراده او نباشد! و ملازم ظلم و ستم در مجازات و عقابش نیست، چون؛ فعل قبیح، با اراده او، مؤثر است! و طبیعت آن فعل، موجب استحقاق مجازات فاعلش می گردد.

و چون؛ با آن (مشخصات) و آگاهی امر و نهی، به وساطت حجج پروردگار علیهم السلام، لطف و توفیقی در خیرات و طاعات، از جانب خدا بود، از این جهت؛ انسان به هر خوبی که موفق شد، سزاوار است که؛ به خدا مستند و منسوب گرداند! چون؛ با اندازه گیری و امکان بخشیدن و توفیق دادنش - به حسنات - او را به مصالح ارتکاب حسنات و زیان ترک و انصراف از آن ها را - با اوامرش - آگاه نمود! و آن چه (بنده) از بدی، انجام داد، از خود او است! زیرا؛ با آن، به مفاسد ارتکاب سیئات و منافع (دوری و) انصراف از آن ها را - با نهیش - گاه کرد! و این، از باب مخالفت پزشک و اطاعت او است، که هر کس باطاعت او درآمد و از ناخوشی،

بهبودی یافت، گفته می شود: طیب او را معالجه کرد. و آن که مخالف بود و هلاک شد! گفته می شود: با سرپیچی از دستور طیب، به نابودی و هلاک خویش، اقدام کرد!.

بنابراین؛ معنی گفتار امام علیه السلام که: خدا فرمان داد و نخواست این می شود که؛ بندگان را به اعمالی که برایشان سودمند است - مثل طاعت و ایمان - آگاه کرد و به آنان خبر داد، و خصوصاً؛ صدور آن افعال را از آنان نخواست. چگونه بخواهد! و حال آن که؛ اگر می خواست و از برخی از آنان صادر نمی شد. لازمه اش مغلوبیت و عجزش بود! و خدای بزرگ! از این گونه اوصاف، بسی منزّه و برتر است! - تعالی عن ذلك علوّاً کبیراً! - بلکه منحصرأ؛ هر فعلی که اراده نمودند، صدور فعل شان را به [توان و اختیارشان] خواست. پس؛ هر چه خدا خواست، شد!.

و معنی گفتار او که فرمود: «خواست و فرمان نداد این می شود که؛ صدور افعال بندگان را - هر فعلی که اراده نمودند - به اختیار آنان خواست. و به همه آن چه اراده نمودند دستور نداد، بلکه؛ از برخی از آن ها، نهیشان فرمود، و آن ها را به زیانش آگاه نمود! [مانند: کفر و عصیان!]

پس معنی گفتار او که فرمود: «ابلیس، فرمان داد که به آدم سجده کند چنین است: به او اعلام کرد که؛ سجده به آدم برایش سودمند است و سجده نکردنش مضر! و خواست که سجده نکند. یعنی؛ خصوصاً سجده او را نخواست. و اگر مخصوصاً سجده او را می خواست سجده می کرد؛ [زیرا؛ عجز او، و چیره شدن ابلیس بر او محال است!] بلکه منحصرأ؛ صدور هر یک از [سجده و ترک آن] را خواست - ترک آن، یعنی: سجده نکردن به اراده و اختیار او - و زمانی که ابلیس، سجده نکرد [یعنی: به اراده خویش سجده نکرد] حق تعالی! به خاطر آن سجده نکردنش را خواست. و چون سجده نکردن، به [خواست] ابلیس و اراده مؤثرش تحقق می یابد! - و آن جزء آخر علت تامه است - بنابراین؛ ابلیس، مستحق سرزنش و عقاب است؛ و فعل قبیح، از او صادر است؛ نه از خدای تعالی!.

و سخن در [نهی آدم از خوردن درخت] نیز، همین طور است. این، منتهی سعی و تلاشم بود. که در گردآوری احادیث و گفتار متناسب با مباحث کتاب، انجام گرفت. و از آستان قدس الهی؛ مسألت دارم که؛ ثوابش را بروح استاد و مربی، ما پدر بزرگ و ارم - آمینی - نثار فرماید. روحش شاد و تربتش پاک باد! که خدا، شنوا و اجابت کننده دعا است!.

رضا امینی نجفی

این ترجمه، به توفیق پروردگار متعال - در ظل عنایت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه - ظهر پنجشنبه بیست و پنجم شوال یک هزار و سیصد و نود و هشت هجری (روز وفات مولا و سرور ما، امام صادق علیه السلام) پایان یافت. ولله الحمد.

قدرت الله حسینی شاه مرادی

بخش چهارم:

مباحثی پیرامون سه موضوع:

ص: 187

عناوين بخش:

1- تفسير إمام عسكري عليه السلام.

2- كتاب فقه الرضا عليه السلام.

3- مشيت أزلي و حادث.

ص: 189

(قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.)

بگو: بارِ اِلها!

ای آفریدگار آسمان ها و زمین!

ای داننده نهان و آشکار!

تو، بین بندگان - در آن چه درباره اش در

اختلاف اند - داوری می کنی!.

ص: 191

تفسیر امام عسکری، علیه السلام شامل: تفسیر فاتحه الكتاب و بخشی از سوره بقره است، که امام علیه السلام، إملاء کرده و شیخ أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی - ساکن ری - آن را از طریق (روانی) خودش، روایت کرده، و چندین بار، به چاپ رسیده است. چاپ اول؛ در تهران، سال 1268 هجری قمری، و چاپ دوم در سال 1313، قمری، و چاپ سوم؛ در حاشیه تفسیر قمی در سال 1315.

گرچه در شناخت روایات، عوامل گوناگون دخالت دارد، اما؛ آن ها را می توان در دو عامل زیر - که؛ أساس معرفة الحديث است - خلاصه نمود:

1- سند روایت. 2- دلالت متن آن.

کسانی که؛ تار و پود وجودشان با معارف و شناخت، روایات، عجین شده! و شامه حدیث، پیدا کرده و مدال «منا أهل البيت» دریافت کرده اند، در سند حدیث و بررسی آن، چندان مشکلات و گرفتاری ندارند! و صحت و سقم بیش تر آن ها، مانند روز، برایشان واضح است و دلالت حدیث برای آن ها، کاملاً روشن گر است!

گرچه؛ متن تفسیر امام علیه السلام در سوره عفاة، از لحاظ دلالت آن، کاملاً بی إشکال است، اما؛ در صحت صدور، آن، همه پژوهشگران و بزرگان متفق و هماهنگ نیستند! گروهی؛ به تحقیق سندش پرداخته و بر آن اعتماد کرده اند. و عده ای بی نظر، و گروهی؛ مردد و احیاناً؛ به نقد و رد آن پرداخته اند! از این میان، دشمنان شیعه نیز، برای «گل آلود کردن آب و ماهی گرفتن» فرصت را غنیمت شمرده! درباره رجال سند آن، مانند محمد بن قاسم استرآبادی، یا دو فرزند - راوی - که؛ مستقیماً از امام علیه السلام روایت کرده اند (یعنی: یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار) مسموماتی پخش کرده اند. شگفتا! برخی از بزرگان نیز، سهواً آن را تکرار نموده اند! که از ساحت قدس آنان، بسیار بعید به نظر می رسد، اما چه باید کرد؛ الجواد قدیکبوا!

تحقیقات زیر، برای پژوهشگران منصف، می تواند راهنما - و چه بسا قانع کننده - باشد: علامه میرزا حسین نوری، در خاتمه المستدرک - صفحه 661 - مفصلاً در اعتبار این تفسیر، سخن گفته و کسانی را که بر آن اعتماد دارند، بیان کرده است. گفتار او، ملخصاً چنین است:

محمد بن قاسم استرآبادی، از مشایخ شیخ صدوق، در تفسیر منسوب به امام - أبو محمد عسکری - علیه السلام است، که؛ در اغلب کتب او، مانند: من لا یحضره الفقیه، و أمالی، و علل الشرایع، و غیر آن ها - که نزد ما موجود است - زیاد از آن نقل شده! و بر آن چه در آن تفسیر است، اعتماد کرده است، کما این که؛ این مطلب بر آن ها که؛ بتألیفاتش مراجعه کنند پوشیده نیست، و در این مطلب، استوانه های مذهب و سدة أخبار، از او پیروی کرده اند. از جمله آن ها:

أبو منصور أحمد بن علی بن أبیطالب، در احتجاج.

قطب الدّین سعید بن هبة الله راوندی، در خرائج .

رشید الدّین محمّد بن علی بن شهر آشوب، که جزماً: تفسیر را بامام علیه السّلام نسبت داده، و در جاهای مختلف مناقبش، از آن نقل کرده است.

محقّق ثانی - علی بن عبد العالی کرکی - که در اجازه اش به [صفی الدّین حلّی] بعد از ذکر جمله ای از طرق و اُسانید عالیه اش، عالی ترین سند را چنین دانسته:

« جمال الدّین أحمد بن فهد، از سیّد عالم نسابه تاج الدّین محمّد بن معیة، از سیّد عالم، علی بن عبد الحمید بن فُخّار، حسینی، از پدرش سیّد عبد الحمید، از سیّد فقیه مجد الدّین أبو القاسم علی بن عریضی، از شیخ سعید رشید الدّین أبو جعفر محمّد بن، شهر آشوب مازندرانی، از سیّد عالم، ذو الفقار محمّد بن معبد العلوی الحسنی، هر دو آن ها، از شیخ الإمام، عماد فرقة ناجیه، أبو جعفر محمّد بن حسن طوسی، که او گفت: أبو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری، به ما خبر داد که: أبو جعفر محمّد بن بابویه به ما خبر داد که؛ محمّد بن قاسم مفسّر جرجانی، بر ما حدیث کرد که؛ یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سنان (1) از پدرشان، از مولای ما و مولای کافّه مردم، أبو محمد حسن عسکری از پدرش، از پدرش... صلوات الله علیهم أجمعین! فرمود که؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، روزی برخی از اصحابش فرمود:...»

از این مطلب، ظاهر می شود که این تفسیر، نزد او در غایت اعتبار است. و هم چنین؛ ظاهر می شود که؛ شیخ و غضائری، از امام علیه السّلام با سند مذکور روایت می کنند و نزد آن دو معتبر است، و الا؛ از مروّاتانشان مستثنی می کردند. کما این که؛ این مطلب بر کسی که به طریق مشایخ. عارف باشد، پوشیده نیست.

فخر الفقهاء، شهید ثانی بر اساس اعتمادی که بر آن تفسیر دارد، از آن نقل می کند. و در آخر إجازة کبیرش به شیخ حسین بن عبد الصّمد گفته:

«اگر طریقی را که؛ تا هر یک از مصنّفین و مؤلّفین، وجود دارد، همه را یادآور شویم، مطلب بدرآزا می کند. و خدای تعالی و لّی التّوفیق است. بایستی؛ از بین طریقی که؛ به مولا و سیّد ما و سیّد الکائنات! رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، می رسد، طریقی را بیان کنیم، که عالی تر باشد...»

آن گاه سندی بیان می کند که؛ در، آن محمّد بن قاسم جرجانی است.

علامه مجلسی، در بحار می گوید: «کتاب تفسیر إمام، از کتب معروف است و صدوق، بر آن اعتماد کرده، و از آن اخذ نموده است. اگر چه؛ بعضی از محدّثین، در آن طعن زده اند ولی؛ صدوق؛ اُعرف است؛ و زمانش، از کسی که بر آن کتاب طعن زده نزدیک تر است، و تحقیقاً؛ بیش تر علماء از او روایت کرده اند. بدون این که در آن غمزی روا بدارند.» آن گاه می گوید: «آن چه در افتتاح تفسیر إمام عسکری صلوات الله علیه می یابیم، بیان می کنیم: شیخ أبو الفضل شاذان بن جبرئیل بن إسماعیل قمی، اُدام الله تعالی تأییده، گفت که؛ سیّد محمّد بن سر اهنک حسینی جرجانی بر ما حدیث کرد که؛ سیّد أبو جعفر مهتدی بن حارث حسینی، مرعشی، بر ما حدیث کرد که شیخ صدوق أبو عبد الله جعفر بن محمّد دوریستی، از پدرش، از شیخ فقیه أبو جعفر محمّد بن علی بن

1- در نسخ چنین است و صحیح آن «سّیار» است.

بابویه قمی رحمه الله روایت کرده که؛ أبوالحسن محمد بن قاسم إسترآبادی، به ما خبر داد...»

آن گاه گفته:

«و در بعضی نسخه ها در اَوّل سند، این چنین است: محمد بن علی بن محمد بن جعفر بن دقاق، گفت: دو شیخ فقیه؛ أبوالحسن محمد بن أحمد بن علی بن حسن بن شاذان، و أبو محمد جعفر بن أحمد بن علی قمی رحمهما الله! بر من حدیث کردند، که: شیخ فقیه؛ أبو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه...»

علامه حلی در [خلاصه] گفته است: «محمد بن قاسم، یا أبوالقاسم مفسّر إسترآبادی - که أبو جعفر بن بابویه، از او روایت کرده - ضعیف و کذاب است و تفسیری را از او روایت کرده که؛ او، از دو نفر مجهول روایت می کند. یکی از آن ها، به یوسف ابن محمد بن زیاد، معروف است. و دیگری، به علی بن محمد بن یسار، که این دو، از پدرشان، و او از أبوالحسن ثالث علیه السلام روایت می کنند. تفسیر از جانب سهل دیباجی، از پدرش وضع شده، که شامل این نوع احادیث منکر است.»!

از کتب رجال و حدیث - آن چه که در دست ما است - اُحدی جز این الغضائری، چنین مطلبی نگفته! و نیز، در این باره، کسی جز محقق داماد، اُحدی با او ملحق نشده است. وی در [شارع التّجاة] در مبحث ختان، می گوید:

«و در اُصول أخبار أهل البيت عليهم السلام، وارد است که؛ در زمان جنگ معاویه، زمین «نحو» امیرالمؤمنین علیه السلام را ابتلاع نموده است. و در تفسیر مشهور عسکری علیه السلام، که به مولای ما، صاحب العسکر! منسوبست، حدیثی مطّول، که شامل حکایت آن حال است؛ مفصّلاً بیان شده، و من می گویم: صاحب آن تفسیر - چنان چه؛ محمد بن علی بن شهر آشوب رحمه الله! در معالم العلماء آورده، و من، در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ، تحقیق کردم - حسن بن خالد برقی است [برادر اُبی عبد الله محمد بن خالد برقی و عم أحمد بن اُبی عبد الله برقی.] و باتفاق علماء، لقه و مصنّف کتب معتبر بوده است. در معالم العلماء گفته: [و هو؛ أخو محمد بن خالد، من کتبه تفسیر العسکری من إملاء الإمام علیه السلام]

و امّا، تفسیر محمد بن قاسم - که محمد بن قاسم، از مشیخه روایت اُبی جعفر بن بابویه است، و علماء رجال، او را، ضعیف الحدیث شمرده اند - تفسیری است که، آن را از دو مرد مجهول الحال، روایت کرده، و ایشان بأبی الحسن الثالث؟ الهادی العسکری علیه السلام إسناده کرده اند. و قاصران نامتمهّران، اسناد را معتبر می پندارند! و حقیقت حال آن که؛ تفسیر، جعلی است! و به أبو محمد سهل بن أحمد دیباجی، استناد دارد، و بر احادیث منکر! و اکاذیب أخبار، محتوی و منطوی است؛ و اسناد آن بامام معصوم، مجعول بوده و افترائی بیش نیست»

وی، چیزی بر آن چه که در [خلاصه] است، نیفزوده و آن چه در [خلاصه] است از ابن الغضائری إتّخاذ شده، - چنان چه، از نقد الرجال ظاهر است. - محقّقین بر این گفتار، بوجوه مسخّلف! بطعن و ایراد، پرداخته اند! از آن جمله:

1- در جای خود مقرر است که؛ تضعیفات ابن الغضائری، ضعیف است! و بر آن، إعتمادی نیست! 2- صدوق، که از محمد بن قاسم - مصاحب خودش - تفسیر را أخذ کرده، کسی است که؛ از این

کتاب فراوان از او نقل می‌کند، و یادی از او نمی‌برد، مگر این که؛ پشت سرش [رضی الله عنه] یا [رحمه الله] می‌گوید و گاهی؛ با کنیه اش او را یاد می‌کند. چه گونه ضعف و کذبش، بر او پوشیده مانده؛ و ابن الغضائری، بعد از قرونی آن را شناخته است؟!.

3- چه گونه ضعف و کذبش، بر جماعتی که این تفسیر جعلی را! - بزعم ابن الغضائری - از صدوق روایت کرده اند، مخفی مانده است؟ و این جماعت، عبارتند از: محمد بن أحمد بن شاذان پدر أحمد - شیخ کراچکی - و جعفر بن أحمد - شیخ القمیین در زمان خودش - که صاحب کتب زیاد است، و نیز شیخ و استاد صدوق، بوده است.

و حسین بن عبیدالله غضائری، چنان که؛ در اجازه کرکی است. و محمد بن أحمد دوریستی. و أبو منصور، أحمد بن علی بن أیطالب، طبرسی.

4- تفسیر به أبو محمد حسن عسکری علیه السلام منسوب است، نه پدرش، أبو الحسن ثالث علیه السلام!.

5- سهل دیباجی و پدرش، در سند این تفسیر، داخل نیستند. و این دو را أحدى در سند آن ذکر نکرده است! بنابرین، نسبت جعل با او، کذب و افتراء است! تمام این ها، کاشف از خلط مبحث است! و کلمات آن ها را از اعتبار ساقط می‌کند!.

6- طبرسی در احتجاج، تصریح می‌کند که: آن دو نفر راوی، از شیعه امامیه اند. چه طور، می‌گوید که: از دو نفر مجهول! روایت می‌کند؟! از محقق داماد، عجیب است که؛ کسانی را که سند را معتبر دانسته و بر تفسیر، اعتماد کرده اند، نسبت قصور و عدم تمهر داده است؟! و حال آن که آن ها عبارتند از: جدش، محقق ثانی و شهید ثانی، و قطب راوندی، و ابن شهر آشوب و طبرسی و دیگران. علاوه بر این که؛ در این اشتباهات واضح در کلام ابن الغضائری و خلاصة الأقوال، تأمل نکرده! و در آن ها، ندانسته و (نسنجیده!) فرو رفته! بلکه؛ اشتباهاتی، اضافه بر آن ها مرتکب شده است!.

7- این مطالب، نسبت تضعیف به علمای رجال است. اضافه بر این که؛ در رجال کشتی؟ و رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و رجال شیخ طوسی، أصلاً! ذکری از آن نیست. و این اصول چهارگانه خود تکیه گاه این فنّ است. و او، فقط در [ابن الغضائری] تضعیف شده، و امّا [خلاصة الأقوال] نیز، گر چه به آن راضی است؛ امّا ناقل کلام او است. و ناظر کلام او، غیر آن چه واقع است توهم؟ می‌کند و این خالی از نوعی تدلیس نمی‌باشد!.

8- گمان کرده که؛ تفسیری را که إسترآبادی روایت می‌کند، غیر تفسیری است که، حسن برقی آن را روایت کرده! و این، توهم فاسدی است! ابن شهر آشوب، که در نسبت دادن آن ببرقی، هم او، أصل و أساس است! در مناقبش، از تفسیر موجودی نقل می‌کند که، آن را إسترآبادی، در مواضعی روایت کرده، کما این که این مطلب، بر مراجعه کننده، پوشیده نیست. و در صدر آن، چنین گفته: «تفسیر الإمام أبي محمد الحسن العسکري عليه السلام»

پس؛ آن تفسیر، نزد او، معتبر است و بر آن اعتماد دارد. بنابر این؛ اگر غیر آن تفسیری است، که آن را برقی روایت کرده، لازم می‌آید؛ دو تفسیر معتبر - که هر دو از إماء إمام علیه السلام است - موجود باشد! و

گمان نمی‌کنم، اُحدی باین ملتزم باشد پس؛ ناچار، یکی است و راوی آن، متعدّد است. و حسن برقی، یا در مجلس اِملاء، حاضر بوده، یا این که؛ از یکی یا هر دو آن‌ها روایت کرده است. بلکه؛ جماعتی که باسامی همه آن‌ها اشاره کردیم، از تفسیر موجود که آن‌را، استرآبادی روایت کرده نقل می‌کنند.

9- حدیث [نجر] که به آن اشاره نمود، در این تفسیر، موجود است. و این شهر آشوب، در [المناقب] آن‌را با عبارتش آورده است.

10- حکم بوجود مطالب ناپسند! و اکاذیب، در آن، پیروی از ابن الغضائری است! ای کاش؛ به برخی از آن، اشاره می‌کرد. آری؛ در آن، برخی معجزه‌های غریب! و قصّه‌های طویلی است! که در غیر آن نیست. و آن‌ها را به حساب «زشت و ناپسند!» آوردن، موجب می‌شود که؛ عده‌ای از کتب قابل اعتماد، از حریم حدّ اعتبار، خارج گردد! در آن چیزی از اخبار غلوّ، اُبدأ نیست... (1)

علامه شیخ آغازگر تهرانی، در کتابش «الدّریعه» می‌گوید: شیخ ما (میرزا حسین نوری) در [خاتمة المستدرک صفحه 1661] مفصلاً! در اعتبار این تفسیر، سخن گفته، و کسانی را که بر آن، اعتماد دارند! بیان کرده است، (هم چون:) شیخ صدوق، در [من لا یحضره الفقیه] و کتاب‌های دیگرش. و طبرسی در [احتجاج]. و این شهر آشوب در [المناقب] و محقّق کرکی در اجازه اش بصفی الدّین. و شهید ثانی در [المنیه]، و مولی محمد تقی مجلسی، در شرح المشیخه. و فرزندش علامه مجلسی، در بحار، و دیگر بزرگان. و برخی از سندهای آن‌را، که در صدر نسخه‌های این تفسیر، مذکور است، بیان داشته! که تمام آنها، به شیخ أبو جعفر «ابن بابویه»، منتهی می‌شوند. من جمله آن‌ها این سند است که در چاپ اوّل آن، مذکور است. در اوّلش، بعد از (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)، و حمد پروردگار متعال! این چنین سندش به ابن بابویه می‌رسد:

ابن بابویه گفت: أبو الحسن محمد بن قاسم مفسّر استرآبادی خطیب - که رحمت خدا، بر او! به ما خبر داد که؛ أبو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و أبو الحسن علی بن محمد بن سیّار، بر من حدیث کردند - و این دو نفر، شیعه امامیه اند - ... [و تشیّع این دو فرزند، از ناحیه پدرشان است، نه این که؛ ابتداءً خودشان مستبصر شده باشند!...]»

(و این دو فرزند، از امام حسن عسکری علیه السّلام، تعلیم گرفته اند، چنان که در الدّریعه، چنین می‌خوانیم: آن‌گاه؛ امام علیه السّلام پیدرهای آن دو فرزند فرمود:

این دو فرزند خود را بگذارید نزد من بمانند، تا علمی به آن‌ها افاده کنم، که؛ خداوند، آن‌ها را به این وسیله مشرف گرداند! (2)

باید دانست که؛ طریق صدوق؛ باین، تفسیر؛ در محمد بن قاسم خطیب - که نسبت داده اند که؛ ابن الغضائری، بجرح او پرداخته؛ - منحصر نیست؛ بلکه؛ در بعضی از مصتفات صدوق، طریق دیگری در روایت این تفسیر از آن دو نفر است؛ چنان که، در اُمالی صدوق، اوّل مجلس سی و سه، چنین روایت شده است:

«محمد بن علی استرآبادی، رضی الله عنه گفت: یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار، بر ما حدیث کردند»

ص: 197

و نسخه، ظاهراً صحیح است. و احتمال وقوع تصحیف از طرف ناسخ و تبدیل قاسم به علی، خلاف اصل است. اضافه بر این که از اول تفسیر، پیداست که؛ [دو فرزند]. حدود هفت سال در سامراء اقامت داشتند.

و به ناچار، بعد از برگشت به استرآباد، تفسیر را به اهل استرآباد روایت کرده اند. پس؛ چه مانعی دارد که؛ از جمله آن ها، محمد بن علی ایتر آبادی جلیل القدر! باشد؛ بطوری که؛ شاگردش صدوق، او را دعا می کند و درباره اش رضی الله عنه می گوید! و این، کاشف از جلالت مقام او است! و وایت [دو فرزند]، فقط؛ منحصر نیست به روایت تفسیری که بر آن ها املاء شده، بلکه می بینیم؛ علی بن محمد بن سیار، که یکی از دو فرزند است. ندبه مشهور سید الساجدین علیه السلام را - که علامه حلی، به ذکر طرق روایت خود، در اجازه کبیرش به بنی زهره، اختصاص داده - روایت می کند. (1) و از آن طرق، روایت همین [ابن سیار] ترابیان کرده که؛ [ندبه] را از ابو یحیی (محمد) بن عبدالله بن زید المقری، از سفیان بن عیینه، از زهری، از امام سجاد علیه السلام بازگو می کند. و یادآور شده که؛ [ندبه] را أبو محمد قاسم بن محمد استرآبادی [که او نیز، یکی از پنج نفر از مشایخ صدوق است، که صدوق، به درک آن ها نائل شد! و از آن ها در استرآباد و جرجان روایت کرده!]

از علی بن محمد بن سیار نام برده روایت می کند. و از این پنج نفر، أبو محمد عبدوس بن علی بن عباس جرجانی است. که از او، به [أبو محمد بن عباس جرجانی] نیز تعبیر می شود. و صدوق، از همین أبو محمد قاسم، [ندبه] را روایت کرده، چنان که در اجازه نام برده است. در این أبو محمد قاسم، غیر از أبو الحسن محمد مفسر استرآبادی خطیب است، که صدوق، از او، فراوان روایت کرده! چون که؛ اختلاف کینه و اسم و رسم دارند، اگرچه در بعضی مشایخ، مشترک اند. به طوری که؛ هر دو، از ابو الحسن علی بن محمد بن سیار روایت می کنند [مفسر، از او تفسیر را روایت کند، و أبو محمد از او ندبه را]. و بر ایشان مشایخ ویژه ای نیز وجود دارد. أبو محمد قاسم بن محمد، به روایت [ندبه] از عبدالملک بن ابراهیم، اختصاص دارد! - چنان که در اجازه نام برده است و أبو الحسن محمد بن قاسم مفسر خطیب، به مشایخ زیاد دیگری اختصاص دارد! و از آن ها، روایت زیادی - غیر از تفسیر امام عسکری علیه السلام - روایت می کند. و آن ها در کتب صدوق، مانند؛ من لا یحضره الفقیه، و عیون أخبار الرضا (ع) و أمالی، و إكمال الدین، توحید، و کتب دیگرش یافت می شود. و به خاطر بودن خطیب مفسر، و کثرت طرق بر روایت اوست، که؛ صدوق - تحقیقاً فراوان! از او، روایت می کند! نه از محمد بن علی استرآبادی و أبو محمد قاسم بن محمد استرآبادی. و این به جهت آن است که این دو، در رتبه خطیب نیستند. و کثرت روایت از او، موجب شده که صدوق، در تعبیر از او،

بمؤلفین پردازد! گاهی؛ کینه از او نام ببرد؛ و گاهی؛ بدون کینه. و گاه؛ او را خطیب، توصیف کند! و گاه؛ بدون آن. گاه؛ مفسر، یاد کند! و گاه؛ غیر آن و زمانی؛ لفظ مفسر را بر استرآبادی مقدم بدارد! و زمانی؛ عکس آن رفتار کند. و گاهی؛ استرآبادی را به جرجانی تبدیل کند؛ یا از او [محمد بن أبو القاسم مفسر] تعبیر کند. و غیر ذلک از چیزهایی که فهمیده، می شود؛ تمام آن ها، تعبیرات مختلفی از یک نفر صاحب شأنی است! که؛ استاد فردی مانند شیخ صدوق - که عارف بشئون اساتی خویش است - می باشد. و در این باره؛ حقیقت معرفت و شناسائی را واجب است! و او را، با اوصاف

ص: 198

1- زُهری می گوید: شنیدم، مولای ما، زین العابدین - علی بن الحسین - علیهما السلام به محاسبه نقش خویش پرداخته! و با پروردگارش مناجات دارد و می فرماید: (يَا نَفْسُ حَتَّى مَإِلَى الدُّنْيَا رُكُونُكَ) بحار، جلد 107 صفحه 122

مشهورش معرفی می کند. بخصوص با این توصیف، که باو [مفسر] می گوید! بلکه؛ از این توصیف، پیدا است، که؛ او از کسانی است که؛ در تفسیر، کتابی تألیف کرده، اگر چه مصنفی نباشد! لا اقل! کسی است که؛ از مشایخ اجازه فردی مثل صدوق است؛ و احتیاجی بتصریح ثقه بودن او نیست - چنان که در محلش مقرر است - و لذا؛ صدوق، به طرز شگفت آوری؛ از او تجلیل می کند و هنگامی که؛ تفسیر را از آن [دوفرنزد] روایت می نماید، یا بروایت احادیث دیگری از سایر مشایخش می پردازد، هر زمان که از او نام می برد، به طرز شگفت انگیزی؛ تجلیل می کند؛ و دعا را در حق او، با [رضی الله عنه] و [رحمة الله علیه] ترک نمی کند.

و از آن احادیث، روایت خطیب، از شیخ جعفر بن أحمد، از ابویحیی محمد بن عبد الله بن زید مفری - در امالی - است. (1)

و از آن جمله؛ روایت او، از شیخ عبدالملک بن أحمد بن هارون از عثمان بن رجاء است، که در امالی است. (2) و از آن جمله روایات فراوان خطیب، از شیخ أحمد بن حسن حسینی است، که او از کسانی است که از امام أبو محمد حسن عسکری علیه السلام روایت می کند اما او در کتب رجال مذکور نیست؛ چنان که شرح حال و ترجمه دوفرنزدی که تفسیر را از امام حسن عسکری علیه السلام روایت می کنند، در آن کتاب ها نیست!

شیخ صدوق، در أول باب سی ام، که اول جزء دوم کتابش؛ - عیون أخبار الرضا (علیه السلام) است. می گوید: «أبو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی رضی الله تعالی عنه! بر ما، حدیث نمود که: أحمد بن حسن حسن، بن علی - أبو محمد عسکری - از پدرش از محمد بن علی (نقی جواد) از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر ... بر ما حدیث کرد»

آن گاه؛ با این اسناد، هشت حدیث دیگر - از آن چه که در تفسیر امام عسکری نیست - آورده است. و بعین این سند، حدیثی در امالی (3) این چنین می آورد:

«صدوق از مفسر، از أحمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش رضا، از پدرش موسی علیهم السلام»

و از این جا پیدا است که؛ سند دیگر که در امالی (صفحه 215) مذکور است، در آن، افتادگی و تصحیفی روی داده! و آن چنین است:

«صدوق از مفسر، از أحمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی بن ناصر، از پدرش رضا، از پدرش موسی بن جعفر علیهم السلام»

البته؛ کسی که از پدرش رضا، روایت می کند جز محمد بن علی جواد نیست، پس؛ ناصر، تصحیف آن است! و واسطه، ساقط است.

بنابراین از آن چه بیان کردیم، آشکار است که؛ مفسر نام برده، از معروفین عصر خویش است و از

ص: 199

1- أمالی صدوق: 271 چاپ نجف.

2- أمالی صدوق: 217

3- أمالی صدوق: 67

مشایخ إجازة کثیر المشایخ و واسع الروایه است! و اکنون می گوئیم که او، أهلیت و شایستگی دارد که به روایاتش وثوق و اعتماد حاصل گردد! و سزاوار است که به صحت آن روایات، و جزم و یقین بحجیت آن ها، إطمینان به وجود آید. و تحقیقاً ما؛ آن چه که از سیره راوی و شاگرد او - شیخ صدوق - و شرح وقایعش [از ولادت تا وفات او] می دانیم، بر این واقعیت، دلالت می کند. و ما، آن چه که از احوال شاگرد او، معرفت و شناسائی داریم، این است که؛ او از علمای متوسط نبود! بلکه؛ در جانب عظیمی از تفقه و وثوق و تقوی بود! و در امور دین، در غایت ورع و پایداری و استقامت بود! و از کسانی نبود که در امور دین، سهل انگار باشد! یا در أخذ حدیث، از غیر موثق، روایت کند! - چه رسد به کذابین! - بلکه؛ برجال (حدیث). بینا و بصیر و ناقد اخبار بود! [چنان که در فهرست شیخ طوسی مذکور است!]. بنابراین؛ حدیث ناقص العیار را أخذ نمی کرد! چرا این چنین نباشد؟ در صورتی که او، کسی است که؛ به دعای حضرت حجة علیه السلام متولد شده! و آن جناب، وی را چنین توصیف کرده که: [او، فقیه و خیر و مبارک است] و در طول زنگانی اش در طلب حدیث، به گردش بلاد پرداخته! و در سفرهایش به درک دویست و

اندی! از شیوخ أصحاب ما، نائل آمد! و از جمله آن ها، این مفسر است. و شیخ ما (میرزا حسین نوری) در خاتمة المستدرک (صفحه 713) آن ها را إستقصاء نموده است، و در کتب رجال ما، جز تعداد کمی از آن ها (بقیه) ترجمه نشده است. و ما، فقط از این جهت، آن ها را می شناسیم و بر آن ها اعتماد داریم، که آن ها، از مشایخ صدوق اند! که با دعای رحمت و رضوان! در حق آن ها، از آنان روایت می کند! چون که؛ با آن ها معاشرت داشت، و احوال آنان را تحقیق کرد، و شناخت که آن ها إستحقاق دعا دارند. و آن احادیثی که در کتب و مصنفاتش به ودیعه نهاده، از آن ها شنیده، یا بر آن ها قرائت کرده است - مصنفاتی که بالغ بر حدود سیصد تألیف است (1) - و او خودش در أول [من لا یحضره الفقیه] بالصراحه می گوید که؛ مصنفاتش به دویست و چهل و پنج کتاب رسیده است! چنان که باز در آن تصریح می کند که؛ در آن، از احادیث، ذکری به میان نمی آورد مگر آن چه که آن، حجت بین او و پروردگار او است! با این اوصاف، در کتاب حجش - در باب تلبیه - روایت طولانی از این تفسیر آورده است. و از آن، غایت اعتماد صدوق، بر این مفسر [که راوی تفسیر امام عسگری علیه السلام است] آشکار می شود! تا این حد که؛ گفتارش را حجة بین خود و خدایش می بیند. اما؛ متأسفانه! برای این مفسر، شرح حال و ترجمه ای، در أصول چهارگانه رجالی، که محقق باشد و نسبتش بمؤلفین از ائمه رجال، ثابت باشد. (أصلاً) وجود ندارد! و احدی از قدمای أصحاب، متعرض او نشده است، نه از لحاظ مدح! و نه از لحاظ قدح! فقط؛ ترجمه مختصری از او را در «کتاب الضعفاء» که منسوب به [ابن الغضائری] رحمة الله علیه است، یافتیم. بنابراین؛ ناچاریم از تاریخ ابتدای ظهور این کتاب، و احوال مؤلف و صحت إنتساب آن به [ابن الغضائری] و عدم صحتش، بتفحص پردازیم. بنابراین می گوئیم؛ أما؛ أصل «کتاب الضعفاء» و تاریخ بدو ظهورش: بعد از تتبع و پژوهش، برای ما ظاهر شده است که؛ أول کسی که بآن پی برد. سید جمال الدین أبو الفضائل أحمد بن طاووس حسنی حلّی است (که در سال 673 وفات یافته) و سید، در کتاب خود «حل الإشکال فی معرفة الرجال» که در سال 644 تألیف کرده، آن را به ترتیب خاص آن، مندرج ساخته، و عبارات کتب پنج گانه

رجالی را - که عبارتند از؛ رجال شیخ طوسی، و فهرست او، و اختیار، کشنی و نجاشی و [کتاب الضعفاء] - منسوب به ابن الغضائری - در آن جمع کرده است. و سید، در اوّل کتابش، بعد از ذکر کتب پنج گانه، چنین می گوید:

«و برای من، درباره همه این کتاب ها، روایات متصله ای است به جز کتاب ابن الغضائری» و از این عبارات، آشکار می شود که؛ سید آن را از احدی روایت نکرده! فقط؛ آن را منسوب به او یافته است. و سید، کتاب دیگری، راجع به ممدوحین، که منسوب به ابن الغضائری باشد. نیافته! و الا؛ بدرج آن نیز می پرداخت، و بر [ضعفاء] اکتفا نمی کرد. سپس در این مطلب، دو شاگرد سید علامه حلی (1) در [خلاصه]، و ابن داوود در رجالش (2) از سید، تبعیت کرده اند. و آن چه استادشان سید ابن طاووس در «حل الإشکال» بدرجش پرداخته، آن ها در کتاب شان، عین آن را وارد ساخته اند. و [ابن داوود]، هنگام بیان شرح حال استاد نام برده اش، تصریح می کند که؛ اکثر فوائد و نکته های این کتاب، از اشارات و تحقیقات این استاد است. آن گاه؛ متأخرین علامه و ابن داوود، همگی از این دو نفر نقل می کنند، چون که نسخه «کتاب الضعفاء» که سید بن طاووس، آن را یافته، تحقیقاً؛ خبرش از متأخرین سید منقطع است. و از کتاب منسوب به ابن الغضائری، به جز آن چه سید بن طاووس در کتاب خود «حل الإشکال» جاداده، چیزی باقی نمانده است. و اگر آن نبود، از این کتاب، اثری باقی نبود. و درج آن از طرف سید، به خاطر اعتبارش نزد سید نیست، بلکه؛ برای این است که، ناظر کتابش، از روی بصیرت، به آن نظر کند! و بر جمیع آن چه در حق این شخص - حق یا باطل - گفته شده یا گفته می شود، آگاه و مطلع باشد، تا ملزم بتبّع و استعلام از حقیقت مطلب گردد. بنابر این، سید، آن را درج ننمود، مگر؛ بعد از چنین اشاره و ایمانی بشأن کتاب که؛ اولاً؛ به حسب ترتیب یادآورش بعد از همه، آن را یادآور شده. ثانیاً؛ تصریح به این که؛ آن، از مرویات او نیست، بلکه؛ آن را منسوب به ابن الغضائری یافته است. نتیجه؛ صحت انتساب آن را به ابن الغضائری از نمۀ خود، تبرئه می کند. و به این نیز! اکتفا نمی کند، بلکه؛ در اوّل کتابش به تأسیس ضابطه کلی پرداخته که سستی تضعیفاتی را که در این کتاب وارد است. إفاده می کند - حتی اگر فرضاً نسبت آن بمؤلفش معلوم باشد -

عنوان این ضابطه را چنین قرار داده است: «قاعدۀ کلی در جرح و تعدیل، که در این، باب از آن بی نیازی نیست!» و حاصلش این که؛ سکون به قول مدح، با عدم معارض، راجح است. اما سکون به قول جرح - ولو این که بدون معارض باشد - مرجوح است،...

مرادش این است که؛ از قدح، آن چه در «کتاب الضعفاء» است، اثری ندارد. و بنابر تقدیر هر دو صورت - وجود معارض با آن و عدمش - بآن اطمینان حاصل نمی شود، (یعنی؛) با وجود معارض، به معارضه ساقط است، و با وجود عدم معارض هم ساقط است. - إلحاقاً له بالغالب - به جهت شیوع تهمت در قدح و شایع نبودنش در مدح

ص: 201

1- جمال الدین، ابو منصور حسن بن سدید الدین، یوسف بن زین الدین علی بن مطهر حلی، که در سال 648 متولد شد و در سال 726 وفات یافت، و در نجف اشرف! مدقون گردید.

2- حسن بن داود حلی، که در سال 647 متولد شد، و کتاب رجالش را در سال 707 تالیف کرد.

خلاصه: «کتاب حل الإشکال» که در آن، «کتاب الضعفاء» مندرج است، به خط مؤلفش سید بن طاووس، تا سال یک هزار و اندی، موجود بود. ابتداءً نزد شهید ثانی بود - چنان که آن را در اجازه اش به شیخ حسین بن عبد الصمد، بیان کرده است - و بعد از او، به فرزندش صاحب معالم، منتقل شده! و از آن، کتابش را که موسوم به «تحریر طاووسی» است، استخراج کرده (1)، سپس؛ آن نسخه، عیناً نزد مولی عبدالله تستری (که در سال 1021 در اصفهان وفات یافته) موجود بوده است. [البته آن چنان کهنه! که در معرض تلف و نابودی، قرار داشته!]. به خصوص: عبارات «کتاب الضعفاء» منسوب به ابن الغضائری را به ترتیب حروف، از آن، استخراج کرده و در اولش فقط سبب استخراجش را بیان داشته. آن گاه: شاگردش مولی عنایت الله قهبانی، تمام آن چه را که، مولی عبدالله نام برده، استخراج کرده، در کتابش «مجمع الرجال» جاداده است! و در این «مجمع الرجال» کتب پنج گانه رجالی، جمع آوری شده، حتی خطبه هایش - عیناً - در اول این مجمع، آورده شده است.

أما: ابن الغضائری که «کتاب الضعفاء» با و منسوب است نه در فهرست شیخ، شرح حال مستقلی دارد؛ و نه در «نجاشی»! و مراد از ابن الغضائری، همان أبو الحسین أحمد بن أبي عبدالله حسین بن عبد الله بن إبراهيم غضائری است، که: پدرش حسین بن عبید الله (2) از أجله مشایخ طوسی و أبو العباس نجاشی است. او، معاصر این دو نفر بود، و شیخ طوسی در أول «فهرست» او را از شیوخ طایفه و أصحاب تصانیف، به شمار آورده! و با نجاشی، در قرائت بر پدرش حسین بن عبید الله شرکت داشته - چنان که؛ نجاشی، آن را در حالات أحمد بن حسین بن عمر، بیان داشته است - و در قرائت بر أحمد بن عبد الواحد نیز، مشترک بوده اند! [چنان که آن را در شرح حال علی بن حسن بن فضال، بیان کرده است]. بلکه چه بسا! از شرح حال علی بن محمد بن شیران (متوفی در سال 410) ظاهر می شود که أبو الحسین أحمد، نیز، از مشایخ نجاشی است. زیرا نجاشی با این شیران نام برده، نزد أبو الحسین أحمد ابن غضائری جمع می شدند. و اجتماع نزد عالم و حضور در مجلسش، جز برای استفاده علمی از آن عالم نیست. و شاید إستهزار آیه الله بحر العلوم رحمة الله علیه در «فوائد الرجالیه» که فرمود: [او، مانند پدرش از مشایخ نجاشی است] و جهش این باد. ولی؛ به خاطر کوتاهی عمرش بعید است - چنان که بیان خواهیم کرد - اگر چه قهبانی هم در «مجمع الرجال» از این شرح حال آن را حمایت کرده است. به هر حال؛ وفاتش در حیات شیخ طوسی و نجاشی و پیش از تألیف دو کتاب این ها، اتفاق افتاد. زیرا: در تراجم کتاب هایشان هر جا از او یاد کرده اند، برایش از خدا، طلب رحمت نموده اند! بلکه: شیخ طوسی، به سبب وفات او، که قبل از چهل سالگی اش اتفاق افتاد! بر او، إظهار تأسف می کند و در أول «فهرست» گفته که؛ شیوخ طایفه از أصحاب حدیث، برای تصانیف أصحاب و أصول شان، فهرست تهیه کردند، ولی او، در بین آن ها، کسی را نیافت که آن را به طور کامل انجام داده باشد یا اکثرش را بیان کرده باشد! مگر؛ ابن الغضائری، که چنین کاری را کرده است. او، دو کتاب تألیف کرد، یکی در ذکر مصنفات و دیگری در اصول و به اندازه ای که یافته و بر آن قادر بوده این دو کتاب را کامل کرده است. جز این که؛ از أصحاب ما، احدی، این دو کتاب را إستنساخ نکرده است. و او رحمة الله علیه از دنیا رفت! و برخی از ورثه او، شروع به از بین بردن این دو کتاب - الذریعه، جلد 3 : 385

ص: 202

و کتاب های دیگرش کردند. و از وفاتش به [إحترام] تعبیر شد، (چون؛) در حدیث است که؛ «من مات دون الأربعین فقد إخرتم» (1) و شاید از شدت جزع و ناراحتی بر کوتاهی عمر او بود، که؛ برخی از جهال ورثه اش، قصد از بین بردن آثار او کردند - اعم از آن دو کتاب و کتاب های دیگرش - برای این که اثرش را بعد از او بینند! و غم و اندوه شان تجدید نشود!

خلاصه: صریح کلام شیخ این است که؛ او، دو کتاب تألیف کرد. أمّا؛ با کتب دیگرش تلف شد. نجاشی، برای او، تصنیفی غیر آن چه ما، از او به عنوان «التاریخ» نقل کردیم، بیان نکرده است. اما؛ برای ما، بعد از تأمل، عدم صراحت کلامش - در این که برای او کتاب تاریخ است - ظاهر شد. به خاطر احتمال این که ضمیر در [تاریخه] به مرگ برقی برگردد، و مراد و مرادش چنین باشد: «قال ابن الغضائری فی تاریخ موت البرقی کذا» آن گاه؛ قول [ما جیلویه] را در تاریخ مرگش، بر آن معطوف داشته است. بعد از زمان شیخ و نجاشی، نسبت «کتاب الضعفاء» یا غیر آن را به [ابن الغضائری] نیافتیم! تا عصر سید بن طاووس، که وی، کتاب نام برده را یافت! و در کتابش به خاطر هدفی که به آن اشاره کردیم مندرج نمود. در عین این که - صریحاً - صحت نسبتش را تعهد نکرده است.

پس؛ روشن شد که؛ این ابن الغضائری، اگر چه از أجله معتمدین و از نظائر شیخ الطائفة و نجاشی است! و این دو بزرگوار، با او مصاحب بوده اند! و بر آراء و أقوالش مطلع گشته اند! و در دو کتاب خود، أقوالش را از او نقل می کنند. الا این که؛ نسبت این «کتاب الضعفاء» باو، از آن چیزهایی است که؛ اصلی برایش نیافتیم، حتی ناشر آن، صحتش را بر عهده نگرفته! و از آن، تبری جسته است! بنابراین؛ برای ما شایسته است که؛ ابن الغضائری را از اقدام در تألیف این کتاب، مبرا بدانیم! و از ارتکاب در هنک این بزرگوارانی که؛ به عفاف و تقوی و صلاح مشهورند! و در آن کتاب، مذکوراند! و به انواع جرح، مطعون اند؛ ساختش را منزّه بدانیم. بلکه؛ جمله ای از جرحش به کسانی سرایت دارد که از عیوب، مبرا هستند؛ چنان که؛ در جرح این مفسر إستر آبادی، این است که؛ او «ضعیف و کذاب است» و حال آن که؛ صدوق تحقیقاً؛ زیاد از او روایت می کند! و بر او، غایت اعتماد را دارد! تا آن اندازه که؛ وی را حجت بین خود و خدایش قرار داده است! (با این وصف!) آیا؛ از این که او کذاب باشد! یکی از دو حالت لازم نمی آید؟! یا تکذیب شیخ طوسی در این که صدوق را چنین توصیف کرده که [او، برجال بصیر!

و نقّاد أخبار است!]. یعنی: صدوق، که از او أخذ حدیث کرده! و بر او اعتماد شدید دارد؛ اگر؛ از روی جهل و نادانی اش باو باشد! (و نداند) که او کذاب است! در آن صورت؛ نتیجه این می شود که؛ آن طور که طوسی، او را بصیر و نقّاد! توصیف نموده، واقعیت ندارد! و یا، لازم می آید که؛ (نعوذ بالله!) حضرت حجة علیه السلام، تکذیب شود! چون که حضرت، در توقیعش، او را به؛ خیر و فقیه در دین، توصیف کرده، چنان که؛ آية الله بحر العلوم رحمة الله علیه، در «فوائد الرجالیه» آن را حکایت کرده است. [اگر چنان چه، (صدوق) از روی عمد و علم و آگاهی به حالش، آن را از او أخذ کرده باشد!]

با این وصف؛ چه گونه بر شیخ صدوق، که شاگرد و معاصر او بود، کذاب بودنش پنهان مانده! و بر آن، مطلع نشده است! أمّا؛ کسی که در سالیان درازی! بعد از وفات صدوق، به دنیا آمده، بر آن مطلع گشته است!؟ و

چه گونه؛ پدر ابن الغضائری بر کذب او، واقف نشده! و آن را با سندش - با سایر علمانی که؛ محقق کرکی، آن ها را در اجازه اش یادآور شده - از او روایت کرده! و فرزندش بر کذب او، بعد از مرگ پدرش مطلع شد است؟؟ همه این ها قرائنی است، که ما را بر این دلالت می کند که؛ این کتاب، از تألیف او نیست، و جز این نیست که؛ برخی معاندین اثنا عشری - که دوست دار إشاعه فحشاء! در بین مؤمنین اند! - تألیف کرده، و بعضی اقوال را در آن مندرج ساخته، و به شیخ و نجاشی نسبت داده! که آن ها در دو کتاب شان به ابن الغضائری نسبت داده اند؟ تا نسبت دادن باو، برایش امکان دهد تا بتواند از افتراءات و اکاذیب، آن چه که در آن مندرج نموده، ترویج کند! و از آن افتراءات، قول او است به این که؛

«مفسر استرآبادی، را از دو نفر مجهول، روایت کرده است» چون؛ در راوی، بعد از شناسایی اسم و کنیه و نسب و نسبت و مذهب و آئین و متر و سرزمینش، جهالتی باقی نمانده است.

و از جمله، قول او است با این که؛ «آن دو نفر مجهول، از پدران شان از امام، روایت می کنند». با این که؛ در اول کتاب و خلال آن، بعدم واسطه، تصریح شده است. و از جمله، قول او است با این که «إمام، همان أبو الحسن سوم است». با این که در موارد زیادی از آن، تصریح است با این که امام، أبو محمد حسن، پدر حجة، علیهما السلام است.

و از جمله قول او است با این که؛ «تفسیر، از سهل دیباجی، از پدرش جعل شده است». با این که؛ نه برای سهل اسمی در سند تفسیر است؟ و نه برای پدرش؟! و از جمله؛ قول او است با این که؛ «مشمول بر مطالب زشت و ناپسند است».

با این که در آن جز بعضی معجزات غریب! - که در جای دیگر نیست - پیدا نمی شود. و آن چه، ما بیان کردیم، همان و جهی است که؛ - قدیماً و جدیداً - سیره جاری بین أصحاب ما است، از عدم اعتناء به آن چه که ابن الغضائری از جرح، بآن متفرد است، و این، به جهت عدم ثبوت، جرح او است، نه عدم قبول جرح او - چنان که بعضی، سابقه ذهنی دارند. (1)

ص: 204

پژوهشی در حجّت کتاب فقه الرضا علیه السلام، بقلم آية الله سيّد مهدی بحر العلوم، که در مقدّمه آن کتاب، در سال 1274 هجری قمری، به چاپ رسیده است. در زیر - ملخصاً - فارسی آن را ملاحظه می کنید:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

مرحوم مجلسی، کتاب «فقه الرضا علیه السلام» را در بحار الأنوار آورده، و قبل از او، پدرش - مجلسی اوّل - اوّل کسی است که، این کتاب را ترویج نمود! و در کتاب «اللّوامع» که شرح من لا يحضره الفقيه است، مطابقت آن را با عبارات شیخ صدوق و پدرش و فتاوی اکثر أصحاب، متذکّر شد. و بعد از مجلسی اوّل و دوّم، محمّد بن الحسن اصفهانی - معروف به فاضل هندی - در کتاب خود «كشف اللثام شرح قواعد الأحكام» این کتاب را در ردیف اخبار و تعدادی روایت از حضرت رضا علیه السلام آورده، و گروهی از مشایخ بزرگوار ما - عطر الله مراقدهم - در این جریان، وارد شده اند. عدّه ای بر آن اعتماد کرده، و جماعتي إنکار، و گروهی متوقف شده اند! شیخ محدّث ما - شیخ حرّ عاملی - چیزی از آن، در وسائل الشیعه نیاورده. و در «أمل الأمل» جرّاء آن را از کتب مجهول المؤلّف، شمرده است! و چه بسا! بعضی گمان کرده اند که؛ آن، تألیف پدر صدوق - علی بن الحسین بن بابویه قمی - است! که در فساد این گمان، شکی نیست! اگر چه؛ در بسیاری از عبارات، با آن موافق است. و کتاب شرایع، که با و منسوب است، عین همان رساله ای است که؛ به فرزندش نگاشته، چنان که نجاشی بر آن تصریح دارد، اگر چه؛ کلام شیخ در فهرست، غیر آن را می رساند.

علاوه بر این؛ نام مصتّف این کتاب در اوّلش آورده شده است. فرموده: «يقول عبد الله عليّ بن موسى الرضا» و در باب غسل ها فرموده: «شب نوزدهم ماه رمضان همان شبی است که جدّ ما أمير المؤمنين، در آن، مضروب شد.» و در باب غسل میّت و کفن کردنش، فرموده: «قد روی أبي عن أبي عبد الله (عليه السلام)...» و در کتاب زکوة: «روی أبي عن العالم عليه السلام...» و در باب ریا و غیبت، «حدیث لولوه» را روایت کرده، آن گاه فرموده: «وقدأ مرني أبي فقبلت هذا» و در جای دیگر فرمود: «و ممّا ندوم به نحن معاشر أهل البيت». روی هم رفته؛ این کتاب، پر از مطالبی است که، احتمال این را که از علی بن بابویه، یا فقهاء دیگر باشد، از بین می برد. بنابر این؛ (از دو حال خارج نیست:) یا از امام (عليه السلام) است، و یا جعلی است! و به خاطر حقیقت حقّ! و رداء صدقی که در این کتاب، آشکار است! و شامل اصول و فروع و اخلاقی است که، با مذاهب إمامیه و آن چه از ائمه علیهم السلام به صحت رسیده، مطابق است، احتمال وضع و جعل آن، بعید است! در این گونه مطالب، داعیه ای برای جعل اخبار نیست، زیرا؛ غرض جاعلین، از بین بردن حقّ و ترویج باطل است!

و غالباً از ناحیه غلاة و مفوضه، انجام می گیرد. و این کتاب، از آن چه در این باره توهم شود، خالی است.

و در بحار (چنین آمده است): «کتاب فقه الرضا علیه السلام؛ سیّد فاضل محدّث، قاضی امیر حسین - که تربتش پاک باد! - بعد از آن که به اصفهان وارد شد، مرا از آن، آگاه ساخت و گفت: در بعضی از سال های مجاور تم در بیت الله الحرام، پیش آمد که؛ از اهل قم، جماعتی حاجی! نزد من آمدند، و با آن ها، کتاب کهنه ای بود، که تاریخش موافق زمان حضرت رضا علیه السلام بود. (مجلسی می افزاید: از پدرم (رحمة الله علیه) شنیدم که گفت: شنیدم سیّد (رحمة الله علیه) می گوید: بر آن، خط حضرت رضا علیه السلام بود. و بر آن اجازات جماعت زیادی از فضلا بود. کتاب را گرفتم و آن را نوشتم و تصحیح کردم، آن گاه پدرم قدس سرّه! این کتاب را از سید گرفت و آن را استنساخ کرد و تصحیح نمود، و اکثر عباراتش با آن چه صدوق - أبو جعفر محمّد بن بابویه - در کتاب فقیه، بیان می کند، و با آن چه که پدر او، در رساله اش برای صدوق فرستاده، و با بسیاری از احکامی که اصحاب ما، بیان کرده اند، موافق است...» (1)

و از مولی محمّد تقی مجلسی، نقل است که گفته:

«از فضل خدا، بر ما، اینست که؛ سیّد فاضل ثقة محدّث، قاضی امیر حسین - که تربتش پاک باد! - نزد بیت الله الحرام! سال های زیادی مجاور بود. و بعد از آن، باین سرزمین - یعنی اصفهان - آمد. و چون؛ به حضورش مشرف شدم، و او را زیارت کردم، گفت: من هدیه نفیسی برای شما آورده ام! و آن فقه، رضوی است. گفت: زمانی که در مکه معظمه بودم، جماعتی از اهل قم با کتابی کهنه - که در زمان أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام نوشته شده بود - نزد من آمدند. و در جاهای مختلف آن، خط آن حضرت و اجازات گروه زیادی از فضلا بود. به طوری که؛ در علم عادی، چنین به دست می آید که؛ آن تألیف حضرت است. بنابراین؛ از آن استنساخ کردم، و با آن نسخه، مقابله نمودم. آن گاه؛ کتاب را به من داد، و از آن، نسخه ای استنساخ کردم. و برخی از فضلا آن را گرفتند که از روی آن بنویسند، فراموش کردم آنرا دریافت کنم. پس از اتمام شرح عربی و کمی از شرح فارسی که بر «فقیه» - موسوم به روضة المتّقین - نوشتم، آن نسخه را برآیم آورد. آن گاه؛ وقتی در آن تفکر نمودم، برایم آشکار شد که این کتاب، نزد صدوق و پدرش بود. و هر آن چه که؛ علی بن بابویه، در رساله خود به فرزندش نگاشته، از

عبارت او است، مگر اندکی از آن. و تمام آن چه که صدوق در این کتاب، بدون سند آورده، آن نیز، عبارت او است. نظرم این شد که در موارد (مختلف) آن متذکر شوم که؛ این کتاب، از آن بزرگ وار است، تا اعتراضات و شبهات اصحاب، مرتفع گردد. و به گمانم؛ این کتاب، نزد شیخ مفید، نیز، موجود بوده! و یا نزد آنان معلوم بود! که آن، تألیف حضرت است. لذا؛ صدوق گفته که؛ من، به آن فتوا می دهم! و به صحّش حکم می کنم...»

و در کتاب «اللوامع» که شرح «فقیه» است، آن جا که صدوق، عبارت پدرش را در رساله ای که برایش فرستاده، بازگو می کند - در مسألة «تخلّل الحدث الأصغر في أثناء غسل الجنابة» می گوید:

«علی بن بابویه، رحمة الله علیه، این عبارت، و سایر عبارات خود را در رساله خویش به فرزندش، از فقه رضوی گرفته! بلکه، اکثر عبارات [فقیه] را که به مضمون آن، فتوی می دهد، و بروایتی اسناد نداده، گوئی از

این کتاب است. و این کتاب در قم آشکار شد، و آن نزد ما است. وثقه عادل، قاضی امیر حسین - که تربتش پاک باد! - این کتاب را تقریباً ده سال پیش، استنساخ کرده و در اکثر موارد آن، خط امام رضا علیه السلام است. و من، آن را مشخص کردم، و صورت خط آن جناب را بر اساس آن چه؛ که قاضی ترسیمش کرده، ترسیم نمودم! و از این که؛ کتاب [فقیه]، با این کتاب، موافقت دارد، ظن قوی حاصل می گردد که؛ علی بن بابویه و محمد بن علی می دانستند که این کتاب، تصنیف امام علیه السلام است، به طوری که؛ صدوق، آن را حجت بین خود و پروردگارش قرار داده است،...»

و در کتاب الحج در شرح روایت إسحاق بن عمار [درباره کسی که؛ در اثناء سعی (بین صفا و مروه) به یادش بیاید که؛ قسمتی از طواف را ترک کرده، و این که مشهور بین اصحاب است که؛ هر گاه؛ قسمتی از طواف که فراموش شده، کم تر از نصف باشد، طواف و سعی، درست است] گفته است که؛ «آن، موافق است با آن چه در فقه رضوی است. و گمان می رود که؛ صدوق، یقین داشت که این کتاب، تألیف امام أبو الحسن الرضا علیه السلام است! و با آن عمل می کرد. و از قدما، عده ای بودند که این کتاب، نزدشان بود. و از آن ها، عده ای بر فتاوی صدوق، که از این کتاب، گرفته شده بود - به خاطر جلالت قدرش نزد آن ها - اعتماد داشتند»

آن گاه؛ از دو شیخ فاضل صالح ثقه، حکایت می کند که گفته اند: این نسخه، از قم به مکه مشرفه آورده شد. و بر آن، خطوط علماء و اجازه آن ها و خط امام علیه السلام، مواضع متعدد آن بود.

می افزاید: «و قاضی امیر حسین رحمة الله علیه، از آن، نسخه ای گرفته، و به شهر ما آورده، و من، نسخه ای از کتابش استنساخ کردم. و عمده اعتمادی که بر این کتاب است، مطابقت فتاوی علی بن بابویه، در رساله خود و فتاوی فرزندش صدوق، در [فقیه] با آن است، بدون تغییر، یا در بعضی موارد با اندکی تغییر. و از این کتاب، عذر أصحاب پیشین، در آن چه که بآن فتوی داده شده، روشن می گردد.»

و قاضی امیر حسین - که هر دو مجلسی از او حکایت می کنند - همان سید امیر حسین بن حیدر عاملی کرکی، فرزند دختر محقق، شیخ علی بن عبد العال کرکی (رحمة الله علیه) است. و در دولت صفویه، زمان شاه طهماسب صفوی، قاضی اصفهان و مفتی آن دیار بود. و او، یکی از فقههای محقق و فردی از فضلالی مدقق بود. در تصنیف (و تألیف) زیبا می نوشت! وید طولانی داشت و کثیر الإطلاع بود! از او، رساله مبسوطی یافتیم که؛ در نفی وجوب عینی نماز جمعه - در زمان غیبت - بود، و نیز کتاب «التفحات القدسیة فی أجوبة المسائل الطبریة» و کتاب «رفع المناوات عن التفضیل و المساوات» که آن را برای بیان افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام بر جمیع پیامبران و تساوی با پیامبر ما - جز در نبوت - تألیف کرده است. و آن، کتاب جلیلی است! که از فضل و ذکاوت مؤلفش حکایت می کند. و نیز، کتاب إجازات، که در آن، اجازه جمع کثیری از علمای مشهور است. من جمله؛ دائی او، محقق مدقق، شیخ عبد العال بن محقق شیخ علی کرکی، و پسر خاله اش؛ سید معتمد، امیر محمد باقر داماد، و شیخ فقیه یگانه؛ شیخ بهاء الدین محمد عاملی، و همه آن ها را به علم و فضل و فقه و ذکاوت، توصیف کرده است...

و ما، از این سید امجد! او سند یگانه! آن چه که روایتش برای او صحیح است، و در ایش نزد او واضح است، با طرق زیاد خودمان از علامه مجلسی - که تربتش پاک باد! - از پدر او، «مجلسی اول قدس سره»

روایت می‌کنیم. و در آن سند، این کتاب - که همان فقه رضوی است - داخل است، به طوری که؛ به روایت افراد ثقه از او، ثابت است که این کتاب، از قول حضرت رضا علیه السلام نزد او بوده، و این سید بزرگوار، ثقه است و به چیزی ممکن، خبر داده و ادّعی علم کرده! پس راست می‌گوید. و حکایت فرد ثقه ای هم چون مجلسی (رحمة الله علیه) آن را تأیید می‌کند - در آن بیان که، از صدوق و پدرش تمجید کرد، و درباره چیزی که با آن ادّعا، مطابقت دارد و آن را تصدیق می‌کند، موفقشان دانست -

سال هائی که در مشهد مقدّس رضوی، مجاور بودم، برایم پیش آمد که در نسخه ای از این کتاب - از کتب موقوفه خزانه رضوی - پی بردم که؛ امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام)، این کتاب را برای محمّد بن سگّین، تصنیف کرده، و اصل نسخه را در مکه مشرفه، به خطّ امام علیه السلام یافتیم! به خطّ کوفی بود. و مولی امیر محمّد محدّث، که گویا صاحب رجال است، آن را به خط معروف (و متداول)، نقل کرده است. و محمّد بن سگّین در رجال حدیث، شخص واحدی است، و آن، محمّد بن سگّین بن عمّار نخعی جَمّال است. که ثقه است، و کتابی دارد که پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. این را نجاشی در کتابش آورده. در آن کتاب و در فهرست (نجاشی) است که: طریق روانی به سوی او، ابراهیم بن سلیمان است. و آن، ابراهیم بن سلیمان بن عبد الله بن حیّان است. و طبقه روات، ایجاب می‌کند که؛ از اصحاب حضرت رضا علیه السلام باشد. و گفته شده که؛ ابن اُبی عمیر - که از اصحاب حضرت رضا و جواد علیهما السلام است - از او روایت کرده است. پس؛ محمّد بن سگّین، از بزرگان اصحاب حضرت رضا علیه السلام است...

از جمله چیزهایی که آن را تأیید و تأکید می‌کند، اینست که؛ شیخ جلیل، منتجب الدّین، که همان شیخ أبو الحسن، علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن علی بن بابویه قمی است، در رجالی که برای ذکر علمای متأخّر از شیخ طوسی نگاشته، چنین می‌گوید:

«سید جلیل، محمّد بن أحمد بن محمّد حسینی، صاحب کتاب الرضا علیه السلام، فاضل موثّق است» در عدّه ای از نسخ تصحیح شده رجال منتجب، همین طور است. و نیز، در کتاب «أمل الأمل» - که از آن، نقل کرده - همین طور است. و ظاهراً؛ مراد از کتاب الرضا علیه السلام، همین کتاب است...

و از بزرگ ترین شاهدها بر اعتبار این کتاب و انتسابش به امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام، مطابقت فتاوی دو شیخ جلیل - صدوق و پدرش - با آن، و شدّت تمسکشان بآن است! تا این که؛ آن ها، در اکثر مسائل، براساس روایات صحیح و اخبار مستفیض و غیر آن، پیش قدم بودند. و با اختیار آن چه در این کتاب است، متفق اند. و برای خاطر آن، با اصحاب پیش از خودشان مخالفت کردند. و غالباً؛ عین عبارت کتاب را آورده اند. و صدوق، آن ها را در «فقیه» آورده است. و «فقیه» کتاب حدیث در ایه است، و آن را به روایت، اسناد نداده است. و از شیخ مفید، چنین آشکار است که؛ در مواردی از مقنعه، بآن أخذ و عمل کرده! و معلوم است که؛ این بزرگان، که اساطین شیعه! و ارکان شریعت اند! به جائی که نباید استناد کنند، نمی‌کنند! و با آن چه که نباید اعتماد کنند، نمی‌کنند. و فتاوی آن ها که بمتأخّریشان سرایت کرده، به خاطر حسن ظنّ و شدّت اعتمادشان بر آن ها است. و می‌دانند که آن ها؛ ارباب نصوص اند! و فتوایشان عین نصّ ثابت از حجج الّهی است! و شهید (رحمة الله علیه) در «ذکری» بیان داشته که؛ اصحاب، به شرایع علی بن بابویه، عمل می‌کردند، و مرجع و مآخذ کتاب شرایع، همین کتاب «فقه الرضا علیه السلام» است. چنان که؛ بر کسی که در هر دو تتبع و تفحص نماید، و یکی را بر

دیگری عرضه کند، روشن و معلوم است. و از این مطلب، عذر صدوق - در این که؛ رساله پدرش را از کتبی می شمارد که مرجع و تکیه گاه است! - آشکار و واضح می گردد. چون که؛ آن رساله، مأخوذ از فقه رضوی است. که نزد او حجت است. و برای هم چون صدوق، شایسته نیست که؛ در فتاوی خود، از پدرش تقلید کند! حاشا و کلاً! و اعتماد أصحاب بر کتاب علی بن بابویه، این چنین است که؛ آن، تقلید نیست، بلکه إجتهد است...

ص: 209

(3) پیرامون مشیت و إرادة اُزلی و حادث

مترجم، بعد از پایان ترجمه تفسیر فاتحة الكتاب و افزودن دو مقاله تحقیقی! راجع به تفسیر امام عسکری علیه السلام و فقه الرضا علیه السلام، مصلحت چنان دید، که در مشیت و اراده اُزلی و حادث، هم موجزاً نظرات برخی از متکلمین و حکما و دانشمندان معروف شیعه را ضمیمه کند. و قبل از بیان آرام بزرگان، مقدمه زیره از جهاتی ضروری است:

مشیت و إرادة اُزلی و حادث، موضوعی است که؛ از صدر اسلام تا کنون، درباره اش بین متکلمین و حکماء و دانشمندان، بحث دامنه داری است! که نه تنها معظم اهل سنت آن را از صفات ذات می دانند، بلکه؛ از علمای شیعه نیز، بر این عقیده اند که؛ هم صفت ذات است و هم صفت فعل. علامه امینی قدس سره نیز، بر این عقیده است. براهین و دلائل وی را در خلال تفسیر فاتحة الكتاب، خواندیم.

روایاتی که از ناحیه معصومین علیهم السلام، در مشیت و إرادة حق تعالی! رسیده، اصولاً بر دو نوع است: دسته اول حاکی از مشیت و اراده حادث است. و دسته دوم، روایاتی است که؛ مشیت و اراده را عین علم و اُزلی می داند. که هر دو دسته، با توجیهات مستدل و معقول و متناسب، با یک دیگر هماهنگ است!

برخی از محققین، در مقام نفی و إنکار مشیت و إرادة عین ذات، برآمده اند، و گفته اند که: «علم حق تعالی! مصداقی برای اراده نیست. و إرادة، تنها، به معنای کیف نفسانی است، و از مقام فعل، إنتزاع می شود. و غیر از این معنی، برای اراده، مفهوم دیگری نمی شناسیم.» و تنها روایاتی منظور آن ها است که؛ دلالت دارند بر مشیت و إرادة حادث، که نفس معلوم خارجی است. و در روایاتی که؛ اراده را عین علم می داند - و نتیجه ذاتی و اُزلی است - اصلاً وارد نشده اند. مثلاً؛ روایتی که در کتاب فقه الرضا علیه السلام از مولا امیر المؤمنین علیه السلام وارد است، که، در آن می خوانیم: (لأن المشية مشيئة الأمر و مشيئة العلم...) مورد نظرشان قرار نگرفته، زیرا؛ فقه الرضا علیه السلام را معتبر ندانسته اند! و حال آن که؛ در مقاله ای که گذشت، در اعتبار و حجیت آن، بیان کافی و مستدل، عنوان شد.

البته؛ نمی خواهیم براهین فلسفی در اثبات مشیت اُزلی را در این مقدمه، عنوان کنیم، فقط؛ با اشاره می گوئیم که؛ محققین، در تعریف قدرت، پذیرفته اند که؛ فاعل در ذاتش بحیثی است که: (إن شاء فعل و إن لم یسألم یفعل) (1) و این، همان مبدئیت و علم و اختیار است. این تعریف متضمن مشیت به عنوان صفت ذاتی است. (2) روایات معصومین سلام الله علیهم نیز مؤید این واقعیت است هم چون؛ روایت فقه الرضا علیه السلام.

ص: 210

1- الأسفار الأربعة، ج 6: 307 الموقف الرابع، فصل (1)

2- در متن این تفسیر، و بیان اقوال بزرگان محققین (در صفحات آینده) دلائلی در این باره، عنوان شده است.

که بآن اشاره گردید. علامه، اُمینی هم باین روایت استناد کرده و در اطرافش بیانی دارند (چنان که ملاحظه شد) هم چنان که؛ مرحوم مجلسی، نیز، در مرآة العقول، آن را یکی از وجوه معنی مشیت، به شمار آورده است. (1) از این روایت، به خوبی واضح و روشن است که؛ مشیت، صفت وجودی است - نه فقط کیفیت نفسانی - و تنها از مقام فعل، انتزاع نمی شود، بلکه؛ مشیت، به معنی علم است و صرفاً نام گذاری نیست. بنابر این! مشیت و اراده، می توانند از صفات ذات باشند.

روایت دیگری که موید این واقعیت است، گفتار حضرت رضا علیه السلام است، به عمران صابی - در مجلس مأمون -:

بران گفت: «پس خدا را به چه چیزی شناختیم؟» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به غیر او» عمران گفت: «غیر او، چه چیزی است؟» فرمود:

«مَشِيتُهُ وَاسْمُهُ وَصِفَتُهُ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، وَكُلُّ ذَلِكَ مُحَدَّثٌ مَخْلُوقٌ مُدَبَّرٌ» (2) «مشیت و اسم و صفت او، و آن چه شبیه آن ها است، و همه این ها؛ مُحَدَّث و مخلوق و مدبّر است.» (3)

در این حدیث، مشیت، مشیت حادث است، و صفت، صفت مُحَدَّث. و به قرینه لفظ «صفت» کاملاً روشن است که؛ امام علیه السلام، در مقام انکار مشیّتی غیر از «مشیت حادث» نیست. زیرا غیر از «صفت مُحَدَّث» - که در این روایت آمده - عقیده بر صفت عین ذات، برای حق تعالی! از عقاید مسلم اسلامی است. و به قرینه صفت، که باعتباری حادث است و باعتباری ازلی، مشیت، نیز، باعتباری حادث است و باعتباری ازلی.

در تأیید آن، روایت دیگری است که از امام کاظم علیه السلام رسیده است. می فرماید: «لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيتِهِ وَ قُدْرَتِهِ...» (4)

«همواره، برایش توانائی است. آن چه خواست - هنگامی که خواست! - به مشیت و قدرتش به وجود آورد.» در این حدیث، مرادف بودن مشیت و قدرت، و این که امام علیه السلام، لفظ مشیت را پیش از قدرت، آورده، قرینه ای است صفت وجودی مشیت و قدرت، بنابراین؛ هر دو ازلی اند.

آیا چه سرّی است! که وقتی جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام، درباره قضا و قدر، سؤال می کند، جواب مناسبی می دهند، امّا؛ هنگامی که از مشیت از امام، سؤال می کند. جوابش نمی دهند!؟

جمیل می گوید: «از قضا و قدر، از او پرسیدم.

فرمود: آن ها، دو خلق از خلق خدا هستند. و خدا در آفرینش، آن چه بخواهد می افزاید. خواستم که؛ راجع به مشیت، از او سؤال کنم. به من نظر افکند و فرمود: جمیل! درباره مشیت، به تو جواب نمی دهم.» (5)

ص: 211

1- مرآة العقول، جلد 1: 105 و در بخش سوّم این کتاب تفسیر فاتحه - پاورقی شماره 19 - نیز بیان شده است.

2- توحید صدوق: 333 و عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، جلد 1: 1383

- 3- توحيد صدوق: 141 و تفسير فاتحه الكتاب علامه أميني: 85
- 4- توحيد صدوق: 433 و عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، جلد 1: 138
- 5- بصائر الدرجات، جزء پنجم 240

در این جا سخن را کوتاه می کنیم و ادامه گفتار را به مقاله دیگری موکول می سازیم: ذیلاً؛ نظر برخی از محققین و حکمای شیعه را مطرح می کنیم، «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!»

مرحوم صدر المتألهین شیرازی، معتقد است که؛ اراده، عین علم و از صفات ذات است. در کتاب خود «شرح أصول کافی» ذیل حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت است که:

(إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ لَمْ يَزَلِ [الله] عَالِمًا قَادِرًا ثُمَّ أَرَادَ.) (1) «اراده کننده، جز برای مرادی که با او است نمی باشد. خدا پیوسته؛ عالم و قادر بود، آن گاه اراده کرد.» می گوید: «این حدیث، به ظاهرش دلالت دارد که: اراده حق تعالی، حادث است» تا این که می گوید: «اراده - به اشتراک صناعی - به دو معنی به کار می رود:

یکی از آن ها، چیزی است که عامه مردم، آن را می فهمند، و همان است که ضدش کراهت است. و همان است که؛ به دنبال تصور شیء ملایم طبع و به دنبال تردد، حاصل می گردد، تا امری که داعی به فعل یا ترک است، نزد ما، رجحان پیدا کند، و یکی از آن ها از ما صادر شود. و این معنی، در ما، از صفات نفسانی است. و در ما هم چون؛ شهوت و غضب ما و حیوان است. و حمل این معنی بر خدا، جایز نیست. بلکه؛ اراده خدای تعالی! خود صدور أفعال حسنه از او است [بخاطر علمش بوجه خیر]. و کراهت، او عدم صدور فعل قبیح، از او است. [به خاطر علمش بقیح و زشتی آن].

معنی دیگر اراده بودن ذات او است، به حیثی که؛ از او، اشیاء، به خاطر علمش به نظام خیر، صادر می شود. تا این که بعد از شرح و تفصیلی می گوید:

«واجب است که اراده او به اشیاء، علم او اشیاء باشد! نه چیزی دیگر، و این همان اراده او است، که منزله از عیب و إنفعال است. و در مقابلش جز نفی محض، چیزی نیست. و چون؛ فهم عموم، به اراده - به این معنی - نمی رسد، بلکه فهم شان به نحوی از اراده، که در حیوان وجود دارد و ضدش کراهت است، متوجه می شود [اراده ی نزد حدوث مراد، حادث است] بنابراین؛ (امام صادق علیه السلام) آن را از صفات أفعال و از صفات إضافية متجدد - چون خالقیت و رازقیت زید - قرار داده است، تا کسی گمان نکند که، اگر چنان چه؛ اراده حادث از صفات ذات بود، خدای تعالی! محلی برای حادث است! . اراده حادث، مانند علم حادث به شمار می رود، که اضافه عالمیت حق تعالی! به حوادث تکوینی است. و آن مرتبه اخیر علم حضرت احدیت است.» (2)

و در همان صفحه، ذیل حدیث دیگر، اظهار می دارد: «واجب است دانسته شود که؛ برای خدا، مشیت ازلی اجمالی است، که آن، عین ذات او و عین علم ازلی اجمالی او است؟»

و در کتاب [المبدأ و المعاد] نیز، بیانی، نظیر همین دارد. (3)

ص: 212

1- کافی جلد 1: 109 و توحید صدوق: 146 رقم 15 و بحار، جلد 4: 144

2- شرح أصول کافی: 278

3- المبدأ و المعاد (چاپ انجمن فلسفه) 135

و ذیل گفتار ابو الحسن علیه السلام، که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ) می گوید: علم خدا بأشیاء عین قدرت او بر اشیاء است. و علم و قدرت، عین اراده او است. و جمعاً عین حیات او، و آن ها - کلاً - موجود به وجود ذات اند.» (1)

و در ضمن گفتار امام صادق علیه السلام که فرمود: (العشية مُحدثة) اظهار می دارد:

«آن چه دانستش واجب می نماید، اینست که؛ از صفات، شامل صفات ذات و فعل و اضافه است، مانند دو علم، که از علم حق تعالی! آن چنان علمی است که؛ عین ذات او است [مانند علم اجمالی اش] و از آن علمی است که؛ عین فعل او است، [مانند علم تفصیلی بهویت اشیا که نزدش موجوداند!] و دیگری اضافه اشراقیه علمی است بذوات اشیاء...»

بعد از توضیحاتی می گوید: «اراده خدا و مشیتش ممکن است بروجعی اتخاذ شود و اعتبار گردد که؛ از صفات ذات و فعل - جمعاً - باشد [در قدیم قدیم باشد و در حادث حادث] مانند علم اجمالی و تفصیلی. و اراده های فعل، تفصیل اراده ذاتی و اجمالی باشد. و شاید؛ آن چه که در این حدیث و احادیث دیگر، بیان شده که مشیت، حادث است و اراده از صفات فعل، به حسب مرتبه تفصیلی آن باشد، که در آیات قرآن، مذکور است یا به جهت اینست که فهم مردم آن برسد، چنان که بآن اشاره کردیم» (2)

ملاً عبدالله زنوزی، که از علما و حکمای بزرگ شیعه در قرن سیزده هجری است، در کتاب خود [لمعات الهیه] می گوید:

«اراده را مطلقاً از صفات فعل شمردن مخالف برهان محکم البیان است! و بعد از این، محقق خواهد شد که؛ اراده واجب الوجود بالذات، عین ذات است. و این معنی، منافات ندارد با آن که در این حدیث و سایر اخبار، وارد است که؛ اراده، حادث و زاید بر ذات خداوند احد است. زیرا که؛ محقق خواهد شد که؛ اراده را مثل علم، مراتب و درجات است. و آن چه در اخبار و آثار، حکم به حدوث و زیادتی آن فرموده اند، مرتبه ثانیه است نه مرتبه اولی، نمی بینی که در اخبار از اراده حادثه، به احوال تعبیر فرموده اند.» (3)

آن گاه می گوید:

«اراده به معنی؛ احوال در مرتبه ایجاد، بلکه؛ عین مرتبه ایجاد است. و بآن، ماهیات اشیاء، موجود می شوند...» (4)

بعد از بیاناتی می گوید: همه دلایل قدرت ازلیه، دلالت می کنند بر تحقیق اراده ازلیه چنان که در نزد تأمل ظاهر و واضح است. متأمل و متفطن باش! و بدان که هر گاه نه چنین باشد و مشیت و اراده خداوند احد، بآراده حادثه و مشیت زاید، منحصر باشد، لازم می آید که؛ ایجاد مشیت و احوال اراده، نه از روی مشیت و اراده باشد. و این معنی، لازم دارد که؛ ایجاد اراده و مشیت، به قدرت و اختیار نباشد! زیرا که؛ حق معنی قدرت [إن شاء فعل وإن لم یشاء لم]

ص: 213

1- شرح أصول کافی: 273

2- شرح اصول کافی: 281

3- شرح اصول کافی: 281

4- لمعات الهیه: 235، 236

ی‌فعل است، چنان‌که در مبحث، قدرت، محقق خواهد گردید، و یا صحت فعل و ترک است نظر بذات، چنان‌که مذاق جمهور متکلمین است. و هر دو معنی، لازم دارند مسبقیت فعل را باراده، چنان‌که نزد متأمل، ظاهر و منکشف است. و لازم مبرهن الإستحاله و محال بالذات است! زیرا که؛ مستلزم خلوق مرتبه ذات است از کمالات ذاتیه و أوصاف حقیقیه، و منافی واجب الوجود بالذات، واجب الوجود من جمیع الجهات است! و مناقض براهین عینیت صفات حقیقیه و أوصاف ذاتیه است» (1)

و در [لمعات إلهیه] - صفحه 390 - از صدر المتألهین نقل می‌کند (2) که: «إرادة در أشیاء، تابع وجود أشیاء است. و هم چنان‌که حقیقت وجود، مختلف است به: وجوب و امکان و غنا و حاجت و بساطت و ترکیب و صفا و کدورت و تجرد و تجسم و به: خلوص از شوائب اعدام و جهات و امتزاج بأن اعدام و نقصانات....»

آن گاه می‌گوید که: إرادة و محبت «رفیق وجوداند! و وجود، در همه أشیاء، محبوب و لذیذ است.» و اضافه می‌کند: «پس محقق شد که؛ آن چیزی که مسمی است گاهی باراده و گاهی بعشق و گاهی به میل و گاهی به غیر این‌ها، ساریست مثل وجود در همه أشیاء. ولی؛ گاهی در بعضی مراتب، باین اسم مسمی نمی‌شود! بجهت جریان عادت و اصطلاح بر غیر آن، و یا از برای خفای آن، در این مراتب در نزد جمهور، و یا از برای عدم ظهور آثار مطلوبه از إرادة برایشان در آن مراتب...»

بعد از تمهید این مقدمه، می‌گوییم که: إرادة و محبت، یک معنی دارند! و آن، در واجب الوجود بالذات. عین ذات و عین داعی است. و در غیر او، گاهی زائد می‌باشد بر ذات و می‌باشد غیر قدرت و غیر داعی. مثل انسان، که إرادة او، غالباً منفک می‌شود از قدرت او، که عبارت از صحت فعل و ترک است در مثل کتابت و مشی و مانند آن‌ها، و منفک می‌باشد نیز از داعی بفعل [مثل نفعی که متوقع است از فعل کتابت] و از داعی به ترک [مثل ضرری که مترتب می‌شود بر فعل او] پس؛ قدرت و إرادة و داعی، متعدد می‌باشند در انسان نسبت ببعضی از أفعال و متحد می‌باشند در حق مبدأ اعلی، زائدند بر ذات در اول، و عین دانند در دوم...»

«إنسان هرگاه؛ قصد کند یا حادثات فعلی یا حرکتی، ناچار است اولاً: از [تصور] آن و [تصدیق] به فایده آن. و بعد از آن، ناچار است از [إرادة و عزم] آن. و بعد از آن، ناچار است از [میلی] که متحقق باشد در اعضای آن، به تحصیل آن فعل پس؛ در حقیقت، این امور أربعه - یعنی؛ علم، و إرادة، و شوق، و میل - حقیقت واحده اند، که موجود می‌شود در عوالم أربعه و ظاهر می‌شود در هر موطنی بصورت خاصه که مناسب باشد با آن موطن،....»

سپس؛ در این باب، بیان دیگری دارد و اظهار می‌کند، که از معنای اول، اعم است. ملخصش این که: «حقایق وجودیه - از آن جهت که حقایق وجودیه اند - خیر محض اند! و إدراك خیر، إبتهاج والتذاذ است. و سابقاً محقق شد که هر حقیقتی از حقایق وجودیه، با نفس خویش بذات خود، شاعر است! بحیثی که؛

ص: 214

1- لمعات إلهیه: 236

2- در این باب بأسفار. جلد 6 صفحات 334 تا 365 مراجعه شود.

علم و عالم و معلوم، به حسب ذات، متّحدند و باعتبار مفهوم، متغایر، پس؛ هر وجودی، اراده و مراد و مرید است. چنان که؛ هر وجودی، علم و عالم و معلوم است. و تفاوت، جز باعتبار مفهوم و عنوان نیست. هر چند؛ در بعضی مراتب، (آن را) اراده نگویند و مرید ننمایند. و باین اراده و مرادیت بالذات - که عین ذات اند - افعال و آثار فایض از آن ذات، مراداند. چنان که؛ اشیاء صادر از آن ذات، به علم ذات - که عین ذات است - معلوم میشوند. و از این اراده، تعبیر یارادهٔ اجمالی شده. چنان که از آن علم، هم، به علم اجمالی تعبیر شده است. ولی ذات، مراد است بالذات! و افعال صادره مراداند بالعرض. و اراده و مرادیت آثار و افعال در مرتبه ایجاد، باین ارادهٔ اجمالی، مرتب می شود، بحیثی که؛ جهت صدور و فیضان، [بعینها] جهت اراده و مرادیت است. و حیثیت اراده و محبت، [بعینها] حیثیت مرادیت و محبوبیت. چنان که در علم حضوری اشراقی منکشف است. و از این اراده، باراده تفصیلی تعبیر شده، چنان که از آن علم، به علم تفصیلی. ولی این اراده و مرادیت، بتبعیت و بالعرض آن اراده و مرادیت است. زیرا که خیریت آثار، تابع خیریت مبدأ آثار و مترشح از منبع خیرات و فیوضات است. و آثار شیء آن جهت که آثار او است، محبوب و مطلوب او است - به محبوبیت و مطلوبیت مبدأ آثار - نه محبوبیت دیگر...»

مولا محمد صالح مازندرانی رحمه الله علیه - که در سال 1081 قمری (یا 1086) از دنیا رفته، در کتاب خود - شرح اصول کافی، جلد 3 صفحه 345 - در ذیل حدیث (إِنَّ الْمَرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا نَمْرَادَ مَعَهُ)..... می گوید:

«در این حدیث، دلالت واضحی است که؛ اراده غیر علم و قدرت است، هم چنان که آن، مذهب اشاعره است - بر خلاف محققین، که از جمله آن ها، محقق طوسی رحمه الله علیه است - محققین بر این اند که؛ اراده، همان [داعی] یعنی علم و دانائی به نفع و مصالح است. و ممکن است گفته شود که؛ اراده، بدو معنی إطلاق می شود [چنان که برخی از حکمای الهی، بآن تصریح دارند]. یکی؛ ارادهٔ حادث، و همان است که در حدیث، تفسیر شده که [نفس ایجاد و إحداث فعل] است. و دیگری؛ اراده ای است، که آن، از صفات ذاتی است. که ذات - ازلاً و ابداً - بنقیض آن، متّصف نشود، و همان است که در آن، نزاع (و خلاف)، واقع شده. و گروهی - که از جمله آن ها، محقق طوسی است - بر این عقیده اند که؛ آن، خود علم حقّ او است. به مصالح و خیرات! و عین ذات احادیث او است. و اشاعره بر این اند که؛ صفتی غیر علم است.»

و در ذیل حدیث (أَلْعَلُّمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيَّةُ) - جلد 3: 346 - می گوید: «مراد از این مشیت، اراده حادثی است که آن، نفس ایجاد است، نه اراده قدیم بهر خیری، که نزد محققین، آن، ذات او و عین علم او به خیرات است. و مغایرت بین ارادهٔ حادث و علم، ظاهر و واضح است. برای این که؛ اراده حادث، از [صفات فعلی] است و علم از [صفات ذاتی] است.»

مرحوم فیض کاشانی در شافی - جلد 1: 47 - در باب صفات می گوید: «هم چنین برای اراده و مشیت، معنی ثابتی است در ازل، بر وجهی زائد بر آن چه که بیان کردیم. و آن [بودن] ذات حق تعالی است، در ازل، بحیثی که؛ علمش به خیر، او را - در خلقتش - لایزال! کفایت کند. بر حسب قدرت و اختیار. و آن، از صفات ذات است.»

در وافی در ذیل حدیث (الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُمْ....) می گوید: «پس؛ خود ذات قیوم واحد احد خداوند، اراده ای است بر آن چه که اراده کند و بفعل آورد، هم چنان که؛

ذات او، علم بأشیاء و مشیّت او است بأفعال اختیاری و آن جا، اراده و مشیّت و رای خود ذات نیست، به جز خود فعل و احوادث، که به معنی دیگر؛ فعل و احوادث، عبارت اند از اراده او» (1)

و در ذیل حدیث «المنیة محدثة» می گوید: «قصد إمام علیه السلام از مشیّت (در این حدیث)، احوادث و ایجاد است، نه بودن ذاتش بحیثی که اختیار کند آن چه را که اختیار کند.» (2)

مرحوم شیخ عبدالحسین مظفر (معروف به أبوذر زمان خود!) که در سال 1377 قمری از دنیا رفته، در شرحی که بر اصول کافی دارد (3) در ذیل حدیث (إنّ المرید لا یكون إلاّ نمراد معه...) می گوید:

«برای خدا، دو اراده است: اراده ذاتی، و آن عبارت است از؛ إبتهاج ذات او بذاتش. و اراده دوم، و آن چنان است که؛ صحیح است از آن به [اراده حادث] تعبیر شود، برای این که آن، از صفات اضافی است. و آن جز خود صدور أفعال نیک؛ از جهت علمش بوجه خیر و کراهتش نیست، و آن عدم صدور فعل قبیح است از او، به خاطر علم... و آگاهی بقیح آن، و [بودن] ذات او است بحیثی که؛ از او، اشیاء، صادر می شود، به خاطر علمش به نظام خیر اشیاء، که تابع علم... او بذات خود است. و إتباعش مانند إتباع نور به نوردهنده و گرما به گرمادهنده نیست. و یا؛ هم چون فعل طبایع بدون علم و شعور نیست. و یا؛ چون فعل مجبور و مسخر نیست، و یا؛ چون فعل مختاران به قصد زائد نیست»

مرحوم مجلسی در ذیل حدیث (العلم لیس هو المشیّة...) می گوید: «... اراده، مطلق علم نیست، زیرا علم به هر چیزی تعلّق پیدا می کند. بلکه اراده، علمی است که؛ خیر و صلاح و سودمند باشد. و جز به چیزی که این چنین باشد، تعلّق پیدا نمی کند.» (4)

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

قدرت الله حسینی شاه مرادی

ص: 216

1- وافی، جلد 1: 100

2- وافی، جلد 1: 101 و شافی جلد 1: 49

3- اصول کافی، جزء سوم: 133

4- بحار، جلد 4: 144

1- فهرست موضوعی 2- فهرست آیات قرآن 3- فهرست اعلام 4- مصادر کتاب

ص: 217

فهرست موضوعی:

ص: 219

- 1- سخنی از مترجم 11
- 2- کتابی که رو به روی ما است 15
- ستایش قرآن به زبان امیر المؤمنین علیه السلام 18
- گوشه ای از شخصیت علامه امینی 20
- کتاب خانه عمومی امیر المؤمنین علیه السلام، در نجف اشرف 22
- 3- بخش اول؛ تفسیر سوره: 25
- 4- نام های سوره «فاتحه» 31
- 5- جامعیت سوره فاتحه 32
- 6- تفسیر (بِسْمِ اللَّهِ) 33
- 7- تفسیر (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) 33 و 36
- 8- تفسیر (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 35
- 9- تفسیر (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) 36
- 10- تفسیر (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 37
- 11- تفسیر (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...) 40
- 12- تفسیر (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) 41
- 13- موارد مشترک بین «فاتحه» و قرآن 44
- 14- امراض روحی و جسمی، و درمان آن 48
- 15- شفا، نام دیگر فاتحه 48
- 16- خلاصه درمان ها، تقوی است! 50
- 17- درمان به وسیله فاتحه 53

18- امید و آرزو به غیر خدا 56

19- ربا و شهرت طلبی 56

20- خودپسندی 57

21- کینه و حسد 57

22- حرص و بخل 58

23- ترس 61

24- آرزو 62

25- خلاصه بحث ها 63

26- بخش دوم؛ تحلیل سوره: 65

27- در توحید و صفات الهی، مردم سه دسته اند 69

28- مذهب درست یکتاپرستی 71

ص: 220

- 29- إثبات صفات بی تشبیه، برای خدا 77
- 30- صفات ذات و صفات فعل 82
- 31- علم إجمالي و تفصیلی 83
- 32- مشیت ازلّی و حادث 84
- 33- ذکر اَوّل 88
- 34- مشیت علم 89
- 35- آغاز فعل 90
- 36- إرادة حتم و إرادة عزم 94
- 37- نظر فیض کاشانی (رحمه الله علیه) درباره فرمان و اراده حق تعالی! و نظر علامه امینی، در این باره 95
- 38- مشیت و اراده حادث 97
- 39- إرادة تکوین و تشریع 101
- 40- إرادة حتم و إرادة إختیار 105
- 41- بخش سوّم؛ دنباله پاورقی ها: 113
- 42- أحادیث سبع المثاني 117
- 43- حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در شأن فاتحة الكتاب 119
- 44- أحادیث أم الكتاب 120
- 45- أحادیث أم القرآن 122
- 46 - تفسیر فاتحة الكتاب، در حدیث إمام عسکری علیه السّلام 124
- تفسیر (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) 124
- داستان عبدالله بن یحیی 125

- داستان دو فرمان روای مؤمن و کافر 125

- نصیحت پربار امام سجاد علیه السلام به زُهری 127

47- تفسیر (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 130

48- تفسیر (الرَّحْمَنُ) 132

49- تفسیر (الرَّحِيمُ) 135

50- تفسیر «(مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ)» 135

51- تفسیر (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 136

52- تفسیر (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) 139

- داستان کسی که؛ نان و انار دزدید و اتفاق کرد! 139

53- تفسیر (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) 142

ص: 221

- تقیة نیکو 142

54- تفسیر (غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) 143

55- تفسیر فاتحه، در نامه امیر المؤمنین علیه السلام به پادشاه روم 145

56- امیر المؤمنین، همان صراط مستقیم است! (با استفاده از آیات:) 147

- (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (فاتحه: 6) 147

- (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) (أنعام: 153) 149

- (لَا تَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) (اعراف: 16) 152

- (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (شوری: 52) 153

- (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) (حجر: 41) 153

- (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (زخرف: 43) 154

- (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (ملک: 22) 156

- (وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (یونس: 25) 157

57- ناخوشی دل ها، در روایات معصومین 158

58- احادیث ایمان و اثرش در أعضاء و جوارح 160

59- حدیث قدسی، در صلاح بندگان 167

60- حدیث امام صادق علیه السلام در اثبات صانع 168

61 - مذهب درست در یکتاپرستی 170

62- خطبة امیر المؤمنین علیه السلام در آفرینش 171

63- بیان امام رضا علیه السلام در توحید 172

64- احتجاج امام رضا علیه السلام در توحید 174

65- صفات خدا، در حدیث امام کاظم علیه السلام 176

66- حدیث امام صادق علیه السلام، در نهی از وصف خدا، به صفت آفریدگان 177

67- علم خدا، در احادیث معصومین 178

68- نفی تشبیه، در حدیث امام رضا علیه السلام 180

69- خلاصه و جوهی که مجلسی (رحمه الله علیه) در مشیت و اراده آورده است. 183

70- بحثی پیرامون تفسیر امام عسکری علیه السلام 193

71- پیرامون حجیت کتاب فقه الرضا علیه السلام 205

72- نظر دانشمندان، پیرامون مشیت و اراده اُزلی و حادث 210

ص: 222

فهرست آیات قرآن:

ص: 223

1 و 2 (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)، 128، 129، 33، 35، 40، 46، 47، 63، 117
130، 132، 145، 118، 170، 127

3 و 4 (الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)، 135، 145، 36، 40، 46، 47، 60، 61، 117، 36، 40، 46، 47، 132، 135

5 (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) 117، 136، 145، 146، 37، 39، 46، 47، 56، 58، 60

6 (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) 146، 147، 148، 40، 43، 46، 47، 117، 139

7 (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) 143، 146، 147، 149، 154، 41، 42، 46، 47، 117، 142

10 (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ) 109

26 (وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) 110

30 (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) 179

83 (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا) 163

117 (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 99

143 (... إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ) 83

143 (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ) 165

253 (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ) 103

255 (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) 81

255 (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) 169

284 (إِنْ تَبُدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ) 163

سورة آل عمران:

33 (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ...) 155

140 (وَلَيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) 83

142 (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ) 83

145 (وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا) 108

سورة نساء:

69 (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.) 142، 41

113 (وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ) 155

140 (وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ) 163

سورة مائدة:

3 (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) 21

ص: 225

6 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ) 164

16 (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 107

27 (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) 140، 141

40 (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ) 162

55 (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) 21

60 (قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ) 143، 41

67 (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ) 21

77 (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْلُوا كَثِيرًا مِّنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ) 144، 42

94 (لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ) 83

سورة أنعام:

2 (ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) 100

19 (قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) 70

28 (وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) 179، 182

40 و 41 (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَتَّسِقُونَ مَا تَشْرِكُونَ) 128، 34

68 (وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) 163

- 101 (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) 99
- 103 (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) 74
- 104 (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا) 74
- 108 (كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ) 108
- 112 (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ) 103
- 117 (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) 106
- 125 (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا) 107
- 148 (سَ يَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ) 103، 104
- 149 (فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) 107
- 153 (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) 43، 149، 150، 151، 152
- 160 (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا) 140
- سورة أعراف:
- 16 (لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ) 43، 152
- 29 و 30 (كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ) 86، 92، 106
- 34 (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) 100
- 46 (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ) 22
- 89 (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ

إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا) توكلنا 88

172 (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) 21

179 (هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا) 51، 52

180 (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) 21

سورة انفال:

26 (وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ) 177

62 (هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ) 21

64 (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) 21

سوره توبه:

16 (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ) 83

19 (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ) 21

124 و 125 (وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَّادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ) 166

سورة يونس:

10 (وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) 45

ص: 228

25 (وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.) 43، 157

49 (إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.) 100

99 (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.) 103

سوره هود:

1 (كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ.) 17

7 (وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) 99

15 و 16 (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ) 108

20 (مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ) 51

سوره رعد:

28 (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.) 162

39 (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.) 98

سوره حجر:

41 (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) 43، 151، 153، 154

87 (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.) 31، 117، 118، 119، 129

ص: 229

سوره نحل:

2 (يُرْزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) 87

9 (وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ) 103، 107

35 (وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.) 104

40 (إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.) 101

61 (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) 100

89 (وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ) 17

106 (إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا) 162

125 (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ) 44

سورة اسراء:

15 (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا) 109

16 (وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا) 109

18 و 19 (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَّ لَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا.) 108

20 (كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ) 108

36 (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.) 161، 164

37 (وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا.) 165

46 (وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا) 117

88 (قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) 17

سوره كهف:

12 (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى) 83

13 (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى) 166

23 (وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) 97

101 (لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا) 51

سورة مريم ساری:

96 (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) 21

سورة طه:

5 (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) 169

سورة أنبياء:

22 (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا) 182

90 (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ) 155

ص: 231

سورة حج:

46 (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ .) 51

77 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.) 165

سوره مؤمنون:

1 تا 4 (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) 163

14 (تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) 181

74 (وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِثُونَ.) 148

91 (وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) 182

94 و 93 (قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيِّي مَا يُوعَدُونَ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.) 156

سوره نور:

30 (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ) 164

31 (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ.) 164

سوره فرقان:

72 (وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا.) 164

سورة شعراء:

4 (إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.) 103

88 و 89 (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.) 50

سورة نمل:

4 (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.) 108

29 و 30 (أَلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ، إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.) 119، 129

سورة قصص:

55 (وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ.) 163

59 (وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ.) 109

سورة عنكبوت:

45 (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) 64

46 (وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.) 163

69 (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) 108

شماره آیه متن آیه صفحات

سورة لقمان:

19 (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ) 165

20 (وَأَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ) 155

سوره سجده:

13 (وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا) 107

18 (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا) 21

سورة احزاب:

23 (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) 21

سورة سبأ:

21 (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمنُ بِالْآخِرَةِ) 83

سورة فاطر:

37 (أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ) 182

سورة يس:

65 (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ)

ص: 234

82 (أرجلهم بما كانوا يكسبون. 165 إنما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون.) 95

سوره صافات:

180 (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ.) 69

سورة ص:

75 (بِيَدِي أَسْتَكْبِرُتَ) 177

سوره زمر:

17 و 18 (فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ.) 163

(أَقَمْنِ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) 21

22 (قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ) 46

(وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.) 191

سورة غافر (مؤمن):

11 (قالوا ربنا أمتنا اثنتين وأحييتنا اثنتين) 20

15 (يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ.) 87

34 (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ.) 110

ص: 235

74 (كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ.) 110

سورة فصلت:

22 (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ) 164

سورة شوری:

11 (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.) 69

16 (.) 44

23 (قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى) 22

30 (وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير.) 125

52 ... (مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.) 43، 153

سورة زخرف:

4 (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ) 43، 148

36 (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.) 110

41 (فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ) 156

42 (أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ.) 156

43 و 44 (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ)

ص: 236

(مستقیم، وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) 43، 154، 155، 156

سوره دخان:

4 (فيها يفرق كل أمر حكيم.) 98

سورة جانيه:

21 (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ.) 21

29 (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.) 179

سورة محمد (صلى الله عليه وآله):

4 (فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فِئَافًا مَّتًى بَعْدُ وَإِذَا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) 165

17 (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ) 109

31 (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ) 83

سوره حجرات:

13 (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) 50

سورة نجم:

31 (لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ)

ص: 237

شماره آیه متن آیه صفحات

(أَحْسِنُوا بِالْحُسْنَى.) 62،40

سوره واقعه:

7 (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً) 105،92،21

سوره حدید:

25 (وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) 83

سوره مجادله:

7 (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا) 176

22 (وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرُسُلَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) 110

سوره حشر:

19 (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ) 109

ص: 238

شماره آیه متن آیه صفحات

سوره ممتحنه:

13 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) 42

سوره تغابن:

11 (يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِي قَلْبَهُ) 110

سوره ملک:

22 (أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) 157، 156، 43

سوره قلم:

1 (ن وَالْقَلَمِ) 44

سوره معارج:

1 (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) 21

سوره جن:

18 (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)

27 و 26 (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) 18، 99

ص: 239

سورة إنسان:

1 (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا) 22، 91

3 (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) 107

30 (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) 96

سورة نازعات:

9 و 8 (قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ) 75

سورة تكوير:

29 (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) 96

سورة شمس:

8 و 7 (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) 51

سورة ليل:

4 تا 10 (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ، فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَعْيُهَا لَيْسَرْ ، وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ، فَسَعْيُهَا لَيْسَرْ) 111

ص: 240

شماره آیه متن آیه صفحات

سوره بینه:

7 (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ) 21

سوره قارعه:

9 (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) 32

سوره تکاثر:

5 و 6 (كَأَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) 51

سوره عصر:

1 و 2 و 3 (وَالْعَصْرِ ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) 22

سوره توحيد:

1 (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) 122

ص: 241

فهرست اعلام:

ص: 243

آدم 181، 185

آغا بزرگ تهرانی 197

أبان بن تغلب 110

إبراهيم عليه السلام 94، 181

إبراهيم ثقفی 149

إبراهيم بن حميد 76

إبراهيم بن سليمان بن عبدالله 208

إبراهيم بن شريك 32

إبراهيم بن محمد 155

إبراهيم بن محمد علوی 180

إبراهيم بن محمد بن يوسف 152

إبراهيم بن هاشم 178

إبليس 88، 93، 94، 120، 121، 127، 152، 185

إبن أبي عمير 49، 158

إبن أبي عمير (محمد) 160، 176، 178، 208

إبن أبي الحديد 72

إبن أبي نجران 74، 170

إبن أذينة 42

إبن إسحاق 42

إبن أنباری 120

إبن خالويه 74

ابن داوود 201

ابن شهر آشوب 147، 149، 154، 157، 196.

ابن طاووس 201 202 203

ابن عبّاس (عبدالله) 19، 42، 63، 75، 76، 148

ابن عدی 148

ابن عیسی 149

ابن الغضائری، 195، 196، 197، 200، 201

ابن قیس ماصر 160

ابن محبوب 156، 167

ابن مسعود 19، 147

ابن معروف 149

ابن المغازلی 155

ابن منذر 42

أبو أمامه 32

أبو أيّوب 118

أبو برزّه (أسلمی) 149، 150، 151

أبو بريدہ 148

أبو بصير 62، 80، 81، 86، 163، 152

أبو بكر حضر می 118

أبو جعفر (عليه السّلام) 54، 70

أبو جميله 154

أبو الحسن عليه السّلام 49، 75، 93، 174، 178

156، 213

أبو الحسن ثالث (عليه السّلام) 195، 196، 204

أبو الحسن جرجاني 119

أبو الحسن مقرئ 32

أبو حمزه 153

أبو حمزة ثمالى 150، 154

أبو حنيفة 160

أبو سعيد 149

أبو سعيد خدرى 48

أبو سمينه 174

أبو طفيل 19

أبو العبّاس سراج 158

أبو عبدالرحمن 147

أبي عبدالله عليه السّلام 205

أبو عبدالله برقى 153

عبدالله بن محمّد حجّال 158

أبو عبدالله مروزى 48

أبو عبيدة حدّاء 167

أبو عمرو (زبيرى) 161، 166

أبو عمّار 76

أبو القاسم علوى 180

أبو مالك أسدى 151

أبو نصر 178

أبو هاشم 76

أبو هاشم جعفرى 74

أبو هريره 158

أبي بن كعب 32، 122، 163

أحمد بن إبراهيم 36

أحمد بن أبي عبدالله 90

أحمد بن أبي عبدالله برقى 195

أحمد بن حسن حسيني 199

أحمد بن حسين بن عبيدالله = ابن الغضائري

أحمد بن حسين بن عمر 202

أحمد زيني دحلان 89

أحمد بن طاووس حسنى حلى 200

أحمد بن عبدالواحد 202

أحمد بن على بن إبراهيم بن هشام 148

أحمد بن على بن أبيطالب (أبو منصور) 193 196

أحمد بن فضل بن مغيرة 178

أحمد بن فهد 194

أحمد بن محمد 99، 122، 158

أحمد بن محمد برقي 74

أحمد بن محمد بن خالد 160، 161

أحمد بن محمد بن عيسى 74، 110، 161، 167

أحمد بن مطوق بن سوار 76

أحمد بن يونس 32

أسباط 148

استرأبادي = محمد بن قاسم

إسحاق عليه السلام 94

إسحاق بن عمّار 207

إسماعيل عليه السلام 94، 181

إسماعيل بن أبان 48، 120

إسماعيل بن علي 155

إسماعيل بن مرّار 88

إسماعيل بن مهران 120

أشعث بن حاتم 74

أصبغ بن نباته 948، 160

أمير حسين قاضي (بن حيدر عاملی) 206، 207

أمير المؤمنين عليه السلام: 18، 19، 22، 31، 33، 35، 36، 38، 41، 43، 44، 46، 47، 49، 53، 58، 59، 60، 61، 62، 63،

71، 76، 115، 119، 125، 126، 127، 128، 129، 130، 131، 132، 133، 134، 135، 136، 138، 142، 143، 144، 145،

147، 148، 154، 156، 158، 159، 160، 171، 195، 205، 207، 210

أمير محمد 208

أُمِينِي (عَلَامَهُ) 13، 20، 22، 23، 183، 185، 210، 211

أَيُّوب بن نوح 178

(إِمَام) بَاقِر عَلَيْهِ السَّلَام 53، 60، 79، 91، 99، 166، 127، 128، 130، 147، 149، 150، 151، 152، 153، 154، 154، 155،
156، 160، 167، 178

بَحْرَانِي 117، 118، 120، 152

بَحْر الْعِلُوم 202، 203، 205

بَرْقِي، 70، 73، 90، 91، 99، 161، 203

بَكْر بن أَعِين 97

بَكْر بن صَالِح 161

بَلْقِيس 119، 129

بِهَاء الدِّين مُحَمَّد عاملِي 207

بِيَامْبِر أَكْرَم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: 18، 19، 22، 31، 32، 38، 41، 48، 53، 55، 60، 63، 64، 92، 115، 119، 14، 121،
141، 150، 154، 158، 162، 169

تَرْمِذِي 123

ص: 245

ثابت ثمالی 149

تعلیمی 148

تمالی 154

جابر بن عبدالله 48، 121، 150، 155

جابر بن یزید 155

جبرئیل 54، 87، 117، 147، 155 جعفر بن أحمد 99، 118، 153، 196

جعفر بن أحمد بن علی 195

جعفر بن محمد (علیهما السلام): 39، 47، 119، 155، 154، 140

جعفر بن محمد أشعري 172، 173

جعفر بن محمد دوریستی 194

جعفر بن محمد فزاری 151، 152

جمیل بن دراج 211

جهم بن صفوان 184

(إمام) جواد علیه السلام 208

حرّ عاملی 205

حسان عامری 118

حسن بن أحمد غندجانی 155 را ترکاری

حسن برقی 196، 197

حسن بصری 150

حسن بن خالد برقی 195

حسن بن عثمان 153

(إمام حسن عسكري (أبو محمد) عليه السلام: 19، 115، 118، 109، 54، 37، 36، 34، 33، 197، 196، 194، 193، 144، 138، 124،
198، 199، 200، 204، 210

حسن بن علي (إمام عسكري عليهما السلام: 47، 189، 193، 119

حسن بن علي بطائني 120

حسن بن علي (مجتبي) عليهما السلام: 119، 129، 152

حسن بن علي بن ناصر 199

حسن بن محبوب 99

حسن بن محمد بن سعيد هاشمي 149

حسن بن محمد بن سماعه 156

حسن بن هارون 161

حسن بن وهب 155

حسين بن أحمد بن إدريس 178

حسين بن بشار 178

حسين بن حسن بن برده 180

حسين بن سعيد 123

حسين بن عبد الصمد 194، 202

حسين بن عبيد الله غضائري 194، 196، 201، 202

حسين بن علي عليهما السلام: 47، 53، 119، 152

حسين بن علي فضال 121

حسين بن محمد 85

حسين بن موسى خشاب 122

حسین نوری 193، 197، 200

حسین بن یزید 149

حفص بن بختری 158

حماد 43

حماد بن عثمان 170

حماد بن عیسی

148

حمدان بن سلیمان 92

حمران 99، 152

حمران بن أعین 99، 100

حمزة 141

حمزة بن حمران 102

حموی 148

حمید بن زیاد 156

حمیري 177

حنان بن سدير 149

حویزی 142

خالدین ماد 154

ص: 246

خزّار 75

خلیل 158

خلیل بن أحمد 48

خوارزمی 148

داوود رقیّ 59، 167، 177

دیلمی 36، 148

راوندی 122

رسول خدا (رسول الله) صلى الله عليه وآله وسلم: 48، 49، 53، 54، 47، 37، 32، 31، 19، 20، 119، 117، 99، 61، 75، 76، 92،
60، 59، 129، 127، 126، 123، 125، 122، 120، 140، 138، 136، 134، 133، 131، 130، 151، 150، 149، 148، 143،
142، 141، 194، 167، 160، 158، 155

رشید بن سعد بصری 158

(إمام) رضا عليه السّلام: 42، 55، 64، 70، 72، 194، 10، 92، 90، 89، 88، 76، 75، 74، 174، 172، 144، 130، 119، 115،
102، 207، 206، 205، 199، 189، 183، 180، 211، 210، 208

رضا أميني 22، 185

رضا نژاد 38

زهري 61، 127، 198

زيد بن أسلم 32

زيد بن حارث 42

زيد شحام 152

زيد بن عليّ 153، 157

(إمام) زين العابدين عليه السّلام: 60، 61، 74، 198، 130، 127

سامري 181

(إمام) سجاد عليه السّلام: 35، 87، 93، 98، 101، 198، 127، 102

سدى 118، 148

سدیر 99

سعد 149

سعد بن عبد الله 153، 178

سعید بن محمّد 153

سعید بن هبة الله (قطب الدّین) راوندی: 194

سفیان 48

سفیان ثوری 148

سفیان بن عیینہ 198

سلام بن سلیمان 32

سلیمان علیه السّلام 119

سماعة بن مهران 118

سهل دیباجی، 195، 196، 204

سیف بن عمیره 110

سیوطی (جلال الدّین) 42

شاذان بن جبرئیل قمی 194

شاه مرادی (قدرت الله) 14، 34، 38، 51، 73، 185، 216، 78، 76، 75

شراحیل بن یزید 158

شرف الدّین نجفی 150

شریف رضی 71

شعيب عليه السلام 87، 88

شعيب عقرقوفى 86

شهيد ثانى، 194، 196، 197، 202

شيخ الطائفة = طوسى

شيرازى 150

(إمام) صادق عليه السلام: 31، 32، 37، 38، 39، 69، 70، 62، 60، 59، 55، 54، 43، 53، 42، 93، 92، 91، 86، 81، 80، 79،
77، 74، 73، 115، 110، 107، 105، 102، 100، 97، 124، 123، 122، 121، 120، 118، 117، 150، 149، 148، 147،
141، 139، 137، 168، 161، 160، 159، 155، 154، 152

ص: 247

211، 212، 213 169، 170، 177، 178، 179، 185، 208

صالح بن خالد 156

صباح بن سيّابه 160

صدر المتألّهين شيرازی 214، 212

صدوق، 31، 38، 46، 48، 59، 64، 70، 73، 76، 101، 102، 119، 122، 147، 148، 149، 158، 170، 91، 87، 81، 92، 94، 101، 102، 119، 76، 73، 70، 64، 59، 48، 46، 38، 31، 122، 147، 148، 149، 158، 170، 91، 87، 81، 92، 94، 101، 102، 119، 76، 73، 70، 64، 59، 48، 46، 38، 31، 120، 193، 194، 178، 176، 174، 172، 203، 200، 199، 198، 197، 196، 195، 212، 211، 209، 208، 207، 205، 206

صفّار 99، 153

صفوان بن يحيى 179، 178، 101

صفى الدين حلّی 194، 197

صلت بن حرّ 153

طبرسی 73، 117، 168، 197

طهماسب صفوی 207

طوسی = (شيخ الطائفة) محمد بن حسن: 46، 54، 200، 201، 202، 196، 194، 158، 122، 215، 208، 203

عاصم بن حميد 97

عباد بن يعقوب 153

عباس بن عمرو قمي 180

عباس بن معروف 170

عبدالله 156

عبدالله نستری 202

عبدالله زنوزی 213

عبدالله بن سنان 74، 93

عبدالله بن صلت 147

عبدالله بن عامر 153

عبدالله بن عمر 42، 158

عبد الله محمّد 32

عبد الله بن محمّد عبدالوّهّاب 178

ص: 248

علی بن أحمد دقاق 172، 180

علی بن أسباط 150، 154

علی بن إسماعیل 178

علی بن بابویه = علی بن الحسین بن بابویه

علی بن الحسن 156

علی بن حسن بن فضال 202

علی بن الحسین 177

علی بن الحسین علیهما السلام: 47، 119، 127، 198، 154، 152، 149، 128

علی بن الحسین بن بابویه: 205، 206، 207، 209، 208

علی بن حکم 110

علی بن رئاب 99

علی بن زیات 160

علی بن عباس 172

علی بن عبدالحمید بن فخار 194

علی بن عبد العالی کرکی 194، 207

علی بن عبدالله 155، 178، 179

علی بن عبدالله بن عباس 157

علی بن عریضی 194

علی بن عقبه 121

علی بن محمد 156

علی بن محمد (إمام هادی) علیهما السلام، 47، 86، 119

علی بن محمد بن سیار (یسار): 46، 119، 198، 193، 197، 195

علی بن محمد بن شیران 202

علی بن محمد بن عبدالله 90

علی بن محمد بن قتیبه 176

علی بن محمد ماجیلویه 159

علی بن موسی علیهما السلام: 47، 92، 119، 155، 208، 206، 205، 178، 172

علی بن هلال 155

علی بن یزداد 118

علی بن یوسف بن جبیر 150

عمار یاسر 141

عمران صابی 211

عمران بن موسی 150

عمر بن الخطاب 145، 154

عمر بن علی العبدي 177

عمرو بن زر 160

عمرو عاص 141

عناية الله قهبائي 202

عیاشی، 31، 38، 43، 48، 61، 74، 99، 100، 152، 120، 118، 117

عیسی بن عبدالله علوی 149

عیسی بن مریم علیهما السلام 146، 181

غیاث بن کلوب 122

فاطمه سلام الله علیها 53، 152

فتح بن یزید جرجانی، 172، 173، 180، 181

فرات کوفی، 118، 149، 150، 151، 152

فضل بن شاذان 176

فضل بن یحیی 73

فضیل 156

فضیل بن یسار 99، 107، 156

فیض کاشانی (مولی محسن) 95، 152، 215

قاسم بن برید 161

قاسم بن محمد استرآبادی 198

قاسم بن محمد 123

قتاده 150

قتیه 158

قرطبی 120، 123

قطب (الدین) راوندی 196

قهبائی = عناية الله قهباى

(إمام) کاظم علیه السلام 87، 110، 211

ص: 249

کرکی (محقق) 196، 197، 204، 207

کشی 73، 196، 201

کلینی، 59، 730، 79، 80، 84، 86، 88، 90، 93، 167، 158، 156، 155، 154، 110، 107، 172، 170

ما جیلویه 203 مأمون 211

مثنی بن ولید حناط 62

مجاهد، 48، 76، 120، 148

مجلسي أول = محمد تقی

مجلسی (علامه مجلسی) 32، 61، 73، 76، 95، 177، 176، 168، 151، 144، 118، 117، 216، 208، 207، 205، 197، 194، 183،

محقق ثانی 196

محقق داماد 195

محمد صلی الله علیه و آله و سلم: 19، 33، 44، 54، 129، 125، 120، 119، 109، 83، 76، 75، 138، 136، 135، 134، 132، 131، 130، 149، 148، 147، 143، 142، 140، 139، 162، 152، 151

محمد بن ابراهیم دیبلی 148

ابراهیم نعمانی 151

محمد بن أبو عبدالله کوفی 172، 180

محمد بن أبو القاسم 174

عمیر محمد بن أبي 118، 42

محمد بن أحمد 120

محمد بن أحمد دوریستی 196

محمد بن أحمد بن علی بن شاذان: 154، 195، 196

علی بن صلت 147

محمد بن أحمد بن محمد حسینی 208

محمد بن أحمد بن یحیی 178، 122

محمد بن إسماعیل برمکی 180، 172

محمد بن بابویه = محمد بن علی بن بابویه

محمد باقر داماد 207

محمد تقی (مجلسی اول) 197، 205، 206، 207

محمد بن حسن بن إبراهيم 151، 149

محمد بن حسن بن أحمد 170

محمد بن حسن إصفهانی 205

محمد بن حسن صفار 170، 150

محمد بن حسان (رازی) 152، 120

محمد بن حسین 178، 154

محمد بن حسین بن إبراهيم 150

محمد بن حکیم 49

محمد بن خالد برقی 195

محمد بن داوود غنوی 160

محمد بن سرا مراهنک جرجانی 194

محمد بن سگین 208

محمد بن سلیمان دیلمی 90

محمد بن سنان 159 149

محمد صالح مازندرانی 215

محمد بن عباس 156

محمد بن عباس بن ماهیار 155

محمد بن عبدالله خراسانی 171

محمد بن عبدالله بن زید مقری 198، 199

محمد بن علی 153، 207

محمد بن علی (إمام جواد) علیهما السّلام: 47، 199، 119

محمد بن علی استرآبادی 197، 198

محمد بن علی بن بابویه 193، 194، 195، 197، 206

محمد بن علی بن الحسین علیهم السّلام: 38، 155، 149، 119، 47، 39

محمد بن علی بن شهر آشوب 194، 195

محمد بن علی صیرفی 174

محمد بن علی ما جیلویه 174

ص: 250

محمّد علیّ کوفی 152

محمّد بن علیّ بن محبوب 118

محمّد بن علیّ بن محمد دقاق 195

محمّد علیّ بن مسلم زهری 127

محمّد بن عیسی 152، 178

محمّد بن فضیل 150، 153، 154، 155

بن محمد بن قاسم (مفسّر) استر آبادی 46، 119، 203، 199، 198، 197، 195، 194، 193، 204

محمّد بن مسلم 79، 97، 117، 118، 178

محمّد بن معبد علوی 194

محمّد بن معیّه 194

محمّد بن موسی برقی 159

محمّد بن همام 153، 177

محمّد بن یحیی 178، 167، 161، 158، 154، 122

محمّد بن یحیی (عطار) 74، 110، 20، 21، 15

محمّد بن یعقوب 122، 156

مسعدة بن صدقة 100

مسلم بن حیان 148

معاوية 141، 195

معاوية بن عمار 160

معلی بن محمد 85، 91

مغيرة بن محمد مهلب 76

مفضل بن عمر مفيد 206، 208

مفيد 206، 208

منتجب الدين علي بن عبيد الله 208

منصور بن حازم 178

منصور بن حريز 156

منصور بن عبدالله اصفهاني 178

مهتدي بن حارث مرعشي 194

(إمام) موسى بن جعفر عليهما السلام 47، 73، 74، 199، 176، 150، 122، 119، 115، 90

موسى بن جعفر بن وهب بغدادى 154

موسى (بن عمران) 59، 131، 132، 134، 151، 181، 154

(إمام) موسى كاظم عليه السلام 73، 92

ميمون البان 73

نبي أعظم صلى الله عليه وآله وسلم 19

نجاشي، 196، 201، 202، 203، 204، 205، 208

نضر بن سويد 161

نضر بن شعيب 154

نعثل 76

نعمان بن بشير 48

هارون 151 154

هارون بن كثير 32

هارون بن موسى 177

هاشمی 90

هشام 69، 79

هشام بن حکم 168

هشام بن سالم 178

هلال بن محمد حَقَّار 155

وکیع بن جرّاح 148

یحیی بن عمران حلبی 161

یزید بن عمیر 120

یعقوبی 149

یقطینی 70

یوسف بن محمد بن زیاد 46، 119، 193، 195، 197

یونس بن ظبیان 177

یونس بن (عبد الرحمن) 88، 89، 90، 97، 117، 147

ص: 251

مصادر: کتاب

ص: 253

نام کتاب مولف محلّ چاپ سال چاپ (به هجری قمری)

الاحتجاج:

أحمد بن علی طبرسی نجف أشرف 1354

إرشاد القلوب: حسن بن محمد دیلمی نجف أشرف 1372

الأسفار الأربعة: ملاصدرا - محمد بن إبراهيم شیرازی - قم 1378

الأمالي: صدوق - محمد بن علی بن بابویه - نجف أشرف 1389

الأمالي: طوسی - شیخ الطائفة، محمد بن الحسن - نجف أشرف 1384

أمل الآمل

حرّ عاملی - محمد بن الحسن - تهران 1306

بحار الأنوار مولى محمد باقر مجلسی تهران 1388

البرهان

سیّد هاشم حسینی بحرانی قم 1393

بصائر الدرجات

محمد بن الحسن صفّار تبریز 1380

التّاریخ (مخطوط)

أبو الحسين، أحمد بن الحسين، معروف به «ابن الغضائری»

تأویل الآيات الظاهرة: (مخطوط)

شرف الدّین علی حسینی استرآبادی غروی

التبيان

طوسی - شیخ الطائفة، محمد بن الحسن - نجف أشرف 1382

التحریر الطاووسی (مخطوط)

أبو منصور، حسن بن زين الدين شهيد عاملی

تحف العقول ابن شعبه، حسن بن علي حُرّاني تهران 1376

طوسی - شيخ الطائفة، محمد بن الحسن - نجف أشرف 1382

تفسير ابن كثير

عماد الدين إسماعيل بن عمر القرشي مصر 1367

تفسير الخازن

علي بن محمد بغدادی قاهره 1328

ص: 254

تفسير العسكري

إمام حسن عسكري عليه السلام تبريز 1315

تفسير العياشي

محمد بن مسعود سلمى تهران 1381

تفسير فاتحة الكتاب

علامة عبدالحسين أميني نجفي تهران 1395

تفسير فرات الكوفي

فرات بن إبراهيم كوفي نجف أشرف 1354

تفسير القرآن الكريم (مخطوط)

وكيع بن جراح بن مليح الرّواصي

تفسير القمي

علي بن إبراهيم قمي نجف أشرف 1386

التفسير الكبير

محمد بن عمر فخر رازی قاهره

تهذيب الأحكام

طوسي - شيخ الطائفة محمد بن الحسن - نجف أشرف 1378

التوحيد

صدوق - محمد بن علي بن بابويه - تهران 1387

نواب الأعمال

صدوق - محمد بن علي بن بابويه - تهران 1391

الجامع لأحكام القرآن

محمد بن أحمد قرطبي قاهره 1387

جامع الأخبار

محمد بن محمد سبزواری (از علماء قرن هفتم) تهران 1382

حل الاشكال في معرفة الرجال (مخطوط)

أحمد بن موسى بن طاووس حسنى حلى

الخرائج والجرائح

قطب الدين، سعيد بن هبة الله راوندى تهران 1305

الخصال

صدوق - محمد بن على بن بابويه - تهران 1389

خلاصة الأقوال

جمال الدين، علامه حلى نجف اشرف 1381

الدر المنثور

جلال الدين، عبدالرحمن سيوطي مصر 1314

ص: 255

دعوات راوندی

حسین بن سعید راوندی ایران

دفع المناوات عن التفضيل والمساوات (مخطوط)

قاضی امیر حسین بن حیدر عاملی کرکی

ذخائر العقبی

محبّ الدّین طبری قاهره 1356

الذریعة إلى تصانیف الشیعة

محمدّ محسن، آقابزرگ تهرانی نجف اشرف 1355

ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة

شهید اول - محمدّ بن مکی جزینی عاملی - تهران 1371

رجال الطّوسی

طوسی - شیخ الطائفه، محمد بن الحسن - نجف اشرف 1381

روضة المتّقین

محمدّ تقی بن مقصود علیّ «مجلسی» تهران 1394

زمینه تفسیر قرآن

قدرت الله شاه مرادی تهران 1403

سفینه البحار

عبّاس بن محمدرضا نجف اشرف 1352

شارع النجاة (مخطوط)

سیّد میر محمدّ باقر بن محمدّ حسینی استرآبادی

السّافی، الملخص من کتاب الوافی

محمد بن مرتضى - مولى محسن فيض كاشانى - تهران

شرايع (مخطوط)

علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى

شرح أصول الكافي

مولى محمد صالح بن أحمد مازندراني سروي تهران 1384

شرح الأصول الكافي

صدر الدين، محمد بن إبراهيم شيرازي تهران 1391

شرح أصول كافي

عبدالحسين بن عبدالله مظفر نجف اشرف 1378

شرح نهج البلاغة

عز الدين، أبو حامد ابن هبة الله معروف به قاهره «ابن أبي الحديد» قاهره 1385

ص: 256

شرح نهج البلاغه

محمد عبده مصر

شرف النبوه (مخلوط)

أبو سعيد عبد الملك بن أبو عثمان محمد واعظ خرگوشي

الصّافي في التفسير

محمد بن شاه مرتضى - ملا محسن فيض كاشاني تهران 1374

الصحيفة الكاملة السّجادية

إمام زين العابدين على بن الحسين عليهما السلام تهران 1325

الصواعق المحرقة

شهاب الدين أحمد بن حجر هيثمي مصر 1312

طب الأئمة

عبدالله بن سابور نجف أشرف 1385

علل الشرايع

صدوق - محمد بن على بن بابويه - تهران 1311

عيون أخبار الرضا (عليه السلام)

صدوق - محمد بن على بن بابويه - نجف أشرف 1390

غاية المرام

سيّد هاشم حسيني توبلي بحراني ايران 1270

الغدير

علامة، عبدالحسين أميني نجفي بيروت 1387

غرر الحكم و دررالكلم

عبدالواحد بن محمدّ تمیمی آمدی نجف أشرف

الفتوحات الإسلامية

أحمد بن سيّد زيني دحلان مصر 1330

فرائد السمطين

إبراهيم بن محمدّ بن مؤيّد حموى بيروت 1398

فقه الرضا (عليه السلام)

إمام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام تبريز 1374

فهرست أسماء مصنفى الشيعة

أبو العباس، أحمد بن عليّ نجاشي تهران 1337

الفوائد الرجالية

سيّد محمدّ مهدي بحر العلوم طباطبائي نجف أشرف 1385

ص: 257

الكافي

ثقة الإسلام، محمد بن يعقوب كليني تهران 1375

كتاب الرجال

تقى الدين حسن بن علي بن داوود حلي تهران 1383

كتاب الضعفاء (مخطوط)

أبو الحسين، أحمد بن الحسين، معروف به «ابن الغضائري»

كتاب الغيبة

محمد بن إبراهيم نعماني تهران 1397

الكشف والبيان (مخطوط)

أحمد بن محمد بن إبراهيم ثعلبي نيشابوري

كشف اللثام عن كتاب قواعد الأحكام

فاضل، هندی محمد تاج الدين حسن اصفهاني ايران 1374

الكشاف

جار الله زمخشري قاهره 1385

كنز الفوائد

أبو الفتح، محمد بن علي كراچكي تبريز 1322

لمعات إلهية

ملا عبد الله زنوزي تهران 1397

اللوامع القدسية (مخطوط)

مجلسي أول - محمد تقى بن مقصود علي اصفهاني -

المبدأ والمعاد

صدر الدين محمد بن إبراهيم شيرازي تهران 1395

مجمع البيان

أبو علي، فضل بن الحسن طبرسي تهران 1362

مجمع الرجال

عناية الله بن شرف الدين علي قهبائي اصفهان 1384

المحاسن

أبو جعفر، أحمد بن محمد بن خالد برقي تهران 1370

مرآة العقول في أخبار آل الرسول

محمد باقر بن محمد تقى مجلسي تهران 1325

مستدرک الوسائل

ميرزا حسين نوري تهران 1384

ص: 258

مسند الإمام الرضا (عليه السلام)

عزيز الله عطاردی تهران 1392

معالم العلماء

محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني نجف أشرف 1380

معاني الأخبار

صدوق - محمد بن علي بن بابويه - تهران 1379

مفاتيح الجنان

عبّاس بن محمد رضا تهران 1379

المقنعه في الفقه

شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان تهران 1377

مكارم الأخلاق

حسن بن أمين الدين فضل طبرسي تهران 1376

مناقب آل أبي طالب

محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني قم

مناقب أمير المؤمنين عليه السلام

موفق بن أحمد مكّي خوارزمي نجف أشرف 1385

مناقب علي بن ابيطالب

علي بن محمد بن محمد واسطي معروف به «ابن المغازلي» تهران 1394

المناقب المائة

محمد بن أحمد بن علي بن حسن بن شاذان نجف أشرف

من لا يحضره الفقيه

صدوق - محمد بن علي بن بابويه - تجف أشرف 1377

منية المريد في آداب المفيد والمستفيد شهيد اول، محمد بن مكي جزيني عاملي، تهران 1368

النفحات القدسية في أجوبة المسائل الطبرسية (مخطوط)

قاضى أمير حسين بن حيدر عاملى كركي

نقد الرجال

مير مصطفى بن حسين تفرشى تهران 1318

نهج الإيمان (مخطوط)

علي بن يوسف، مشهور به «ابن جبیر»

نهج البلاغة

شريف رضى، محمد بن الحسين موسى بيروت 1374

ص: 259

نور الثقلين

عيد عليّ بن جمعه، حويزي قم 1385

الوافي

محمد بن شاه مرتضى - ملاّ محسن، فيض كاشاني - تهران 1311

وسائل الشيعة في تحصيل أحكام الشريعة

محمد بن الحسن، حرّ عاملی بيروت 1391

(الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)

ص: 260

مكتبة الامام امير المؤمنين عليه السلام العاقبة

(شعبه تهران)

صندوق پستی (6677-11365)

تهران - ايران

ص: 261

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

